

کلید

فارسی - ترکی

مجموعه داستان های کوتاه دو زبانه

نویسنده: میترا داور

ترجمه به ترکی: علیرضا ذیحق

کانال تلگرام : @PDFsCom

درباره‌ی نویسنده

سرکارخانم **میترا داور** در روز دهم دی ماه ۱۳۴۴ در فیروزکوه زاده شده است. او دانش آموخته‌ی رشته‌ی «اقتصاد نوین» در دانشگاه الزهراء تهران می‌باشد. ایشان از سال ۷۴ آغاز به نوشتن کرده‌اند. کتاب‌های بسیاری را به چاپ رسانده‌اند و برخی از کتاب‌ها در شماری از جشنواره‌ها برگزار شده، از بهترین‌ها شناخته و برنده‌ی جایزه نیز شده‌اند.

کتاب‌های به چاپ رسیده:

- ۱- بالای سیاهی آهوست (از ۱۲۰ کتاب برگزیده‌ی وزرات ارشاد)
- ۲- دل بالش
- ۳- خوب شد به دنیا امدی
- ۴- صندلی کنار میز (برگزیده‌ی جایزه‌ی یلدا و داستان «روده‌ی سگ»، برگزیده‌ی جایزه‌ی هوشنگ گلشیری)
- ۵- قفسه دوم
- ۶- جاده
- ۷- قطار در حال حرکت است (برگزیده جشنواره‌های پروین اعتصامی و مهرگان)
- ۸- درخت
- ۹- اکواریوم شماره چهار
- ۱۰- خاله نوشا. مجموعه داستان دوزبانه المانی - فارسی. مترجم مهرپویان میرچی. نشر پر

درباره‌ی مترجم

علیرضا ذیحق، شاعر، قصه‌نویس، روزنامه‌نگار و پژوهشگر فرهنگ عامه در سال ۱۳۳۸.ه.ش در خوی چشم به جهان گشود. تحصیلات عالی‌اش در زمینه‌ی علوم تربیتی است و اولین کتاب‌اش در ۲۲ سالگی به چاپ رسیده است.

* آثار چاپ شده به زبان فارسی:

۱- حماسه و محبت در ادبیات شفاهی آذربایجان

۲- زخم شیشه، مجموعه داستان

۳- قصه‌های ذیحق، مجموعه داستان

۴- عروس نخجوان، رمان

۵- اعلان عشق در باکو، رمان

۶- زنی به نام آتش، داستان بلند

۷- عطش، مجموعه شعر

و....

* سردبیری نشریات:

۱- سردبیری ماهنامه‌ی ادبی، فرهنگی " دده قورقود "

۲- سردبیری ماهنامه " اندیشه فرهنگی "

۳- سردبیری هفته‌نامه " اورین خوی "

۴- سردبیری هفته‌نامه " خوی "

۵- سردبیری ماهنامه اینترنتی " مارال "

* آثار چاپ شده به زبان ترکی:

بیش از ۲۰ عنوان کتاب چاپ شده در زمینه‌های ادبیات داستانی، شعر و فرهنگ عامه

خاله نوشا

آب حوضی که می آمد، خاله می چرخید دور حوض. آب حوضی دامن قرمز شلیته اش را نگاه می کرد و می خندید.

مادر از پشت پنجره داد می کشید: برو به اش بگو بیاد تو!

می گفتم: خاله! مامان میگه بیا تو!

می گفتم: دارم می رقصم!

مامان می گفت: پس فردا آگه امثال آب حوضی بیان خواستگاریش، تعجب نداره!

آب حوضی هم که می رفت خاله می رفت دم در می ایستاد و به رفت و آمد مردم خیره می شد. مادر می رفت تو مهتابی. دستش را کمر می زد و می گفت: بیا تو! با اون دامن قرمز! مردم هزار جور حرف میزنن پشت سرت!

وقتی سر مادر را دور می دید می گفتم: بیا مامانت بشم!

می بردم توی اتاق. سینه های گوشتالوش را می گذاشت توی دهانم. بوی عرق تنش حالم را به هم می زد. وقتی تو چشم هاش نگاه می کردم، ترس برم می داشت، یکبار گریه کردم. خاله گفت: به آب حوضی میگم بیاد ببردت ها!

با دامن قرمن قریش دور حیاط می چرخید و بشکن می زد. آب حوضی جفتمان را نگاه می کرد و می خندید.

چند سال پیش ما بود و بعد برگشت سرخه. به قول خودش همین سرخه خراب شده.

آخرین باری که به سرخه رفتیم، بابابزرگ مرده بود. تو گوشه ی اتاق مرده شورخانه، زن ها قرآن می خواندند و گریه می کردند. پیژامه ی مرده ها روی هم افتاده بود. یکی از آنها پیژامه ی راه راه پدر بزرگ بود.

خاله نوشا این قدر که گریه کرده بود، چشم هایش باز نمی شد. همینطور که از گریه غش می کرد، زیر چشمی مردم را نگاه می کرد، بعد نگاه به بابا می انداخت و بعد به مامان. دماغش را با گوشه ی روسری

می گرفت و می گفت: حالا من چه کار کنم ها؟

زن ها می گفتند: سال نشده، بخت نوشا باز می شه!

پنج سال گذشت، بخت خاله باز نشد. دیگر ندیدمش تا آن سال عید که مادر مرا فرستاد پیشش.

خواب دیده بود که خاله عروس شده. می گفت تو عروسیش دامن شلیته ی قرمز پوشیده بود.

بعد از پنج سال که دوباره آمده بودم، به نظرم سرخه هیچ تغییری نکرده بود، همان کوه های سرخ که دور تا دور سرخه را گرفته بود و سکوت و آرامش بیش از حد. گاه به گاه توی نور محو مغازه ها، ماشین یا الاغی با بار هیزم می گذشت.

چند لحظه ساکم را گذاشتم زمین. راسته ی خیابان را نگاه کردم که در مه و غبار فرو رفته بود.

روی کوه های سرخه همیشه چراغی سوسو می زد. بچه که بودم فکر می کردم حتماً چند نفر همان جا آتش روشن کرده اند و دور هم نشسته اند. بعد به نظرم اسب سفیدی با سوارش به طرف سرخه می آمد و دخترهای آبادی همه منتظر که این ستاره روی بام چه کسی بیفتد!

خواب که می رفتم نیمه های شب صدای گربه ها از خواب بیدارم می کرد، گربه های سرخه آن قدر وحشی بودند که دختر بچه های نوزاد را به دندان می گرفتند و بعد بچه ها را نیمه جان با گردنهای جویده توی دشت می انداختند.

چند دقیقه کنار خیابان ایستادم. جلوی روشنایی قهوه خانه ی حاجی، پیرمردی که کلاه بافتنی قرمزی سرش بود بیرون آمد. برو برو نگاهم می کرد.

پایین تر از میدان سرخه کنار خیابان، پیکان زرد رنگی جلوی پام ترمز کرد.

گفتم: خیابان قدیم!

ایستاد. سوار ماشین شدم. بوی عرق و خاک توی ماشین پیچیده بود. از توی آینه چشم های قهوه ای

را می دیدم. ضبط را روشن کرد، صدای نی بلند شد. جلوتر که رفتم پرسید: غریبی؟

جوابی ندادم. چند لحظه بعد صدای ضبط را بلندتر کرد. آینه ی جلو را دست زد.

توی خیابان خاکی سرازیر شدیم. گرد و غبار از کناره ی شیشه ها می آمد تو. از شهرک فرهنگیان که

گذشتیم پرسید: کجای خیابون قدیم؟

- سر کوچه‌اش یه قصایی یه.

- قصایی فراوونه.

- کمی جلوتره. سوپر جی جا. کرکره‌هاش آبی بود.

- شاید رنگ کرده باشه یا اسمش رو عوض کرده باشه.

به سرعت می‌رفت. تمام حواسم سمت راست جاده بود که تابلو سوپر جی جا را دیدم، با همان رنگ.

- همین جاست!

وقتی رفتم کرایه را بدهم، نگرفت. گفت: مهمون ما باش!

چند قدم که دورتر رفتم برگشتم دیدم همین طور ایستاده.

هوا تاریک شده بود. از کنار دیوارهای کاهگلی گذشتم، خانه‌های نیمه کاره، توده‌ی آجر که روی هم

انبار شده بود، درخت‌ها، جوب وسط کوچه که آب از آن می‌گذشت، من چه قدر دلم می‌خواست کوه

سرخه و این جوی آب را می‌بردم نزدیک خانه‌ی خودمان توی تهران.

کوه‌های سرخه از زیباترین کوه‌های دنیا بود، خاک کوه یکدست قرمز بود، قرمز آجری و بعد درختها و

باد سردش.

گاه گاهی صدای بچه‌ای سکوت را می‌شکست. به خانه خاله نوشا رسیدم. مثل همیشه در حیاطش باز

بود. باد پرده‌ی جلوی در را می‌لرزاند. پرده را کنار زدم.

صدا زدم: هی خاله! کجایی؟

رفتم تو حیاط. کنار اجاق نشسته بود، داشت دور خودش را فوت می‌کرد. کبوترها دور و برش بال بال

می‌زدند.

- هی خاله نوشا! مهمون نمی‌خوای؟

پاشد. فانوسش را بالا گرفت. چند لحظه برو برنگاهم کرد. در این چهارپنج سال اصلاً پیر نشده بود،

همان چشم‌های سیاه با گونه‌های برجسته گفت: جان خرزاه!

وقتی بغلش کردم چشمه‌هاش پراز اشک شد گفت: از تنهایی جنی شده بودم!
گفتم: نمیای پیش ما که.

گفت: مثل سمنانی‌ها تعارف می‌کنی، نمی‌آی که!
دوباره بغلم کرد. بعد چند دور، دور خودش چرخید. ساک را از دستم گرفت.
گفت: بیا تو! بیا تو!

سرش را چرخاند و دورش را دوباره فوت کرد.
گفتم: سرت گیج میره خاله!

گفت: مهمون که زیاد داشته باشم.
- منظورت که من نیستم، چون میخوام ده دوازده روز بمونم.

دستش را گذاشت روی سر و گفت: بالای سر!
جلوتر از من به طرف اتاق رفت.

پرسید: جاده چه‌طور بود؟

- بارونی! نزدیک سرخه یه گربه اومد وسط جاده، اندازه‌ی یه ببر.
ساکم را گذاشت گوشه‌ی اتاق.

نزدیک دویست سیصد تا کبوتر توی سقف می‌لولیدند و بق بق بق می‌کردند. بوی چوب سوخته و
فضله کبوتر پیچیده بود. روی صندوق گوشه‌ی اتاق، توی سینی مسی زرد رنگی، کبوتر پرکنده‌ای اش
ولاش افتاده بود.

گلیم کهنه‌ای بالای اتاقش بود. اتاق در نداشت، سه دیوار بدون در، دستشویی هم در نداشت. چادر
قدیمی سفیدی جلوی در دستشویی وصل کرده بود.

دو تا فانوس تو اتاق روشن بود. سایه‌ی ما و کبوترها روی دیوار حرکت می‌کرد.
گفت: غریب وار نگاه می‌کنی!

گفتم: نه.

گفت: آگه نمی اومدی، اونوقت فکر می کردم مردم آ و خودم خبر ندارم.
- اتفاقاً من گاهی از زبونم در میره و میگم خدا بیامرز خاله نوشا.
- ای بی مروت! شیرمو حلالت نمی کنم.

هر دو خندیدیم. روی بقچه ی لحافها نشستیم. از همان جا هم می شد چراغ روی کوههای سرخه را دید، چراغی که همیشه سوسو می زد. بعد دوباره نگاهم رفت طرف دستشویی که باد پرده اش را کنار زده بود و آفتابه ی مسی از آن کنار معلوم بود.

گفتم: خاله یه فکری بکن، حداقل برای دستشویی در بذار.
گفت: جان خرزاه از من دیگه گذشته.

گفتم: عجب حرفی می زنی. نود سالت هم بشه، باید خونه و اتاق و دستشوی ات در داشته باشه.
گفت: آدم که عاشق باشه خونه اش در و پنجره نمی خواد آ.
گفتم: طرف کی هست که این قدر لفتش میده.
- می یادش.

- شاید هم اومده، این در و پنجره ها را دیده و فرار کرده.
گفت: خرزاه تو دیوونه شدی.

رفت از گوشه ی حیاط چند کُنده آورد، گذاشت توی اجاق. رفتم نزدیک اجاق، شعله های آتش کم و زیاد می شد و گرمای لذت بخشی به سر و صورتم می خورد. صدای سوختن ساقه های نازک را از نزدیک می شنیدم، اول جمع می شدند مثل آدمی که چمباتمه میزند بعد شعله ور می شدند و خاکستر می شدند.

دوباره رفت گوشه ی حیاط، اول فکر کردم رفته چیزی بیاورد، بعد دیدم دارد با خودش پچ پچ می کند و سرش را تکان می دهد.
صدایش زدم.
داشت پای دیوار می خندید.

رفتم توی حیاط و گفتم: چه قدر هوا سرد شده.
گفت: حتمی گشنه شدی.

آمد نزدیکم و گفت: برو تو. الان میام. خوبیت نداره که ترا ببینن!

رفتم تو. کبوترها یک ریز می خواندند. سرشان را از توی لانه هایشان بیرون می آوردند و گاهی از آن بالا خرابی می کردند. پشت به کبوترها نشستم. وقتی سرشان را جلو می آوردند دچار ترس می شدم. کنار اجاق خودم را جمع کردم. کتری سیاه دود گرفته ای کنار اجاق بود و استکان مخصوص خاله که بیشتر شبیه کاسه ی کوچک ماست خوری بود.

طولی نکشید که آمد تو. گفت: یادته اون وقتا که خونه تون بودم، غروب از مدرسه می اومدی بغلم می گرفتی؟

چند دقیقه ای جفتمان ساکت بودیم. نگاهی به دیوار حیاط انداخت و گفت: چی برات بیارم؟ چایی می خوری یا شام؟

- شام چی داری خاله؟

کبوتر پر کنده را از روی صندوق برداشت. روی سیخ کشید و بعد بوی دود و آتش و گوشت سوخته پیچید. داشت سیخ کباب را آرام آرام می چرخاند. چشم هایش نیمه باز بود و عرق روی پیشانی اش تو نور شعله ی آتش، برق می زد.

گفتم: خاله چرا شوهر نمی کنی؟ آگه سر و سامون پیدا کنی، بچه دارشی...

- هم سر دارم هم سامون.

سیخ را روی سنگ سیاه اجاق تکیه داد. روی کوهها را نشانم داد.

- از اونجا مییاد. هر شب رو چایی ام پر وامیسته. هر شب خواب می بینم اومده. یه شب می یاد.

شعله های آتش کم شده بود. پاشد جلوی در گاهی ایستاد.

ماه تمام حیاط را روشن کرده بود. گفت: آخر شب چند بار اومده... هیچ موقع صورتشو ندیدم. یا پشتم

واستاده یا جلوم. یه شب صورتشو نشون میده... یه شب تو خواب صورتشو دیدم. بالاخره یه شب

می بینمش.

همین طور که سیخ را می چرخاند، تکه‌ای از بال کبوتر را کند. کمرش را راست کرد و گفت: نمکواز بالای تابره بده.

حسابی نمک پاشید روی تن کبوتر. بعد نمکوا با انگشتش پخش کرد. بوی کباب پر شده بود. قطره قطره خون کبوتر روی آتش می ریخت و آتش شعله ور می شد.

سیخ را به سنگ تکیه داد. سفره پارچه‌ای چهارخانه‌ای را از روی تابره برداشت و پهن کرد. سفره با گلیم زیر اندازمان هم نقش بود. دو تانان فتیر که روی آن پر بود از کنجد سیاه، کبوتر کباب شده را هم گذاشت توی سینی گردی که دور تا دور آن هلال هلال بود. قطره‌های خون از انگشتش سرازیر شد رفت زیر آستینش.

داشت بال کبوتر را با دستش می کند.

گفت: چرا کباب نمی خوری؟

بی اختیار به ساعت مچی ام نگاه کردم. صفحه ساعت بزرگ شده بود. ساعت ۹:۳۰ بود.

دست‌هایش را نشانم داد که خون کبوتر رویش ریخته بود گفت: از هیچی نترس!

- مثلاً از چی؟

- آب حوضی.

چند دقیقه‌ای هر دو ساکت بودیم. در کوچه را نگاه کردم که باد آن را به دیوار می کوبید.

پرسید: چه طور شد یاد من کردی؟

- ده پونزده روز تعطیل بودم. گفتم سری بزنم.

با گوشه‌ی پیرهن دست‌هایش را پاک کرد و گفت: مامانت که تورو نفرستاده؟

- نه. دلم برات تنگ شده بود.

گفت: تو اصلاً بچه اون نیستی، پی خودم رفتی. اون بد دل بود. قیافه شو هیچ موقع یادم نمی ره. با

چوب بیرونم کرد، می گفت می خواهی زندگی مو خراب کنی. خراب شه الاهی این زندگی... به ساق

پام چوب زد.

سرش را مثل پاندول ساعت تکان داد و گفت: منم خدایی دارم. لاشه‌ی کبوتر روی سفره بود. کبوتر سفیدی از توی سقف بیرون آمد. زیر گردنش طوق قرمزی داشت. پرزد کنار خاله نشست. به آرامی می خواند. وقتی می خواند، تنش نرم می لرزید. خاله کبوتر را گرفت و گفت: بیا ببینم.

نوک کبوتر را گذاشت توی دهانش. چشم‌هایش بسته بود و کبوتر به آرامی آب دهانش را می خورد. دیگر نگاهش نمی کردم.

استخوان‌ها را جمع کرد ریخت توی قابلمه کوچکی، پا شد رفت به حیاط. با بیلچه کوچکی که کنار حوض بود خاک را کند استخوان‌ها را چال کرد و بعد شیر آب را باز کرد و دو دستش را شست. رفتم تو حیاط و گفتم: خاله درو نمی بندی؟

گفت: جان خرزاه این جا مگه شهره؟ تو هم مثل اونا وسواسی شدی؟
- چه فرقی میکنه خوب! درو ببند.

- سال به دوازده ماه در بازه... فقط بچه‌های همسایه گاهی میان، آگه هم از گربه‌ها می ترسی، از بالای دیوار میان.

چند کنده برداشت، برد زیر اجاق گذاشت. چند دقیقه طول نکشید آتش شعله ور شد. کتری زود جوش آمد. بخار از لوله کتری بیرون می آمد. با گوشه‌ی پیرهنش دسته کتری را گرفت و قوری بند زده‌ای را پر از آب کرد. بوی چایی پیچیده بود. قوری را گذاشت نزدیک اجاق که چای آرام آرام دم بکشد. دو تا استکان از توی صندوق فلزی قهوه‌های رنگ گوشه‌ی اتاق بیرون آورد و کنار من نشست.

گفت: یادته بچه که بودی بهات شیر می دادم.

گل‌های آبی رنگ قوری را نگاه کردم گفتم: آره یادمه. آگه شوهر می کردی خودت هم بچه داشتی.
- اولش که بابام نداشت، می گفت آگه شوهر نکنی باغمو به اسمت می کنم.

- بعد از بابا بزرگ چی؟

استکان را پر کرد. پاشد از بالای تابه یک کیسه‌ی کوچک کلوچه آورد. چند تایی آن را گذاشت توی بشقاب و گفت: شام نخوردی. کلوچه بخور.

چایی داغ را جرعه جرعه همراه کلوچه می‌خوردم. کبوترها دور سرمان پرسه می‌زدند. کبوتر طوق قرمز از همه‌ی آن‌ها قشنگ‌تر بود. از دور و بر خاله رد نمی‌شد.

به رختخواب تکیه دادم. پاهایم را هم جمع کردم.

- قصه‌هایی که برات می‌گفتم یادته؟

- از هر کدوم کمی، از اون گربه‌هه که زنه باهاش عروس کرد، همیشه دلم می‌خواست بدونم واسه‌ی چی زن گربه شد؟

- شب‌ها از پوستش بیرون می‌اومد، رفته بود تو جلد حیوونا، یه سرو گردن از همه بالا داشت، حالا قراره یه شبی توی دشت بینمش.

- کدوم شب؟

نگاهی به دیوار حیاط انداخت و گفت: برام پیغوم آورده بود که شب عید وقتی تیر در کردن. شبی رفتم بیرون یه پر توی جوب و ایستاده بود، پرو سوزوندم، در اومد که تا حالا دوشب اومده و در بسته بوده. - تو که در خونه‌ات همیشه بازه.

- شاید خواب بودم، باد درو بسته. شایدم رفته توی جلد اون کبوتر. نیگا!

به کبوتر طوق قرمز اشاره کرد. چشمهای ریز کبوتر دودو می‌زد و کله‌ی کوچکش مدام به چپ و راست می‌چرخید.

گفت: دیشب که سر قبر بابا رفتم، شرف قبرستانی می‌گفت موقع سال تحویل دیده که سوار اسب سفیدی اومده که هیچ کی ندیده و نشنیده. این قدر بزرگ بوده به آسمون می‌رسیده. گفت بوی رودخونه سرخه را می‌داده. گفتم حتمی خودش بوده. گفت جنازه‌اش توی مرده شور خونه جا نمی‌گرفته. گفتم حتمی خودش بوده.

سرش را به راست و چپ گرداند و هر دو طرفش را فوت کرد و گفت: خدا بدونه و بنده هاش، تا خودم ندیدم باور نمی کنم.

پاشد. دور خودش چرخید و ورد خواند.

سرم گیج می رفت. گفتم: بسه خاله!

چادر شب چهار خانه را که به آن پشت داده بودم باز کردم. یک دست رختخواب پهن کردم. رو تشکی زرد شده بود و گل های قرمز لحاف این قدر رنگشان تند بود که ناراحتم می کرد.

پرسیدم: تو نمی خوابی؟

گفت: من هم می خوابم.

پالتوam را در آوردم گذاشتم روی صندوق. رختخواب بوی نا می داد. به تیرهای چوبی نگاه کردم. چندبار از اول تا آخرش را شمردم. وسط سقف نوشته شده بود:

- یادگاری از حاج بنا ۱۳۰۳.

خودم را زیر لحاف جمع کردم. کبوترها را نگاه کردم که آرام می خواندند.

شعله های آتش صورتم را گرم می کرد.

سایه ای که خاله می گفت، زنی که عاشق گربه شده بود. شرف قبرستانی که مثل روح بالای قبرستان می ایستاد.

به نظرم پیرمردی که دیده بودم حالا گوشه ی دستشویی قایم شده بود و یا مردی که توی آبادی تک بود با چشم های میشی و قد بلند، گوش های نشسته بود و داشت سیگار دود می کرد.

تو نور سایه روشن، صدای شعله ی آتش فرو می مرد. چشمهایم گرم می شد که صدای بازوبسته شدن در را شنیدم. از جایم پا شدم. در حیاط باز بود. باد آن را به دیوار می زد. دور و برم را نگاه کردم. خاله

نبود. صدایش زدم. خبری نبود. پالتوam را پوشیدم و رفتم بیرون.

توی تاریکی سوی فانوس را می دیدم. تند می رفت و مویه می کرد. صدای مرثیه اش توی تاریکی می پیچید.

باد سردی تو پیچ و خم کوچه‌های سرخه می پیچید. توی تاریکی درخت‌ها سیاه بودند. انتهای کوچه سوی اتومبیلی سوسو می زد همان اتومبیل زرد رنگ بود.

سربالایی تندی را بالا رفتم. پرنده‌ای به سرعت از بالای سرمان گذشت.

خاله رفت توی کوچه باریکی که آن طرفش قبرستان بود. بوی غریب قبرستان و مرده‌ها که ردیف به ردیف خوابیده بودند.

قبرهای سیمانی، مرمری، خاکی، مادر بزرگ با آن ابروهای سیاه پرپشت، پدر بزرگ با آن پیژامه‌ی راه راه که حالم را به هم می زد. خاله کوچیکم، عموی بزرگم که سرطان گرفته بود، همه توی قبرستان جمع بودند، با چشم‌های وحشت‌زده و مژه‌های خاکی داشتند نگاهمان می کردند.

صدا زدم: خاله نصف شبی کجا اومدی؟

- اومده دنبالم که منو با خودش بیره.

- تو گفتی توی دشت مییاد.

سربالایی قبرستان را بالا می رفت. بالای قبرستان خانه‌ی کوچکی بود که چراغش سوسو می زد. شرف قبرستانی با موهای در هم ریخته همان بالا ایستاده بود. چراغش را بالا گرفت، با صدای زیر که سعی می کرد آن را بلند کند گفت: هی! هی!

با فانوس نزدیک می شد. حالا بهتر می دیدمش. صورتش لاغر بود. موهای حنایی بلندش را از دو طرف بافته بود.

سوی فانوسشان را می دیدم. مثل روح توی قبرستان پرسه می زدند. تقریباً ده متر جلوتر از من ایستاده بودند.

پیرزن گفت: همین جاست!

صدای تند نفس‌های خاله را می شنیدم که با ناله‌های کوتاه بریده می شد.

روی قبر خم شده بود گفت: چند سال بود که گمت کرده بودم.

دیگر نمی دیدمش، فقط سوسوی چشم گربه‌ها را می دیدم که از دور دست می آمدند.

گمانم جیغ زدم: خاله مگه دیوونه شدی؟

دور قبر می پلکیدند. سرم گیج می رفت. آرام آرام به عقب برگشتم. دور که شدم می دویدم. توی سرازیری پاهایم سر می خورد. سنگ های ریز، زیر پایم می غلتیدند. به کوچ رسیده بودم. خانه های کوچک و گلی با درهای تاریک چوبی خاموش وساکت کنار هم نشسته بودند. با چشم های فرو رفته نگاهم می کردند. در حیاط همین طور باز بود. سایه مردی جلوتر پرسه می زد. تندتر رفتم. صدایش را شنیدم که گفت: تو کیش می شی هان؟

رفتم تو و در را بستم. آتش هنوز روشن بود. بوی گوشت سوخته پیچیده بود. جلوتر که رفتم دوتا پر قرمز کنار اجاق بود و کبوتر نیمه جانی داشت توی آتش می سوخت، طوق قرمزش هنوز پیدا بود.

عینک سه بعدی

"خوش اومدید. مغازه خودتونه. چه عینکی می خواستید؟ طبی، فتو کرامیک هم باشه؟ مدل شو انتخاب کنید... نه خیر... مطمئن باشید... قیمت ما تعاونی یه... خیالتون جمع باشه... ما با سیستم کامپیوتری کار می کنیم... اطلاعات ما به روزه... همیشه به شبکه وصلیم... آن لاین... بله... خواهش می کنم... از این جهت خیالتون جمع باشه."

این جملات، جملاتی است که برای هر مشتری تکرار می کنم، اما این روزها، ترس از اینکه با همه ی تجربیاتم، اشتباه کنم، خوره ی ذهنم شده است.

زن و مرد جوانی آمده اند مغازه ام. هفته ی پیش زن نسخه اش را آورده بود، حالا نشسته روبه رویم، روی صندلی. رنگ صورتش مهتابی ست با چشم های عسلی. عینک را می دهم به اش. عینک را می گذارد به چشمش. جلوی آینه می ایستد، چند لحظه چشم هایش را می بندد و می گوید: سرم گیج می ره. می گویم: همه ی عینک ها چند روز اول همین مشکل رو دارن. - احمد! به ام می یاد؟

مرد رو به من می گوید: خانم! نظر شما چی یه؟

- عالی یه! چون صورت خانم کشیده ست، عینک حلقه بیضوی به شون میاد.

زن می گوید: یه بار دکتر، شماره چشمم رو زیاد داده بود، مغزم مدام می لرزید، این قدر که تشنج گرفتم.

- خوشبختانه داروی تشنج هم هست، همین کلینیک بغلی، دکتر مغز و اعصاب.

- بله، همین کارو کردیم، یه مغازه ی دیگه، ببخشید منظورم یه کلینیک دیگه بود که...

- الان خانمم کنترل شدن... تشنج شون کنترل شده، ولی شنیدیم قرص ها عوارض داره.

- نگران نباشید. حتماً قرص هایی هست که عوارض شو...

مرد به عکس زمردی اشاره می کند که روی دیوار است. می گوید: ببخشید این زمرد چه ربطی به عینک فروشی داره؟

- این عکس اولین عینک است در جهان، نرون برای تماشای جنگ گلادیاتورها، از زمرد استفاده

می کرده.

عکس قدیمی ترین لنز را نشان می دهد که در خرابه های نینوا کشف شده. وقتی می بینم علاقه مند است، ازش می خواهم به سالن ماکت بیاید. سالن بزرگی که ماکت تمام عینک های جهان را در آن جمع آوری کرده ام؛ نمایشگاه کوچکی که مشتری ها را جذب می کند، تعداد زیادی به خاطر همین نمایشگاه، مشتری شده اند. سال ها روی این نمایشگاه وقت گذاشته بودم، می شود گفت از زمانی که پدر بزرگم وارد این حرفه شد... هر کسی را می بینم، اول به چشم ها و بعد به عینکش خیره می شوم، حتا اگر عینک هم نداشته باشد، می توانم آن را روی صورتش مجسم کنم.

مرد خیره می شود به عینک سه بعدی، عینکی که با آن می توانستی پشت سرت را هم ببینی. عینک هایی را نشان می دهم که چینی ها جهت مقابله با نیروهای شیطانی استفاده می کردند. مرد می خواهد از ماکت ها و عینک ها عکس بگیرد، مانعش می شوم. با احترام کارت دور طلایی ام را تقدیمشان می کنم. به خاطر حُسن انتخاب، به شان تبریک می گویم. تشکر می کنند و می روند.

در کوچه و خیابان خیره می شوم به عینک ها، بعضی شیشه ها خیلی ظریف اند، بعضی فریم ها سیاه هستند با شیشه دودی. تک تک آنها حس جداگانه ای زنده می کنند در من، شب ها وقت خوابیدن، در دفتر خاطراتم می نویسمشان. وقتی می خواهم بنویسمشان، اتاق پر از چشم می شود، اوائل می ترسیدم، بعد فکر کردم ترس ندارد، همان هایی هستند که من عینکشان را می دهم، همان چشم ها هستند، چشم های آشنا، اما وقتی همین چشم ها، سروکله شان تو خواب هایم پیدا می شوند؛ سردرد می گیرم... چشم های قرمز، مردمک های عفونی...

فردای آن روز مرد جوان برگشت، گفت که همسرش بخش مراقبت های ویژه بستری شده است، به خاطر تشنج.

آمده بود برای شکایت. گفت یا دکتر شماره ی چشمش را زیاد داده و یا شما شیشه ی عینک را اشتباه داده اید.

از توی کشو کارم، دست خط دکتر را بیرون آوردم.

- بفرمایید آقا! دکتر شماره‌ی هر دو چشم همسرتان را نوشته شیش... شما این عینک را پیش هر کی ببرید، تأیید می‌کنه.

حتی نتیجه معاینات چشم پزشکی خودم را نشان دادم. هر دو چشمم را دستگاه نوشته بود ده دهم، اما دکتر شماره‌ی عینکم را داده بود یک، البته دکتر که چه عرض کنم، یکی از بهترین کلینیک‌های چشم پزشکی که فقط مَهر دکتر را استفاده می‌کردند. بیمارها مثل طعمه‌هایی بودند برای دانشجویان، آخر سر ویزیت دکتر متخصص را می‌گرفتند. همان وقت با اشاره به مَهر دکتر، پرسیدم دکتر متخصص کجا هستند؟ گفتند مَهرشان که هست.

این‌ها را شاید برای قانع کردن خودم برای آن مرد تعریف کردم.

مرد فریاد زد که: خانم محترم! مشکلات شما به من ربط نداره. همین الان زنگ می‌زنم کلانتری. اشاره کرد به نمایشگاه عینک و گفت: این بساط رو جمع کن خانم! تو داری کاسبی می‌کنی. تو سیمان فروشی نه عینک ساز...

زنگ زد به کلانتری، وقتی ماموران کلانتری آمدند، تعجب نکردم، شاید به خاطر کابوس شب قبل، راهرو طولی را خواب می‌دیدم که تمامی نداشت. راهرو کم عرض بود. تو خواب وحشت زده و پابرنه می‌دویدم. دنبال در خروجی می‌گشتم. به گمانم ترس از همین خواب بود که باعث شد آن روز با عصیت جواب‌شان را دادم.

گفتم: آقای محترم! شما دارید تهمت می‌زنید! من اعاده‌ی حیثیت می‌کنم.

زنگ زدم به مطب چشم پزشکی. جریان را به دکتر گفتم، دکتر با صدای کشداری گفت: خانم عزیز! اشتباه کجاست؟ این خانم پرونده پزشکی داره. از اولش مورد مغزی داشته.

رو به ماموران کلانتری گفتم: بفرمایید! دکترش پشت خط تلفنه... این آقا داره تهمت می‌زنه.

آن قدر محکم حرف زدم که رفتند. البته می‌دانستم حریف دکتر هم نمی‌شوند، دکتر نامه‌ای نوشت در خصوص تهمت و افترا، مرا هم تبرئه کرد، نوشت بیمار خودش مورد مغزی داشته. تمام محل زیرش را امضاء کردند، خود من هم امضاء کردم. کسی که امضاء جمع می‌کرد، وقتی امضایم را دید، گفت این شکلک است، امضاء نیست. گفتم امضای من شکلک است. گفت باید اسمت را هم بنویسی، نوشتم.

بالاخره بیمار، البته شوهر بیمار محکوم شد، چون بیمار، فوت کرده بود، همان شب خواب می‌دیدم عینک تیره‌ای گذاشته‌ام با عصای چوبی، تک و تک از مسیر افراد نابینا می‌گذرم اما همه جا را می‌دیدم. وقتی بیدار شدم با خودم فکر کردم شاید واقعاً من و یا دکتر اشتباه کرده‌ایم.

در دفترچه خاطراتم درباره‌ی این زن و شوهر نوشته‌ام و اینکه همه‌ی ماجراهای فراموش شده در خواب‌ها پیدایشان می‌شود، خواب‌های دم‌صبح، وقت اذان.

در گرگ‌ومیش هوا، مرده‌ها سرک می‌کشند. آن زن، بارها وقت سحر به خوابم آمد. پشت به من می‌رفت سمت در بزرگ زنگ‌زده‌ای. در بسته می‌شد. من این پا، آن پا می‌کردم که یک بار دیگر ببینمش، اما زن رفته بود.

این روزها وسوسه می‌شوم هر چه درباره عینک جمع‌آوری کرده‌ام، نابود کنم. آن زن و مرد جوان، خوره ذهنم شده‌اند، انگار صندلی گذاشته‌اند، جلوی چشمم نشسته‌اند و منتظرند که عینکشان را تحویل بدهم. شوهر آن زن، یکی دو بار دیگر هم آمد به عینک‌سازی. سرش را جلو آورد، چشم تو چشمم انداخت و گفت: زن من هیچ مریضی نداشت. اون دنیا دامن تو می‌گیرم!

مشتری‌های زیادی نشسته‌اند روی صندلی روبه روی من. به نظرم وقت آن رسیده بسیاری از مجله‌ها و کتابهای ساخت عینک را نابودم کنم، بهترین راه این است که بریزیمشان توی سطل بزرگ سر کوچه. سطل‌ها گنجایششان زیاد است، خیلی زیاد. می‌توانم در شب‌های متوالی این کار را بکنم. هر شب دو تا کیسه می‌گذارم تو سطل و یا یک شب، وانت کرایه می‌کنم و همه را می‌ریزم توی خاکروبه‌ها، بهترین راه این است یک شب چهارشنبه سوری آنها را بسوزانم... اصلاً مهم نیست چه شیئی... به زودی آنها را از بین خواهم برد، به نظرم این سال‌ها خودم را فقط سرگرم کرده‌ام... ویترونی از کتاب و عینک... هر چند اگر همه‌ی کتاب‌ها و عینک‌ها را نابود کنم؛ باز مرده‌ها دست از سرم برنخواهند داشت، مرده‌هایی که نقاط کانونی عینکشان را اشتباه برآورد کرده‌ام و هیچ ربطی به پزشک معالیشان نداشته است.

سونامی

مینا گفت: بالاخره زندگی مو می نویسم!

دست راستش را بالا گرفت شکل نوشتن، با صدای بلند گفت: یه بیو گرافی کامل!

پروانه که نویسنده بود و این روزها مشهور شده بود گفت: آخه تو چی داری بنویسی؟ تو یه زندگی راحتی داشتی، سوار کامیون شدی؟ راننده بلندت کرده؟ تو چه خلاقی کردی که به نظر مردم جالب باشه؟

مینا گفت: بالاخره من زندگی پر فراز و نشیبی داشتم.

نرگس که داشت اتاق را جارو می کشید صدا زد: مامان! پریرز رفته تو پرسپکتیو.

پروانه به پریرز نگاه کرد که از جایش درآمد بود. گفت: ای بابا! چرا این قدر کشیدیش؟

وقتی رفت پریرز را جا بیندازد، نرگس گفت: برق نگیرد!

پروانه پریرز را جا انداخت و گفت: نرگس! این مورچه ها رو جارو کن... اووووف... نمی دونم چه جونی دارن.

جارو برقی دوباره روشن شد. نرگس با صدای بلند گفت: زود همه جارو می گیرن، زود هم می میرن... آ.

مینا گفت: خاموشش کن... ونگ ونگ... من دیگه اعصاب ندارم. هر چی داشتم رفت. انوقت پروانه میگه تو چی داری بنویسی.

نرگس جارو برقی را خاموش کرد و گفت: خاله! اون مرد سیبل کلفت، اون کی بود تو مراسم عمو کوروش؟

- کی رو می گی؟

- همون که گفت مثل ده سال پیش موندی، هنوزم جوون تر شدی.

مینا انگار که چیزی گم کرده باشد. دوروبرش را نگاه کرد و گفت: اووووه.

پروانه گفت: حالا درباره ی همون بنویس.

بعد تو گوشش گفت: اسم رمانتو هم بذار سیبل هایش.

نرگس جارو برقی را روشن کرد و با صدای بلند گفت: خاله رفتی به پرسپکتیوها!
مینا گفت: چی می گی؟ گوشم نمی شنوه؟
نرگس گفت: هیچی...هیچی.

- چرایه چیزی گفتی.

- گفتم که پریرفته تو پرسپکتیو.

- رفته تو کجا؟

نرگس به قهقهه خندید و گفت: پرسپکتیو.

مینا گفت: نمی فهمم پریر چه طور می تونه بره تو پرسپکتیو.

نرگس هنوز داشت می خندید که پروانه اشاره کرد به مینا.

- بی خیال شو... بالاخره این اتفاقاً می افته، می دونی که اینا هنرمندن. تو عالم هنر پریریه موقع هایی می ره تو پرسپکتیو.

مینا نگاهش رفت به تابلوی روی دیوار و گفت: نرگس! تو چه قدر کفش می کشی... کفشاتو دوست داری؟

- آره، خاله! دیدی تو کفش ها، یه جور حس آدما هست؟

مینا گفت: خوش به حالت حس تو می کشی.

بعد به زمزمه گفت: من حس عجیبی دارم که باید بنویسم. اون آقاهه که نرگس می گه، من عاشقش

نبودم، منتها احساس می کنم آگه آدم نتونه عاشق بشه، این خودش درد بدی یه. این بدترین درده.

میخوام اینو بنویسم و خیلی چیزهای دیگه... مثلاً.

پروانه گفت: به نظرم همیشه نباید واقعیتو نوشت. باید یه جور یه نوشت که آدم رسوا نشه.

مینا دستی به گوشواره های سنگینش زد و گفت: ولی من آگه بنویسم دوست دارم واقعیتو بنویسم، مثلاً

من زن بودم ولی هیچ موقع... آدم خیلی چیزها را نمی تونه بگه. میخوام ببینم چیزهایی که نمی تونم

بگم، می تونم بنویسم؟ می ترسم نتونم بنویسم. وقتی می گی، جوونا برات می خندن، وقتی بنویسی هم،

حتماً ملت برات می خنده. این آدمو اذیت می کنه. من با کوروش بیست سال زندگی کردم، اما هیچ موقع منو... باورتون می شه؟ اون هیچ وقت...

جاروبرقی خاموش بود. نرگس حالا ساکت شده بود، پروانه هم حرفی نمی زد.

مینا گفت: به نظر من، زنا خیلی آسیب پذیرن، چون خیلی چیزارو نمی گن. هر بار فکر می کنم اینارو باید بنویسم خواب می بینم جوهر خودکارم قاطی شده. اینا منو اذیت می کنه. شاید هم یه روز هیچی ننوشتم.

نرگس گفت: خاله میتونی بنویسی، همینایی که می گی، همینا.

پروانه گفت: بده من برات بنویسم.

مینا گفت: تو نمی تونی. دردای من مال خودمه. این برای من مهمه.

نرگس داشت خاک روی میزرا می گرفت و مینا با دقت تابلوها را نگاه می کرد، به یک باره ایستاد و

گفت: نرگس! این ماکته کشیدی یا آدمه؟

- شما چی فکر می کنید؟

- نمی دونم... این برشی که دادی اریب... روی چشماش... خیلی قشنگ شده. چه جالب... انگار حس

منو کشیدی.

دستی توی موهایش کشید و گفت: من باید یه جوری احساسامو بکشم و یا بنویسم و یا... نمی دونم...

البته الان شاید خیلی دیر باشه، دیر هم هست، همه ی زندگی ام صرف کوروش شد.

پروانه گفت: کوروش مرد خوبی بود. همه جا تورو برد. این همه خرجت کرد. دیگه چی می خواستی؟

مینا گفت: نیمه ی دومم نبود. اون لحظات یکی شدن خیلی کوتاهه و گاهی هیچ بار پیداش نمی کنی.

بقیه ی دنیا دیگه بازی یه. من اون لحظه را هیچ موقع نداشتم.

نرگس پارچه گردگیری را زیر شیر گرفت. دستش را شست و گفت: اون مدینه فاضله است خاله. آگه

نیمه دومتو پیدا کنی دنیا خیلی بی مزه می شه. وای... وقتی پیداش نمی کنی به آب واتیش می زنی،

همین دنیارو جلو می بره.

مینا گفت: یه لحظه‌هایی آدم باید احساس کنه که رسیده. می‌دونی چی میگم نه فقط فیزیکی... آدم فکر کنه...

حالا مینا نشست به روی صندلی. من می‌دونم نمی‌تونم بنویسم. ولی فکر اینکه آدم با دردش می‌ره زیر خاک، ناراحت می‌کنه.

پروانه رفت آشپزخانه، دو تا چایی ریخت و گفت: پس کن! اینا چیزی نیست در برابر چیزهای مهمی که داره تو دنیا پیش می‌یاد. الان توی عراق... یه مقاله خوندم، زنا حامله بچه‌های سرطانی میزان عین هیولا. کی می‌خواد جواب بده، اون وقت تو گیر نیمه‌ی دوم تی؟ اون هم تو سن... جایی نگو برات می‌خندن.

مینا با صدای بلند گفت: بفرما!

پروانه گفت: تو فکر می‌کنی زن کاملی بودی؟ من یه بار با کوروش حرف زدم. سماجت‌های تو اعصابشو خرد می‌کرد. تو دنبال این بودی که هر جور شده حرفای خودتو سبز کنی. می‌دونی اینقدر سماجت می‌کردی رو نظرت که، اون می‌پذیرفت، چون دیگه حوصله تو نداشت. حوصله نداشت باهات بحث کنه. هیچ موقع فکر کردی چرا خودشو ول کرد؟ اون می‌دونست چربی خودش بالاست، قند خودش... یه جور خودکشی ساکت... خودشو ول کرد.

مینا رفت جلوی آینه‌ی قدی. گوشواره‌اش را از توی گوش درآورد و گفت: معلومه با تو خیلی راحت بود.

پروانه گفت: احتیاج نبود اون این حرفا رو بزنه، ما می‌دیدیم.

- ولی تو گفتی با تو حرف زده.

نرگس گفت: من که همیشه شماها رو شاد و شنگول می‌دیدم، شما آدمای وقتی پیر می‌شید فکر می‌کنید باختید. خوشی‌هاتون بی‌سر و صدا ست. خاله! آلبوم تو من دیدم... کشور چین... ونیز... ایتالیا... همیشه لبخند روی لبته، مگه ممکنه آدم همیشه ادا در بیاره، اون هم شما؟

عرق مثل چشمه از سر و صورت مینا فرو می‌ریخت. با دستمال صورتش را خشک کرد و گفت: زنا خیلی زود تنها می‌شن.

نرگس گفت: مردا هم خیلی زود می میرن. عمو کوروش رو من خیلی دوست داشتم. ایده های بزرگی تو ذهنش بود. دوست داشت بره کوه، یه دوره انقلابی بود، ولی شما هیچ موقع باهاش نمی رفتید کوه. مینا گفت: هر موقع مردی دنبال انقلابی گیری می ره، بدون که می خواد از یه سری مسئولیت ها شونه خالی کنه. من کارمند بودم، اون می ترسید مجبور شه یه سری مسئولیت های خونه و بچه ها را گردن بگیره... بچه مال زن و مرده، مرد همه رو می سپاره به زن، بعد می ره دنبال علاقه هاش، زن ها می مونن و بچه ها، هی بشور هی بپز، هی نگران باش... یه عمر...

پروانه گفت: من می دیدم که کوروش همیشه گردگیری می کرد، کمک می کرد.

مینا گفت: بس کن... می زد همه چی رو به هم می ریخت بعد گردگیری می کرد. اینقدر از این مردیکه چه گورا بدم می اومد، اونوقت اینو زده بود به دیوار... این مردیکه انرژی منفی داره... دیگه اون دوره ها تموم شد که یکی می رفت چه گوارا می شد... تموم شد. یه عده می شینن سرنوشت دنیا رو طراحی می کنن، بقیه آدم ها هم مثل مورچه می مونن. مورچه ها رو دیدی یهو تو ظرف شویی جمع می شن، یه دقه آب می گیری می رن تو چاه... دنیا اینجوری شده.

بعد رو به پروانه گفت: تو هم بهتره هیچی ننویسی. امثال توهستن که الکی کاغذ سیاه می کنن. این کاغذ سیاه کردن فرقی با صورت سیاه کردن نداره.

مینا به طرف روپوشش رفت. روپوش را پوشید و بی خدا حافظی رفت.

نرگس سیم جارو برقی را جمع کرد و گفت: چه بد، فکر اینکه آدم مورچه ست، می ره توی فاضلاب. پروانه گفت: همیشه زیادی حساس بود و پرتوقع. این حرفا رو تا به حال به من نگفته بود، می شه؟ سی سال با یکی زندگی کنی... حتماً خودش صورتوشو برگردونده. دوره دبیرستان یه بار عاشق شده بود حسایی. هنوز پی اون ماجراست. پی اش رو هم گرفت. پیداش نکرد. زنا این جور پیله می کنن به عشق. مردا یادشون می ره اما زنها گیر می دن. خواهر منم اهل گیر بود. اصلاً بحث فاضلاب و مورچه و این جور چیزارو بی خیال شو. این همه مردم دارن زندگی می کنن. کوروش زیادی باهاش راه می اومد اونم زیادی ناز می کرد... می گه روراست نبودى با من، اولاً که واقعاً کوروش چیزی به من نگفته بود، در ثانی، همه ی آدمایه رازی دارن. اصلاً آدم بدون راز... همین رازهاست که مثل عشق آدمای رو تو هول ولا

می ندازه.

نرگس گفت: مامان! راز با دروغ فرق می کنه.

پروانه جاروبرقی را گذاشت تو انباری و گفت: به نظر من زیاد فرق نمی کنه.

نرگس رفت سر یخچال. سیب بزرگی برداشت، همین طور که سیب رو، گاز می زد گفت: شاید هم مسائلسون جدی تر از اینا بود، شاید هم خاله راست بگه، آدما زیاد نقشی ندارن، گاهی هم مثل مورچه می شن تو یه سونامی بزرگ.

اشغال سیب را انداخت تو ظرف شویی. نگاهش به مورچه های ریزی افتاد که دور پوسته هندوانه جمع شده بودند. با دقت نگاهشان کرد. آیا آنها هم مثل انسان ها حس داشتند و این لحظه برایشان لحظه ای خاص بود؟ با هم حرف می زدند و بحث می کردند و حالا فکر می کردند غنیمت گرفته اند و او می توانست همانند یک سونامی یا بمب خوشه ای بر سرشان فرود بیاید. شیر آب را باز کرد. همه ی آنها به سرعت گوله شدند و رفتند توی ظرف شویی.

روی راحتی نشست. به نظرش نور خیلی تند به سر و صورتش می خورد. پرده ی پذیرایی را که جمع بود، باز کرد. سالن کمابیش تاریک شده بود. زیرلیبی گفت: چه قدر سونامی ژاپن بی رحمانه بود!

من هفت تا برمی دارم

زن گفت: من دوتا برمی دارم.

بعد پرسید: به چه مناسبتی یه؟

مرد گفت: سالگرد برادرمه که توی جبهه شهید شد.

زن چند لحظه مردد به جعبه‌ی شیرینی نگاه کرد و گفت: یکی برمی دارم، فاتحه شم می خونم.

مرد با پافشاری گفت: دوتا بردارید.

مرد فربه‌ایی که پشت میز نشسته بود، دو دستش را به سوی جعبه‌ی شیرینی برد و گفت: من هفت تا

برمی دارم.

مرد گفت: بابا بذار به دیگران هم برسه.

مرد فربه گفت: من ناشتایی نخوردم.

با صدای بلند خندید. با دو دست هشت تا شیرینی برداشت. مرد رفت سراغ میزهای دیگر؛ برای

آنهايي که می پرسیدند، می گفت: سالگرد برادرمه، شهید شده، بیست سالش بود... توی جبهه.

یکی گفت: قبلاً، خرما می دادن، دیگه، شیرینی میدن.

یکی گفت: من از خرما خاطره بدی دارم؛ هنوزم خرمارو که می بینم، دلم می لرزه.

مرد شیرینی را برد، سر میز دیگر.

یکی گفت: نبودى چند روز؟ سوغاتی یه؟

مرد گفت: نه. رفته بودم ولایت. سالگرد برادرم بود.

همان مرد اشاره کرد به آبدارچی گفت: هی مراد خان! یه چایی وردار بیار!

شیرینی تمام شده بود. مرد جعبه‌ی خالی را برد توی اتاقش، گذاشت روی میز. زیر لب، فاتحه خواند. از

همان جا که نشسته بود بچه‌ها را می دید که دنبال آبدارچی بودند تا چایی بیاورد. صدایی تو گوشش

می پیچید:

- شیرینی با چایی می چسبه!

خلاقیت

شهر روز دانشجوی هنر است. او به خلاقیت مشهور شده.

با استخوان گردن مرغ، برای خودش، گردنبند درست می کند.

آن ها را به تکه های ریز، بخش می کند. صیقلشان می دهد و سپس نخ کلفتی را از میان آنها می گذرانند.

چند تا گردن مرغ هم آویزان کرده به بند کیفش، او مدتی است، سوسک جمع می کند.

می خواهد برای نامزدش گردنبند درست کند.

هم کلاسی هایش معتقدند، که او خلاق ترین دانشجوی کلاس است.

تو نمی تونی هر جور بخوای عکس بگیری

پشت مانیتور نشسته بود. با صدای بلند و اعتراض آمیزی گفت: مامان! تو جوری عکس های منو گرفتی که جوشام معلوم شه.

به شلوار بافتنی تیرهای که گوشه ی اتاق افتاده بود اشاره کرد و گفت: بعدش هم ببین تورو خدا... رفته برای من شلوار گرمکن مشکی گرفته، اونوقت برای خودش شلوار نارنجی گرفته و رو فرشی قرمز. زن آمد کنار دختر ایستاد و گفت: می تونی عکس هاتو پاک کنی.

- تو هر چی از من عکس می گیری همه اش یا تیره است یا... این عکسو ببین، دیوارو بزرگ گرفتی، سر منو کوچیک. می دونی این عکس چه مفهومی داره؟

زن چند لحظه چشم هایش را بست و با بی حوصلگی گفت: این نمادها برای کسانی یه که می خوان با هنر چیزی رو نشون بدن، من که نخواستم با هنر چیزی رو نشون بدم. این عکس اتفاقی این جوری شده. من منظوری نداشتم.

زن روی صندلی راحتی نشست. دوباره گفت: من منظوری نداشتم.

- مامان تو تازگی داری سربه سر من می ذاری!

- هیچ هم این طور نیست.

- اینو ببین! چرا گوشه ی صورتم رو نگرفتی؟

زن کنار دختر ایستاد. یکی از عکس ها را نشان داد و گفت: این یکی که خوب افتاده.

- اینو خودم تنظیم کردم.

زن گفت: من این همه عکس گرفتم ازت. ایناهاش این خوب شده.

- مطمئنم اینم اتفاقی خوب افتاده.

دختر همین طور که حرص می خورد گفت: اصلاً حق نداری دیگه ازم عکس بگیری. اصلاً حق نداری به دوربین دست بزنی.

زن با لحن تندی گفت: من هر جور دلم بخواد عکس می گیرم. دوربین مال خودمه، پولشو خودم

دادم.

دختر از پشت مانیتور بلند شد. کامپیوتر را خاموش کرد.

زن با صدای بلند گفت: چرا خاموشش کردی؟

- دلم می‌خواد.

زن گفت: اون دوربین، اون مانیتور همه‌اش مال خودمه، هر جور دلم خواست عکس می‌گیرم. از این به

بعد هم، خودت برای خودت شلوار می‌خری.

دختر گفت: من پول دوربینو بهات پس می‌دم.

زن گفت: من قصد فروشش رو ندارم.

دختر به سراغ کیفش رفت؛ چند تا اسکناس از توش دراورد و گفت: بیا اینو فعلاً بگیر.

زن اسکناس را پرت کرد.

- گفتم که دوربین مو نمی‌فروشم.

وقتی مرد وارد اتاق شد هر دو ساکت شدند. زن بلند شد رفت جلوی آینه. دست کشید زیر چشمش.

زیرلبی گفت: چقدر زیر چشمم...

مرد گفت: برادرم همیشه به پدرم می‌گفت همه‌ی خرجایی که برای تحصیلم کردی برمی‌گردونم. هر

موقع با پدرم دعوا می‌کرد اینو می‌گفت.

زن رفت تو اشپزخانه. نگاهی به ظرف‌های نشسته انداخت و گفت: باید هر کدوممون یک کاری انجام

بدیم. همه‌ی کارها رو دوش منه.

دختر رفت گرمکن مشکی را از توی کشو بیرون آورد و گفت: بابا! ببین! رفته برای من گرمکن مشکی

خریده برای خودش...

زن گفت: اتفاقاً این مشکی راحت‌تره، گرون‌تر هم بود... می‌خوای باهم عوض کنیم؟

مرد اسکناس‌ها را جمع کرد، رو به دختر گفت: بیا! اینا رو بذار تو کیفیت!

دختر جواب نداد. نشست روی صندلی. کتاب هنر عکاسی را جلو رویش گرفت، دقیقه‌ای بعد بلند

شد... کنار جاکفشی نشسته بود و کفش های مادرش را با دقت واکس می زد.

آن سوی سیم خاردار

آن جمعیتی که به سیم خاردار هجوم آورده‌اند می‌خواهند بیایند این طرف. زنی هر دو دستش بالاست به اشاره، معلوم نیست به کجا اشاره می‌کند. دختر بچه‌ها دورتر از سیم خاردار ایستاده‌اند. احتمالاً دوربین را نگاه می‌کنند. تعدادی زیادی از جمعیت ساک بر دوش دارند، هجوم جمعیت نشان می‌دهد این طرف سیم خاردار شرایط بهتری دارد... ما این طرف سیم خاردار ایستاده ایم. وقتی هجوم جمعیت زیاد می‌شود؛ تانک‌هایمان را می‌آوریم مستقر می‌کنیم، خط و نشان می‌کشیم بیایند این طرف سیم خاردار.

نگاهمان به جمعیت است که بی‌تابند، بچه‌ها گریه می‌کنند، مردها انگار که هنوز مسئولیت زندگی به عهده‌شان است، مدام قدم می‌زنند و سیگار دود می‌کنند، احتمالاً فکر می‌کنند وظیفه مردانه‌شان این است که چطور بیایند این طرف. گاه میان فریاد و همهمه جمعیت، انبردست کوچکی از جیبشان بیرون می‌آورند، با سیم خاردار کلنجار می‌روند. وقتی گوشه‌های سیم خاردار آسیب می‌بیند، در بلندگو اعلام می‌کنیم: از افراد آن طرف سیم تقاضا می‌شود به سیم خاردار نزدیک نشوند.

بعد از چند لحظه با صدای بلندتری اعلام می‌کنیم: در این محل دوربین مدار بسته نصب است. با وجود این، هر روز می‌آیند می‌چسبند به سیم خاردار. گاه سعی می‌کنند سر صحبت را باز کنند؛ همین است که از تانک‌هایمان بیرون نمی‌آییم، اگر هم بنا به دلایلی به محوطه می‌آییم، عینک آفتابی می‌زنیم، پیشانی‌مان را در هم می‌کنیم، نزدیکمان نشوند. گاه لبخند می‌زنند، انگار که کلید سیم خاردار دست ماست، چنین مواقعی قدم‌هایمان را محکم‌تر می‌کنیم و بیشتر چشم‌غره می‌رویم.

به درون تانک که برمی‌گردیم کانال‌های خبری را فعال می‌کنیم، ببینیم آن طرف سیم خاردار چه خبر است. از همه جای دنیا خبرها درباره‌ی آوارگان جنگ سوری ست. دنیا شاید نگران است، تعداد زیادی از کانال‌های اجتماعی فقط درباره‌ی جنگ می‌نویسند: کشته شدند... کشتند... حمله کردند... هجوم آوردند... احتمالاً این نشان می‌داد که همه جا جنگ است و ما نمی‌بایست زیاد نگران آن طرف سیم خاردار باشیم یا این طرف سیم خاردار.

امروز از سازمان ملل چادر توزیع کرده‌اند. جمعیت حالا خانه‌های پارچه‌ای دارند، بشقاب‌های کوچکی

در دستشان است، به صف ایستاده‌اند که غذا بگیرند.

در کانال‌های خبری نوشته شده این چند روز هنرپیشه هالیوودی خانم آنجلا جولی در میان باران، از آوارگان سوری دیدن کرده است... لباس مشکلی و موهای ساده که آنرا پشت سرش ریخته است؛ این زیبایی و سادگی احتمالاً به ما می‌گوید غربی‌ها آدم‌های خوبی هستند و احتمالاً در جنگ دستی ندارند، به خصوص که می‌بینیم آنجلا جولی روسری سرش کرده و مانتو پوشیده است. اگرچه حالا شهرت آن آوارگان بیشتر از ماست که این طرف ایستاده‌ایم؛ اما سرپناه ما بهتر است، این را هم بگویم من هیچ بار انجلی جولی را در بین آوارگان ندیده‌ام. در همین لحظه می‌بینم کودک دو سه ساله‌ای به زور سرش را این طرف سیم خاردار می‌کشد. کودک بین سیم خاردار گیر می‌کند و ضجه می‌زند. ما بر حسب وظیفه، هیچ اقدام بشر دوستانه‌ای انجام نمی‌دهیم. جمعیت ضجه می‌زنند. تانک‌هایمان را به سمت جلو می‌بریم... این کودک روزها بین سیم خاردار ضجه می‌زند. آن قدر صدای گریه آزارمان می‌دهد که بناچار گروه ما منطقه را ترک می‌کند، در قسمتی دیگر مستقر می‌شود، در میان همه‌ی عکس‌ها، عکس این کودک را نمی‌بینم.

وقتی در کانتینر هستیم، از طریق فضای مجازی با شهر و دنیا در ارتباطیم. اینکه پناهندگان سوری در فروش اعضای بدن خود به یک سوم قیمت جهانی اقدام کرده‌اند. قیمت یک کلیه در ترکیه به ۱۰ هزار دلار رسیده است، قیمت آن در عراق ۱۰۰۰ دلار، در لبنان و سوریه خرید کلیه ۳۰۰۰ دلار و قیمت یک قرنیه در برخی موارد به ۷۵۰۰ دلار رسیده است.

امروز آخر هفته است، ما به زودی سیم خاردار را رها می‌کنیم و به شهر برمی‌گردیم. از پله‌های هواپیما که پایین می‌آیم، خواب آلودگی به همراه آرامش به سراغم می‌آید؛ آرامشی که از دنیایی بدون جنگ سر چشمه می‌گیرد. وقتی می‌رسم به اپارتمان کوچکم، پرده‌ها کشیده است، هیچ نوری به درون نمی‌آید و از این جهت بسیار راضی هستم. گزارش‌های روزانه و یادداشت‌های روزانه‌ام را روی میز می‌گذارم. روی مبل دراز می‌کشم.

صدایی در ذهنم می‌گوید زندگی آرام در جریان است و من نباید نگران چیزی باشم. می‌توانم روی مبل دراز بکشم و به صداهایی که از دور و برم می‌آید گوش کنم. صدای آرام کولر که تابستان‌ها به من

آرامش می دهد.

چراغ بالای سرم را خاموش می کنم. چراغ ناهارخوری روشن است. سایه‌هایی نامفهوم که بخشی از دیوار را پوشانده‌اند. تابلوی نقاشی روی دیوار پر از رنگ است، با شکل‌هایی که ذهنم را مشغول می کند اما نمی دانم چیست، انگار ماهی هستند. دقایق زیادی به تابلو نگاه می کنم. همین طور که به صدای کولر گوش می کنم با خودم فکر می کنم احتمالاً این جنگ به ما هیچ ربطی ندارد....

موبایل را خاموش می کنم. چشمم را می بندم. سایه‌ها شکل سیم خاردارند، زن همین طور با هر دو دستش به جایی خطاب می دهد!

دسته گل کوچک

زن‌ها دوره‌اش کرده بودند. نازگل ریزاندام بود و همه‌اش می‌خندید.
مادرجون گفت: اون پسره خوبه نازگل، تو دیگه باید شوهر کنی.
عمه گفت: داره به نازگل خوش می‌گذره؛ همینه که دم به تله نمی‌ده.
مادر با خنده گفت: بی خود می‌کنه نازگل.

نازگل تلافی جویانه گفت: مگه رو دوش شما سوارم؟

مادرجون گفت: دیگه باید بری، نازگل!

نازگل گفت: میرم، ولی شوهر کارمند...

عمه گفت: اوووه، سر ماه، یه دستمزدی داری؛ خوبه دیگه.

نازگل گفت: سر دستمزدش نیست.

مادر گفت: دیگه سن که بره بالا، هر کی یه چیزی می‌گه، توی در و همسایه. الان هم، دو تا خواهر پس

از تو هستن که باید برن...

نازگل گفت: خوب اونا برن.

مادر با غرولند گفت: تا تو نری، نمیشه.

نازگل گفت: من شوهر کارمند به دردم نمی‌خوره؛ کسی که، صبح بره غروب بیاد. من باید زن مرد

سبیل کلفتی بشم که کار آزاد داشته باشه...

عمه پرسید: اینکه دوست داری، سبیل کلفت باشه؟

نازگل جواب داد: نه! چک و چونه، سر سبیلش نیست.

مادر جون زیرلب گفت: نازگل!

نازگل گفت: دلم باید همیشه بلرزه که، الان کلید رو می‌چرخونه توی در، و گرنه... و گرنه هر آن ممکنه

اون دسته گل کوچیک رو، به آب بدم.

این را که گفت، خودش زیرزیرکی خندید، بعد با صدای بلند خندید.

مادر بالحن تندی گفت: خیلی پررو شدی، نازگل.

مادر جون با دلسوزی گفت: به من رفته؛ منم، منم همین جور بودم. دست خودم نبود. نازگل خوشحال بود که مادر بزرگ او را درک می کند. او رسماً سه تا شوهر کرده بود. یکی از سرشناس ترین زن های شهر بود.

مادر جون گفت: اون داره خودش رو کنترل می کنه. من که عقم نمی رسیدم. بعد همین جور که با افسوس نازگل را نگاه می کرد، گفت: شوهرای من، همه شون کارمند بودن. جز اون آخری...

عمه گفت: باشه خوب؛ می گردیم برای نازگل، شوهر سیل کلفت پیدا می کنیم. مادر جون نازگل را نگاه کرد. چشمکی به اش زد و زیر گوشش گفت: هنوز چند سال دیگه وقت داری. نازگل هم چشمکی به مادر بزرگش زد و با صدای بلند گفت: خیلی خوشحالم که مادر جون من رو درک می کنه.

مادر نفس عمیقی کشید و با افسوس گفت: اینم از شانس ما بود که مادرمون همه را درک می کرد. مادر جون لبخندی زد و به گوشه ای مات شد. معلوم نبود به چه فکر می کند.

آکوارיום شماره‌ی چهار

دو تمساح، کنار استخر بودند. یکی از تمساح‌ها، دهانش نیمه باز مانده بود. چند نفری گفتند مجسمه ست. راهنمای تور گفت مجسمه نیست. یکی از مردها سنگ انداخت. تمساح چند لحظه تکان خورد اما دهانش هنوز باز بود.

مرد میانسالی گفت: من که باور نمی‌کنم، حقه‌ای سواره.

راهنمای تور گفت: هیچ حقه‌ای سوار نیست. با دهن باز خوابیده.

فلامینگوها و طاووس‌ها تو محوطه پراکنده بودند. یکی از زن‌ها به راهنمای تور گفت: این طاووس همه‌اش پشتش به جمعیته. نمی‌تونم ازش عکس بگیرم.

یکی از مردها گفت: عجب باغ وحشی! حیووناش خیلی لجبازن.

دختر بچه‌ای روپوش مادرش را کشید: مامانی! از اینجا بدم می‌یاد. برگردیم خونه مون.

زن گفت: تو که اکوارיום دوست داشتی، یه اکوارיום پراز ماهی.

فلش‌ها جمعیت را راهنمایی می‌کرد، وارد محوطه‌ای شدند که بوی نم پیچیده بود.

راهنمای تور جلوتر رفت توی راهرو باریکی که دورتا دورش اکوارיום بود. نوری تند از زیر اکوارיום‌ها می‌آمد بیرون، چند نفری که جلوتر بودند، وحشت زده برگشتند.

رهنمای تور گفت: آقایون! خانم‌ها! شما نمی‌خواهید اکواریمو ببینید؟

یکی از زن‌ها که دست دختر بچه‌ای را محکم گرفته بود با صدای بلند گفت: من نمی‌خوام اکواریمو ببینم. نمی‌خوام، پشیمون شدم.

اشاره کرد به جمعیت و گفت: نرید اونجا.

راهنمای تور گفت: شما پول بلیطرو پرداخت کردید. ما هماهنگی کردیم.

زن گفت: شما هماهنگی کردید که...

فریاد کشید: من پول بلیطمو بخشیدم. می‌خوام برگردم.

راهنمای تور بدون توجه به سروصدای جمعیت، با اشاره به اکواریمو‌ها گفت:

- یکی از علائمی که نشان می‌دهد اسکارها برای تخم‌ریزی آماده هستند، این است که حفره‌ی عمیقی برای تخم‌ها ایجاد خواهند کرد، هم ماهی نر و هم ماده اینکار را انجام خواهند داد. هر دوی آنها نگهداری و مراقبت از خانه را بین خود تقسیم کرده و حمایت و بزرگ کردن بچه‌ها را انجام می‌دهند. روحیه تهاجمی آنها در طول مدت تخم‌گذاری و پرورش بچه‌ها افزایش خواهد یافت.

مرد میانسال گفت: این چرت و پرت‌ها چی یه خانم؟ شما مگه ماهی می‌بینید؟

پسر جوانی گفت: از همون تمساح می‌بایست شصت مون خبردار می‌شد.

مرد میانسال به قهقهه خندید و گفت: ادما را برداشتن گذاشتن تو آکواریوم...

صدای خنده‌اش بلندتر شد و گفت: اکسیژن هم وصله به شون، خیلی با مزه است.

رو به جمعیت گفت: این جووری هم می‌شه‌ها. یه موقع می‌بینی همه مون می‌ریم زیر آب، با دستگاہ به مون غذا می‌دن، شاید هم بد نباشه.

یکی از بچه‌ها گفت: مامانی! آقاهه ماهی شده؟

همهمه زیاد شده بود. صدای گریه‌ی بچه‌ای چند لحظه پیچید. تعدادی از جمعیت به دنبال در

خروجی می‌گشتند. فلش آنها را به سمت سالن دو راهنمایی می‌کرد. یکی از مردها فریاد کشید:

- آقا این چه وضعی یه؟ من میرم شکایت.

چند نفری دورهم ایستاده بودند. یکی شان گفت: من شماره‌ی تور دلفین رو دارم، همین الان زنگ می‌زنم.

مردی که بلوز قرمز تنش بود، دوربینی آویزان کرده بود روی شانۀ‌اش، خیره جمعیت را ورنده می‌کرد.

راهنمای تور گفت: خانم‌ها! آقایون! موبایلتونو خاموش کنید... امواج اینهارو اذیت می‌کنه.

یکی از مردها که کلاه مشکی سرش بود، گفت: خیلی هم جالبه... برنامه‌ی تور باید مهیج باشه. شماها

همش دوست دارید بخندید، این هم برنامه‌ی تفریحی توره.

راهنمای تور گفت: دقیقاً همین طوره. برنامه طوری یه که مطمئن‌ام شما تابستون سال آینده....

یکی از زن‌ها گفت: خانم راست می‌گن... ما اولش.... اما باز اولین جایی که زنگ می‌زنیم همین تور

دلفینه.

جمعیت حالا ایستاده بودند روبه‌روی آکواریم.

توی آکوارיום شماره‌ی یک زنی با لباس غواصی سیاه و لبخندی محو، نشسته بود داشت جمعیت را نگاه می‌کرد. تو آکواریم شماره‌ی ۲ مردی با موهای جوگندمی نشسته بود، توی همه‌ی آکواریم‌ها مرد و یا زنی با لباس غواصی جمعیت را نگاه می‌کرد.

زن راهنما گفت: این‌ها غواصانی بوده‌اند که می‌خواستند...

بعد با صدای بلند گفت: خانم‌ها و آقایون! عجله نکنید. اجازه بدید باید عکس بگیریم، کسانی که دوست دارند عکس بگیرند.

جمعیت هنوز وحشت زده نگاهش می‌کردند.

مردی که بلوز قرمز پوشیده بود داشت دوربینش را تنظیم می‌کرد.

زن راهنما گفت: عکس می‌گیریم ازتون، بعد اگر خواستید از عکس هاتون درخواست کنید.

مرد بلوز قرمز رو به دختر جوانی گفت: please

دختر با لبخند رو به دوربین ایستاد.

جمعیت ابتدا با اکراه، بعد با رضایت عکس می‌گرفتند.

مرد بلوز قرمز، رو به زن میانسالی گفت: madam.

زن پشتش را صاف کرد با لبخند رو به دوربین ایستاد.

مرد بلوز قرمز در تکاپو بود. در فاصله‌ی زمانی کوتاه، عکس‌ها ظاهر شد.

راهنمای تور گفت: هر کی می‌خواد عکس داشته باشه باید درخواست بده.

مرد بلوز قرمز دسته‌های عکس را به بازدیدکنندگان می‌داد.

یکی از زنها پرسید: دونه‌ای چند؟

- شیش هزار تومان.

همان زن گفت: من کی گفتم این قدر عکس ازم بگیرید؟

یکی از زن‌ها گفت: انتخابی یه. از هر کدوم دوست داری انتخاب کن. جمعیت بین انبوه عکس‌هایی که دست‌شان بود سردرگم بودند. بچه‌ها اصرار می‌کردند که همه‌ی عکس‌ها را بردارند.

یکی از مردها داد زد: چه خبره؟

یکی از زن‌ها گفت: سی تا عکس گرفته، من که روم نمی‌شه یکی دوتا بردارم. - چرا روت نمی‌شه؟

جمعیت از هول و ولا درآمده بودند. عکس‌های روی دیوار را نگاه می‌کردند، به هم نشان می‌دادند و گپ می‌زدند.

یکی از زن‌ها گفت: عکس‌ها را خیلی از نزدیک گرفته، من که اینقدر چاق نیستم. جمعیت چند لحظه برگشتند زن را نگاه کردند.

چند نفری چیس و پفک می‌خوردند، چند نفری به حرف‌های راهنمای تور گوش می‌کردند و یادداشت برمی‌داشتند.

چند تایی به آکواریوم‌ها نزدیک شدند. یکی از زن‌ها رفت جلوتر و گفت: بذار از شون بپرسم این لبخندشون برای چی یه؟

خانمی که راهنمای تور بود گفت: لطفاً کمی فاصله بگیرید از آکواریوم. این‌ها خیلی حساس هستند. بعد به چند نفری که عکس می‌گرفتند گفت: فلاش‌ها تون رو خاموش کنید. اشعه اذیت شون می‌کنه. یکی از زن‌های تو آکواریوم، شروع کرد به دست و پا زدن، انگار می‌خواست حرفی بزند، شاید هم می‌خواست از آکواریوم بیرون بیاید.

زنی که راهنمای تور بود با صدای بلند رو به جمعیت گفت: لطفاً آزش فاصله بگیرید. یکی گفت: انگار چیزی می‌خواد.

راهنمای تور گفت: بذار بهشون غذا بدم.

دست توی کیفش کرد، چیزی برداشت. دستش را برد توی ظرف آکواریوم. زن دهانش را جلو برد و

خوراکی را بلعید.

راهنمای تور گفت: حالا بچرخ! بچرخ!

زن چرخید.

راهنمای تور دوباره دست کرد توی کیفش، از پاکت چیزی درآورد، نزدیک دهان زن برد و گفت: حالا دندوناتو نشون بده.

جمعیت ایستاده بودند روبه روی آکواریوم. زن دوباره گفت: حالا دندوناتو نشون بده! یکی از مردها گفت: بعد از اینکه دندوناشو نشون داد به‌اش غذا بده. جمعیت خندیدند.

راهنمای تور گفت: باید اینهارو تشویق کنید. حالا یه جیغ بلند! اول بچه‌ها و بعد زن‌ها و مردها جیغ بلندی کشیدند.

زن پشت آکواریوم دندان‌هایش را نشان داد.

راهنمای تور گفت: حالا یه جیغ بلندتر! صدای جیغ و دست زدن اوج گرفت.

بقیه زن‌ها و مردهایی که توی آکواریوم بودند، دندان‌هایشان را نشان دادند.

راهنمای تور می‌رفت بالای سر تک تک آکواریوم‌ها. چیزی از توی کیسه در می‌آورد، می‌چپاند توی دهانشان.

جمعیت همین‌طور که پشت آکواریوم‌ها ایستاده بودند، چیپس و پفک می‌خوردند.

یکی از بچه‌ها گفت: مامان! مامان! این مثل ما می‌خنده، دندون هم داره.

مرد توی آکواریوم شماره‌ی چهار، پشت به جمعیت نشست. یکی از دخترها گفت: داشتم ازش عکس می‌گرفتم‌ها. خیلی لجبازه.

به راهنمای تور گفت: من داشتم با موبایلم ازش عکس می‌گرفتم، نمی‌دونم چی ناراحتش کرد.

زن گفت: خانم‌ها! آقایون! خواهش می‌کنم موبایلاتونو خاموش کنید. امواج این‌ها را ناراحت می‌کنه.

مرد توی آکوارיום همین طور پشت به جمعیت نشسته بود. جمعیت حالا پشت همین آکوارיום تک تک می‌زدند به شیشه.

زن گفت: خوب ایشون احتیاج به تشویق داره. تشویق کنید!

اول بچه‌ها و بعد زن‌ها و مردها جیغ کشیدند.

مرد برگشت. چشم‌هایش قرمز بود. یکی از بچه‌ها گفت: گریه کرده؟

راهنمای تور گفت: همین طور که گفتم اینها موجودات حساسی هستند. حتماً یکی اذیت شون کرده.

زن گفت: دندونتو نشون بده. نشون بده.

مرد پشت به جمعیت نشست. پسر بچه‌ای جیغ کشید. زنی که کنارش ایستاده بود گفت: واسه چی

جیغ کشیدی؟

پسر بچه روپوش مادرش را کشید و گفت: مامانی برگردیم خونه مون.

- نترس عزیزم. الان می‌ریم.

راهنمای تور چراغ کواریوم شماره‌ی چهار را خاموش کرد، جمعیت را سوق داد به طرف بقیه

آکوارיום‌ها.

سالن پیچ در پیچ بود. جلوتر که می‌رفتند آب چک چک از سقف می‌ریخت پایین. روی دیوارها فلش

خورده بود: فلش شیش.. فلش هفت... در بعضی از قسمت‌ها، روی تابلو‌هایی که نمای قدیمی داشت،

پرنده‌هایی خشک شده جمعیت را نگاه می‌کردند.

صدای بچه‌ای تو شلوغی پیچید: مامانی! این پرنده‌ها چشم‌هاش می‌چرخه.

راهنمای تور گفت: عزیزم! این‌ها فلامینکو هستند. فلامینگوها برای تخم‌گذاری مهاجرت می‌کنند،

این‌ها فلامینگو‌هایی هستند که...

یکی از مردها با صدای کشداری گفت: چی چی فلامینکو؟ اینا که فلامینکو نیستن.

دختر بچه از مادرش پرسید: مامان! چرا فلامینگوها مهاجرت می‌کنن؟

جمعیت چند لحظه برگشتند دختر بچه را نگاه کردند.

زن جواب نداد.

به انتهای سالن رسیده بودند. جلوی در خروجی دکه‌ای کوچک بود که سمبوسه می‌فروخت. جمعیت به‌ردیف صف کشیده بودند. دخترک هنوز داشت گوشه‌ی روپوش مادرش را می‌کشید. زن گفت: باید زودتر برگردیم. ساکت باش!

دخترک رنگ پریده در خروجی را نگاه کرد و گفت: مامانی در بسته شده؟

- نه... نه... اتوبوس جلوی درواستاده... زودتر بیا!

از محوطه می‌گذشتند، چند نفری ایستاده بودند و داشتند به تمساحی که دهانش باز مانده بود سنگ پرت می‌کردند. گروه جدید از اتوبوس پیاده می‌شدند.

زن گفت: بدو عزیزم! بدو!

هر دو با عجله طرف در خروجی می‌رفتند.

کلید

جلوتر که رفتم بساطی از قفل و کلید چیده شده بود، کلیدها و قفل‌های زنگ‌زده و سیاه. یکی از قفل‌های زنگ‌زده را برداشتم. فروشنده قفل را از دستم گرفت.

گفتم: این قفل کجاست؟

گفت: چه کار داری؟

چند متر آن طرف‌تر کلید بزرگی روی دیوار آویزان بود و کنار آن ویتترین بزرگی که توی آن پراز چشمی بود و انواع و اقسام کلید. یک قفل برای در، یک قفل اطمینانی هم برای بالای آن و یک چشمی، به اضافه‌ی یک زنجیر، بیشتر زنجیرها زرد یا سفید بودند در اندازه‌های بیست یا سی سانت. چند تا زنجیر هم جلوی در آویزان بود، زنجیرهای پهن و کلفت. البته به نظر من هیچ کدام این‌ها امنیت خانه را تأمین نمی‌کرد.

مرد قد بلند جلو رویم ایستاده بود. گفت: بفرمائید!

گفتم: می‌خواهم قفل آپارتمانم را عوض کنم.

مرد لاغری با گونه‌های فرو رفته مشغول تراش دادن کلیدها بود. صدای سوهان کلید تو دستگاه می‌پیچید. مرد لاغر چه قدر شبیه آقای بلوچیان بود. رفتم جلو و سلام کردم. طوری نگاه‌ام کرد که یعنی تو را نمی‌شناسم. خیلی شبیه آقای بلوچیان بود، به خصوص دست‌هایش. همین دیشب که کلید تو قفل شکست، گفتم می‌روم کلیدساز می‌آورم گفت نه خانم چرا خودتان را خسته می‌کنید. یک کیسه کلید داشت. یکی یکی کلیدها را از تو کیسه بیرون می‌آورد و امتحان می‌کرد. بالاخره یکی از کلیدها در را باز کرد... شاید هم اشتباه می‌کردم...

گفتم: ببخشید! شما شبیه یکی از همسایه‌های ما...

صدایم تو سرو صدای دستگاه تراش گم شده بود. با صدای بلند فریاد زدم: شما شبیه...

مرد قد بلند به کناره‌ی کفشم زد: خودتان را خسته نکنید خانم! این مرد چیزی نمی‌شنود... تشریف بیاورید این‌جا! ما نمایشگاه قفل و کلید داریم.

هر چه جلوتر می‌رفتم بوی زنگ‌زدگی فلزات بیشتر می‌شد. به طرف در ورودی برگشتم. فقط تاریکی

می دیدم. گفتم: در ورودی!

مرد قد بلند گفت: نترسید خانم! این جا کلیدسازی معتبری است.

گفتم: انتهایش کجاست؟

گفت: چیزی نمانده.

به جایی رسیدیم که پراز کلید بود. بعضی از کلیدها سابقه‌ی هزار ساله داشت. باد سردی کلیدها را

می لرزاند. صدای به هم خوردن کلیدها تو دالن پیچید. گفتم: یکی از کلیدها را...

گفت: کدام یکی؟

گفتم: یک کلید سوئیچی... قفلش هم...

منتظر بود که من یکی از آنها را انتخاب کنم. دست بردم جلو و یکی از کلیدها را نشان دادم.

گفت: یکی را بردار، کلید قبرستان که نیست!

دست بردم جلو، کلید زرد رنگی را برداشتم.

گفت: خیلی خوب! بهتر است با هم برگردیم به آپارتمان، قفلی را هم برایت آماده می کنم. آدرست

کجاست؟

گفتم: شما زحمت نکشید!

گفت: زحمت نیست.

گفتم: خودم درستش می کنم.

گفت: کلید ساز که نیستی، شاید هم باشی! هان!

وقتی جلوی در رسیدیم، مرد قد بلند رو به مرد کلید ساز گفت: این قدر ترسیده بود، انگار می خواهم

کلید قبرستان را به اش بدهم.

مرد کلید ساز سرش را بالا گرفت.

گفتم: این آقا!

مرد کلید ساز تو چشم‌هایم نگاه کرد و خندید.

- بفرمائید خانم!

گفتم: شما زحمت نکشید!

گفت: پس واسه ی چی این جا پرسه می زنی؟ یک دقیقه برات درست می کنم!
از بساط قفل و کلیدها و کلون ها و سردری ها گذشتیم. دوباره نگاهام افتاد به قفل زنگ زده.

مرد قفل ساز پرسید: تو کار عتیقه ای؟

گفتم: نه.

گفت: چشمات پی قفل های قدیمی یه.

چند لحظه کنار بساط ایستادم.

گفت: عتیقه متیقه چی داری؟

- هیچ چی!

از دکه بیرون آمدم. صدای پایش را می شنیدم که دنبالم می آمد گفت: تو خانه ات چی داری که

می خواهی قفل آپارتمان را عوض کنی؟

گفتم: کلیدش شکسته بود.

گفت: می توانی کلیدش را عوض کنی. نگفتی چی داری؟

- هیچ چی! همین چهار تکه وسایل اولیه ی زندگی: دو تا قابلمه، یکی دو دست رختخواب، یک قالیچه

و چند تا کتاب. - همین؟

- همین.

- حتماً قالیچه قیمتی یه!

- نه. قیمتی نیست، منتها چون خودم بافتم.

- کتاب ها چی؟

- درباره ی طرح و نقش فرش هاست.

- اصلاً نگران نباش! قفلی برات می سازم که -

آقای بلوچیان هم خیلی از در دوستی وارد می شد، البته هیچ موقع هم ندیدم چیزی از وسایلم کم شود، فقط همین نگاه اش به قالیچه، قالیچه شاید هیچ ارزشی نداشت، اگر سمساری می آمد، ده هزار تومان هم برش نمی داشت، یک بار که آمده بود کمد شکسته و تخته را ببرد، اتفاقاً پرسید این قالیچه چند؟ همین جووری گفتم چند برمی داری گفت ده هزار تومان... فکرش را هم نمی توانستم بکنم. قالیچه به جانم بند بود. هر بار که حالم بد بود، قالیچه را بی رنگ و رو خواب می دیدم، هر بار که حالم خوب بود، قالیچه را خوش رنگ و رو می دیدم. تشکم را همیشه روی قالیچه پهن می کنم، اصلاً تخته را فروختم که فقط روی این قالیچه بخوابم.

از پله ها بالا رفتیم، وقتی جلوی در رسیدیم گفت: برو کنار بینم.

با پیچ گوشی چهار طرف قفل را باز کرد. قفل جدید را وصل کرد. چند بار کلید را تو در چرخاند. در باز شد. من همین طور تو پاگرد ایستاده بودم.

گفتم: خیلی ممنون.

داشت تو آینه ی جلوی در خودش را نگاه می کرد. بعد آمد تو. قالیچه را نگاه کرد و گفت: برای این قالیچه نگران بودی؟

یاد خواب شب قبل افتادم: در آپارتمانم باز بود، گمانم مهمانی بود. پیرمردی داشت قالیچه را جمع می کرد و من داشتم در را چهار قفل می کردم که قالیچه را بیرون نبرد.

گفت: چی یه! ترسیدی؟ عزرائیل که ندیدی؟

گفتم: چه قدر شد؟

گفت: پولی نیست.

گفتم: مگر می شود!

همین طور که با کفش روی قالیچه قدم می زد گفت: البته نقشه ی جالبی دارد، من تا به حال روی هیچ فرش ی چهره زنی را ندیده بودم که.

مرد کلیدساز روی راحتی لمیده بود، انگار سال ها مرا می شناسد. چرا این همه از من سؤال می کرد و این که می توانست کلیدی از آپارتمان من برای خودش بسازد.

گفتم: چه قدر شد؟

- قابلی ندارد، فقط اگر یک چایی.

بعد قاه قاه خندید. شبیه همان مردی بود که هفته‌ی پیش پنهانی از پله‌های آپارتمان ما بالا آمد. شب چهارشنبه سوری بود. همسایه‌ها چه آتیشی راه انداخته بودند، برق هم رفته بود. می‌دانستم که خیلی از این دزدی‌ها در همین شب‌هاست، کافی بود یک لحظه می‌رفتم پایین، کی به کی بود، تو تاریکی.... به هر حال نرفتم پایین.

دوتا قاشق را به هم می‌زد و می‌گفت: چی داری تو کوله‌ی ما بریزی؟

نگاه او هم به قالیچه بود.

گفت: راستی! فکر نکردی چه طور یک کلیدساز به این راحتی کار و کاسی‌اش را ول می‌کند و می‌آید که مثلاً کاریک...

گفتم: کارت همین است، بعدش هم خودت اصرار کردی.

- کارم فروش قفل و کلید است، به این راحتی که راه نمی‌افتم تو کوچه و خیابان.

- زحمت کشیدی. چه قدر شد؟

- هنوز نیامدی تو باغ. خوب نگاه‌ام کن، شاید یادت بیاید! البته تو هم اشتباه کردی، می‌دانی! آدم نباید

در را به روی مرد غریبه باز کند، البته من غریبه نیستم‌ها! خوب که نگاه‌ام کنی یادت می‌آید.

به صورتش خیره شدم.

گفت: یادت نیامد؟

گفتم: مردها همه شبیه هم هستند.

گفت: جدی؟

گفتم: چه قدر شد؟

- قابل ندارد... راستی! آن قفل و کلید زنگ‌زده را می‌خواستی چه کار؟

- همین جوری چشمم به‌اش افتاد.

- که همین جوری! می دانی چه قدر آن کلید می ارزد؟ کلید گنجینه‌ی یکی از بزرگ ترین فرش های ایران است... من این قالیچه را خریدارم.

- نمی فروشم.

- چند؟

- نمی فروشم.

- نگفتی چه طوری نقشه‌ی قالیچه را در آوردی؟ البته این تا رو پودهای باز شده چیزی ندارد که برایش بترسی، ولی من خریدارم.

- فروشنده نیستم. چه قدر شد؟

- مهمان من!

کفشم را گذاشتم جلوی در ورودی که بسته نشود. بعد رفتم به اتاق خواب. چند تا اسکناس از توی کیفم برداشتم، گذاشتم روی میز. جلوی در ایستادم و گفتم: هر چه قدر شد بردار.

همین طور روی صندلی راحتی نشسته بود. گفت: نگفتی قالیچه را چند می فروشی؟
گفتم: آقا من کار دارم، تشریف ببرید و گرنه...

- چه کار می کنی؟

به در آپارتمان آقای بلوچیان خیره شدم. شاید الان توی آپارتمانش بود و داشت از چشمی همه چیز را نگاه می کرد، کافی بود داد بزنم. خیلی وقت ها داد نزده به کمکم می آمد، همین دیشب که کلید تو

قفل شکست، فوری پرید بیرون و کلید شکسته را بیرون آورد، بعد هم با آن کیسه‌ی پراز کلید...

از روی صندلی بلند شد. جلوی در، سینه به سینه ام ایستاد و گفت: فکرت را خوب بکن، بعداً به ات سر می زنم.

گفتم: خواب های خوب بینی!

گفت: بالاخره یک روز گذرت به قبرستان می افتد که!

صدای پایش را می شنیدم که دور می شد. جا پای مرد کلید ساز روی فرش پیدا بود، روی تارهایی که

نخ نما شده بود.

ماهی‌هایی مثل خرمگس

کشتی نزدیک ساحل لنگر انداخته بود. جوان‌ترها دو به دو، یا تنها، از عرشه‌ی کشتی شیرجه می‌رفتند تو دریا. زن نشسته بود کنار پنجره‌ی کشتی. مرد پرسید: چه طوری؟ زن لبخند زد.

مرد گفت: فکرشو بکن، بیست کشور دور دریای مدیترانه ست. با صدای بلندتر گفت: دریایی میان سرزمین‌ها.

دریا صاف و آبی بود و آسمان می‌درخشید. از دور دست صدای هلکوپتر می‌آمد. زن گفت: این صدا...

مرد گفت: به هیچی فکر نکن!

بچه‌ها تکه‌های نان را می‌انداختند تو دریا. زن نگاهش به ماهی‌های ریز سیاه افتاد که دور نان جمع می‌شدند، تکه‌های نان را می‌کنند و ناپدید می‌شدند تو آبی دریا.

زن گفت: عین مگس می‌مونن.

مرد سرک کشید تو آبی دریا و خندید.

گفت: چی می‌خوری بگیرم؟

زن گفت: هیچی. می‌ترسم بالا بیارم.

مرد کنارش نشست. اشاره کرد به زن‌های موزرد و گفت: اینا چه لک و پیس دارن، ولی تو هنوز فوق العاده‌ای!

زن گفت: اونا شادترین.

- تو هم خوب می‌شی.

زن نگاهش پی دختر و پسر جوانی رفت که پریدند تو آب. به پشت روی آب دراز کشیدند. دنبال دست‌های هم می‌گشتند. دست هم را گرفتند. چند دقیقه‌ای آرام روی سطح آب دراز کشیدند.

مرد گفت: بریم روی عرشه.

به طرف عرشه رفتند. روی عرشه، نگاهش به جمعیتی بود که بدنشان را سپرده بودند به آفتاب. دو کشتی دیگر، نزدیک کشتی شان لنگر انداخته بود. صدای شادی و فریاد بلند شد. چند زن و مرد مو زرد از خوشی فریاد کشیدند.

مرد گفت: فکر کنم امروز روز جشنی چیزی باشه.

هر دو رو به وزش باد ایستادند. به صدای فریاد شادی مردم گوش می‌کردند.

زن گفت: هنوز اون صدا تو مغزم می‌پیچه.

- من که نمی‌شنوم، فراموش کن، شاد بودن تمرینه. باید سعی کنیم دوباره شروع کنیم. روحیه مون ضعیف شده. الان ما هم می‌تونیم بپریم تو آب.

- این کارو نکن.

- آره! خیلی وقته شنا نکردم، شاید ماهیچه پام بگیره، ولی می‌تونیم از شادی مردم شاد باشیم.

زن گفت: من ترجیح می‌دم خودم شاد باشم.

مرد گفت: زندگی این قدرها هم سخت نیست. همیشه فکر کن وارد یه بازی شدی، نه بیشتر... زندگی بیشترش بازی یه

زن گفت: واقعاً این جور می‌فکر می‌کنی؟

مرد با عصیت سرش را تکان داد و گفت: بالاخره باید خودمونو یه جور می‌توجیه کنیم. مگه نه؟

با صدای بلندتری گفت: من می‌خوام یه جور می‌تو دورشی از اون وضعیت. می‌فهمی؟ دارم همه‌ی تلاشمو می‌کنم.

با همان لحن گفت: خواهش می‌کنم. ما شاید همین دو هفته بتونیم از زندگی لذت ببریم... البته فعلاً...

من می‌دونم زندگی با من... ولی دوستت دارم، این مهمه... نیست؟

حواس زن هنوز به صدای خنده‌ها بود که مرد گفت: شاید بهتره بریم پایین.

دست زن را گرفت، از پله‌ها رفتند پایین. مرد دوتا نوشابه گرفت. رو به روی هم نشستند. مرد جرعه‌ای نوشابه خورد و گفت: هوا خیلی گرمه. خنک می‌شیم.

زن سرش را از پنجره بیرون برد. بچه‌ها هنوز نان می‌انداختند و ماهی‌های سیاه جمع می‌شدند دور نان.

مرد گفت: می‌خوای عکس بگیری؟

زن جواب نداد. لیوان نوشابه را تا نیمه سر کشید و به دریا خیره شد.

مرد گفت: خیلی کم عکس گرفتی. سفر خوبی بود نه؟

- آره. بد نبود. همینکه دو سه هفته‌ای...

مرد گفت: به نظرم بهتر شدی!

- دارم سبک میشم. همه‌اش احساس می‌کردم یه چیز سنگینی رو سرمه.

مرد سیگار روشن کرد، پکی به سیگار زد و گفت: مثل مادر بزگات که قابلمه رو سرشون می‌داشتن.

و به قهقهه خندید و گفت: من اولین بار فکر کردم مترسک‌اند... الان فکر می‌کنم چه طوری تعادل

شونو حفظ می‌کردن.

اوناسخت زندگی می‌کردن ولی آرامش داشتن.

از کجا می‌دونی؟ برای یه آب آوردن می‌بایست کلی راه برن. یادت نیست مادر بزگتو؟ یه قابلمه روی

سرش و دوتا دبه تو دستش. تو، به این می‌گی آرامش؟

زن گفت: من این سال‌ها خیلی اذیت شدم.

مرد گفت: از وقتی زن من شدی؟

زن لبخند زد.

مرد گفت: جواب ندادی؟

زن گفت: می‌تونستی کمک کنی آرامش داشته باشم، اما تو همه‌اش...

- زندگی همینه. باید قبول کنیم، وقتی هم شادی هست باید به‌اش بچسبیم، بعدش هم ممکنه

دوباره...

- وایی، با اون شرایط دیگه نه، من دیگه نمی‌تونم، دچار کابوس میشم، دیشب خواب می‌دیدم دستم

تو دهن یه سگه، دستمو گاز نگرفت، اما صورت سگه مضطرب بود. دهنش می لرزید، اذیت می‌شم. مرد گفت: نکنه فکر می‌کنی...

- نه، نه، منتها، باید تمومش کنی. من با اون شرایط نمی‌تونم باهات زندگی کنم. چند دقیقه‌ای هر دو ساکت بودند.

مرد گفت: بهتر شدی؟

زن جوابی نداد. چند لحظه چشم‌هایش را بست. صدای شادی و جیغ مردم را بیشتر می‌شنید، موهای زرد و چشم‌های آبی. احساس کرد از این دو رنگ متنفر شده است.

خیلی آرام گفت: این‌ها، اینان که دارن محترمانه... ازشون متنفرم. اینا، به هر قیمتی دارن... این جشن هم مال چیزایی یه که خوردن؛ همون شمش‌ها...

- احمق نباش! به اینا چه ربط داره؟

- می‌خوام برم دست شویی.

مرد گفت: باید بری پایین.

زن پله‌ها را رفت پایین. سرگیجه داشت. دست شویی کثیف بود. مردی که جلوی درنشسته بود یک دلار بابت دست شویی گرفت.

آن قدر دستشویی کثیف بود که حتا نتوانست چند لحظه بایستد. پر بود از بوی کثافت. چند لحظه چشم‌هایش را بست. آمد بیرون و رو به پیرمردی که نشسته بود روی صندلی گفت: it was very

dirty

بعد زیر لب گفت: کثافت.

وقتی برگشت مرد گفت: می‌خوام تو دریا شنا کنم.

زن گفت: نه! الان نه، ممکنه سرت گیج بره.

مرد گفت: خیلی ترسیدی.

لباسش را کند و پرید تو آب. از توی آب مدام دست تکان می‌داد به زن. زن با خودش گفت: شاید همه

چیز خوب بشه.

چشم‌هایش را بست. صدای موج دریا می‌پیچید. مرغان دریایی گاه فریاد می‌کشیدند. فریادشان در فضا گم می‌شد. چشم‌هایش را که بست دیگر ماهی‌های سیاه شبیه خرمگس نبودند. با خودش گفت چرا باید رنگ چشم‌ها اینقدر در ذهنش تأثیر بگذارد؟ و بعد فکر کرد دنیا بدون مرز شده و می‌شود همه‌ی آدم‌ها را دوست داشت و به رنگ چشم‌ها توجه نکرد... ذهنش همانند دریای آرام تاپستان، به خواب رفته بود، وقتی چشم‌هایش را باز کرد، یادش نبود کجا بوده. سرش درد می‌کرد و دل آشوبه داشت، یادش بود که سوار کشتی شده و یادش بود که از پله‌های دست شویی رفته پایین، ماهی‌های سیاه دور سرش می‌چرخیدند. حالا روی تخت خوابیده بود. از بیرون صدای آواز و شادی می‌آمد. به تراس رفت. زیر سوسوی چراغ‌ها، جمعیت را می‌دید که دست جمعی پایکوبی می‌کردند. از سرخوشی فریاد می‌کشیدند. زن ایستاد همان جا. به صداها گوش می‌کرد. صدای کلید را که شنید برگشت.

- بهتری؟

- آره. بهترم.

- خیلی خوب! بیا بریم پایین. دو تا دوست فرانسوی پیدا کردم، میخوان باهات آشنا بشن.

جلوی آینه ایستاد. موهایش کوتاه بود. با دست مرتبشان کرد. لباسش را عوض کرد. شلوار لی پوشید با بلوز مشکی یقه بازی که آفتاب سوختگی‌ها را خوب نشان می‌داد. از اینکه بدنش را آفتاب سوزانده بود حس خوبی داشت.

با هم به طرف محوطه رفتند. شادی و آواز تو هوا موج می‌زد. دور میز گرد بزرگی نشسته بودند. مردها آتیش به آتیش سیگار روشن می‌کردند. مرد معرفی‌اش کرد.

femme

زن فرانسوی سری تکان داد و لبخند زد.

چند دقیقه‌ای کنار زن فرانسوی نشست بعد بلند شد رفت به طرف دکه.

مرد جوان پشت دکه، تحسین آمیز نگاهش کرد و گفت:

You have beautiful eyes

ذوق‌زده شده بود. پشتش را صاف کرد که بلند قامت‌تر به نظر برسد. تشکر کرد. برگشت پشت میز، مردم کشورهای مختلف را نگاه می‌کرد که تو هتل در رفت و آمد بودند، مرد هلندی روی صحنه‌ی نمایش هتل، ادای پلنگ صورتی در می‌آورد، پاهای درازی داشت و عجیب شبیه پلنگ صورتی راه می‌رفت. راه رفتن مرد را که نگاه کرد از خنده روده بر شد.

- خوب شدی!

- آره، خیلی خوب شدم! گمونم تو کشتی دریا زده شده بودم.

مرد فرانسوی با دوست دخترش آمده بود. دختر خیلی ساکت بود. فقط گاه به گاه لبخند می‌زد. زن دوباره بلند شد رفت پشت دکه

وقتی برگشت مرد با تعجب چتر روی لیوان را نگاه کرد و گفت: خوش به حالت شده! زن گفت: دیگه نمی‌خوام از شادی دیگران شاد بشم، می‌خوام خودم شاد باشم.

بعد پی حرفش را خنده خنده گرفت و گفت: شما مردا دارید دنیارو خراب می‌کنید، همه‌اش بحث می‌کنید... من دوست دارم این پلنگ صورتی هه را ببینم... نگاش کن... به قهقهه خندید.

صدای آواز گروه را که روی سن بودند می‌شنید، سیاه پوست، سفید پوست، زن، مرد، پیر و جوان.

رو به مرد گفت: می‌شه تمومش کنی؟

مرد گفت: تازه بحث مون جالب شده.

زن به طرف جمعیتی رفت که روزمین بند نبودند. کنارش جوانی ایستاد که نظرش را جلب کرده بود، شب اول، پشت سرش نشسته بود، با نگاه او را می‌چرخاند و سیگار می‌کشید.

مردی که گروه را می‌چرخاند با صدای بلند گفت:

- یک پا جلوی یک پا عقب.. حالا دو دست بالا..

سبکبال شده بود. مرد را می‌دید که از دور نگاهشان می‌کرد. ظاهراً دوست فرانسوی‌اش را فراموش کرده بود. سراسیمه جلو آمد و گفت: مثل اینکه حالت خوب نیست!

با فریاد و شادی جیغ زد: چرا حالم خیلی خوبه، بهتره با اون فرانسوی یه. مرد چند لحظه منمن کرد و گفت: بهتره منو یه جوری تو دسته راه بدی! زن دستش را به طرف مرد دراز کرد. مرد حالا کنارش جای گرفته بود. سر از پا نمی‌شناختند.

مرد با شادمانی فریاد زد: هولِه!

زن به قهقهه گفت: مگه اینجا؟

مرد گفت: خوب که فکر کنی می‌بینی دنیا میدون بازی یه!

و دوباره فریاد زد: هولِه!

بین درخت‌های سرسبز و آرام، سوسو چراغ‌ها می‌درخشید. تعداد زیادی از جمعیت با لباس‌های محلی در محوطه پراکنده بودند و تعدادی دیگر همزمان پاهای راستشان را به جلو می‌بردند و بعد پاهای چپ و بعد دست‌هایشان به سمت بالا می‌چرخید. صدای موزیک اوج می‌گرفت. آنهایی که نشسته بودند در حاشیه، فریاد زنان جمعیت را تشویق می‌کردند. مرد چند لحظه ایستاد. چیزی به زن گفت، خیره شدند به مردی که از دور نگاهشان می‌کرد.

زن گفت: می‌شناسیش؟

مرد زیر لب گفت: از اولین روز سفر...

هر دو به آرامی از صف بیرون آمدند. رفتند به سمت آنهایی که در حاشیه نشسته بودند. جایی تاریکی را انتخاب کردند. سایه روشن نور محوطه روی صورتشان می‌افتاد. مرد سیگار روشن کرد و گفت: بیا برگردیم.

زن گفت: آره برگردیم... شاید همین دو هفته باشه.

هر دو برگشتند تو جمعیت... مرد حلقه‌های دود را با ضرباهنگ از دهانش بیرون می‌داد و زن از شادی فریاد می‌کشید.

قسمت‌های من

او خواب است که بلند می‌شوم.

از دو یا سه ساعت قبل از بیدار شدن، مدام چراغ کوچک ساعتش را روشن می‌کند تا خواب نماند. بیدار می‌شود در حالی که پتورا دور سرش پیچانده.

جسمم طبق روال هر روزهاش در ساعت پنج و پنجاه و پنج دقیقه تو دست‌شویی در حال مسواک زدن است.

از خانه بیرون می‌روم، اما بخش عمده‌ام را آن جا گذاشته‌ام، بخش عمده‌ی من در خانه است، تو فضای گرم آشپزخانه وقتی آفتاب از پرده می‌تابد روی شعله‌ی گاز. زیر کتری روشن است و جز جز می‌سوزد. گلیم کوچکی روی زمین پهن است، این جا، همان جایی است که من چند بار در روز می‌نشینم و چای گرم می‌نوشم. گاه می‌ایستم کنار پنجره‌ی تراس و به درخت‌های کاج بلند خانه‌ی همسایه نگاه می‌کنم.

افشین نزدیک همین اجاق در راستای نگاهم به خانه همسایه‌ها نگاه می‌کند. به نظرم درخت کاج را نگاه نمی‌کند چون فوری به لباسم اشاره می‌کند که برای جلوی پنجره مناسب نیست. گاهی هم خانه‌ی همسایه‌ها را فراموش می‌کند، دود سیگار را حلقه حلقه در صورتم پخش می‌کند. بوی مردانه‌اش لحظاتی است که این بدنه را چند لحظه منسجم می‌کند. خمیرش می‌کند خمیر گلی شکل.... از آن جایی که زمان خیلی محدود است در زندگی کارمندی، ما زود خودمان را از پشت پنجره و بخشی از زندگی کنار می‌کشیم.

حالا بخشی از وجود مسواک زده و روپوش پوشیده‌ام با کفش و مقنعه‌ی تیره در حال رفتن است. محل کارم نزدیک است. طوری که از همین جا می‌توانم پنجره اتاق کارم را ببینم... گلدان شمعدانی پشت پنجره قد کشیده... گلدان‌های دیگر هم هستند. گل چایی... حسن یوسف.

از جلوی آپارتمان همسایه روبه رویی مان می‌گذرم. شب گذشته آپارتمانشان غوغا بود، از پشت پرده‌های توری می‌دیدمشان: دخترهای جوان که با حرکاتی ملایم و ظریف در حال رقص بودند، رقص!

بخشی از بدنم با تردید نگاه می‌کرد، رقص آیا حالا کلمه‌ای به دور از ذهن بود؟
سال‌هاست با حیرت به بعضی از کلمات نگاه می‌کنم، در چه شرایطی دست‌ها موزون می‌چرخد و
بدن؟

پشت میز اداری نشسته‌ام.... ساعت مچی دستم زنگ می‌زند... پرده را کنار می‌زنم. پنجره اتاق خواب
را می‌بینم و خیابان فرعی آپارتمانمان را.

الان بیتا باید از پله‌ها پائین بیاید. تا سی ثانیه دیگر سرویسش می‌رسد. سرویسش ایستاده... بوق
می‌زند. پس کجاست؟ در باز می‌شود. ایستاده با مقنعه و لباس فرم. سوار سرویس می‌شود.
خوب است. امروز هم به موقع خودت را رساندی.

در را برای نیما قفل کرده؟ اگر قفل نکرده باشد چی؟ در را برای کسی باز نکنند؟ به اجاق گاز دست
نزند؟ به هوای دیدن من پای پنجره نایستند... روی سرامیک آشپزخانه سر نخورد؟
شاید خواب باشد. حتماً خواب است.

حالا سرویس بیتا خیابان اصلی را گذرانده... نزدیک آموزشگاه است... بخش دیگرم در آشپزخانه
پرسه می‌زند، چای گرم می‌نوشد و کتاب می‌خواند، با غذایی که می‌پزد حرف می‌زند. کدو وقتی که
سرخ می‌شود خودش به جلزولز می‌افتد. مرغ وقتی سرخ می‌شود جلزولزش تمام می‌شود... تمام
آن‌ها سعی می‌کنند کمکم کنند تا شاید بتوانم خودم را پیش ببرم. خودم را توی آینه روی میز نگاه
می‌کنم.... صورتم بیشتر از سنم در هم ریخته شده. چروک‌های نازک روی پیشانی..... باید دقت کنم.
تازگی اعداد و ارقام را بیشتر اشتباه وارد لیست حسابداری می‌کنم... زنی که در آینه هست حتا نسبت
به چند ماه پیش تغییر کرده. گاه تغییراتش آن قدر روزانه است که نمی‌شناسمش. تازگی موقع حرف
زدن چشم‌هایش را می‌بندد. احتمالاً نور آزارش می‌دهد و یا صدا... و یا شاید چشم‌هایش را می‌بندد
تا چند لحظه بخوابد...

مقنعه‌اش را مرتب می‌کند پشت میز...

او بیشتر اوقات در صفحه‌ی سررسیدش خرج‌های روزانه را می‌نویسد. آخر هر ماه دفترچه‌های قسط را
مرتب می‌کند تا روز پنج‌شنبه تمام آن‌ها را پرداخت کند... نمی‌تواند دخل و خرج را جمع کند.... گاه

بی چارگی را از اخم ابرویش می فهمم. این زن فقط هم مسیر با آنچه پیش می رود، می رود. زمان بسیار کوتاهی، آن هم زمانی که عادت می شود می خواهد از تمام قوانین بگریزد. مثلاً صبح به جای ورود به سالن حسابداری به جای دیگری برود. جایی که به واقع هم نمی داند کجاست اما می داند سالن حسابداری نباید باشد. می داند رقم‌ها و حساب‌ها علی رغم دقیق بودنشان هیچ کدام شان واقعیت ندارند. این زن مطرود را بیشتر اوقات حذف می کنم...

بخشی را نباید بنویسم. گمانم دو بخش از وجودم را. دو بخشی که نه تنها خارج از مکان و زمان نیست، بلکه دقیقاً فیزیکی است و مدام در خانه و یا بیرون قد علم می کند، این بخش برای به تعادل رساندن هورمون‌های استروژن و پروژسترون در تلاش است. این بخش از وجودم که شاید هم بسیار مهم باشد طی مطالعات اینترنتی متوجه شده بیشترین عملکردهای ما به میزان و تعداد هورمون‌های استروژن و پروژسترون در بدن بستگی دارد. به عنوان مثال وقتی میزان پروژسترون یک موش ماده از وضعیت عادی آن کمتر باشد افسردگی به سراغش می آید و یا حس بویایی اش را از دست می دهد. افشین مدام در حال تذکر دادن به این بخش از وجودم است.... مادر و پدرم و رئیس هم همین طور... این زن گاهی این قدر از من دور می شود که در آینه هم نگاهش نمی کنم... او مادر است و یا همسر و یا کارمندی که ساعت ورود و خروج را خوب فهمیده. این زن بیشتر اوقات درگیر زمان است و آنچه به آن نرسیده. ... دیشب توی مرده شور خانه آن زن را شسته بودند. ایستاده بود با چادر سیاهی که سرش بود... بدنم پیدا بود. لایه‌ی نازک موپایم را تا نزدیکی ساق پوشانده بود. توی مرده شور خانه حتماً مادرم بدنم را دیده بود و این ناراحتی می کرد. بعد فکر کردم احتمالاً جنازه را فقط مادرم دیده و این نمی بایست زیاد مهم باشد. زن‌های دیگر هم که باشند احتمالاً فراموش می کنند. خودم هم جنازه‌های زیادی دیده بودم در این سال‌ها... شاید همین بود که مرگ ریشه کرده بود در انگشت‌هایم و نمی توانستند برقصند.... گردنم درد می کند. انگار تیر می کشد. نگرانم و نگرانی‌ام شبیه... شبیه چیزی است که نمی دانم چیست. برزخ است شاید... یا شاید شبیه چیزی که نفس نمی کشد و یا تند و بدبو نفس می کشد و یا مگس بزرگی که بی دلیل وزوز می کند...

بخشی از این بدنه در خودش جمع شده، در خودش فرو رفته، با حرکتی چرخشی و حلزون وار به

درون شکمش خزیده، کوچک و کوچک‌تر شده.... او پیرزن درون من است. آن جا خوابیده است... بوی ترشک می‌دهد و عرق... او گوشش خوب نمی‌شنود. از چهره در حال تمسخر دیگران می‌فهمد که باز کلمات را اشتباه فهمیده. بورا هم حس نمی‌کند. گاه از خنده‌ی نوه‌هایش می‌فهمد که باز صدا در کرده است و یا بوی بدی از بدنش خارج شده... این زن از حرکت کردن می‌ترسد. چون ممکن است استخوان‌هایش بشکنند... نتیجه‌هایش از موهای سفید و دندان‌های شکسته‌اش می‌ترسند. همین است که جیغ می‌کشند. کنترل ادرار ندارد. می‌شنود که همه‌ی آن‌ها می‌گویند باز لج بازی کرد. پرستارش کتکش می‌زند: باز خودتو کثیف کردی.

گاه خنده‌اش می‌گیرد. به فکر فرو می‌رود. می‌تواند تمام این کثیفی‌های را با دستش هم بزند. بعد به صورتش بمالد چون حالا نه بورا حس می‌کند نه طعم غذاها را. او تکه گوشتی است که پرستار مدام به دهانش قرص می‌ریزد. این قرصو که بخوری دیگه الکی نمی‌شاشی! این قرصو که بخوری شکمت کار نمی‌کنه. پدرمون هم الان همین جوری یه. دست و پاها شم بستیم. بی خود راه می‌افتاد آشغال دهنش می‌گذاشت. الان یه جا نشسته. آخه آلزایمر گرفته. الکی می‌ره بیرون آبروی مارو می‌بره. چرت و پرت می‌گه. از یه زنی می‌گه که دوستش داشته. آدم که نود سالش می‌شه باید قبول کنه که... دیگه چی؟ تمومه. دیگه چی؟ تمومه!

همه‌ی این‌ها هستند و زن‌های دیگری که رسوب شده‌اند در من... زن‌های شادی که بودند اما بی‌دلیل درباره‌شان نمی‌نویسم... گمانم درباره‌ی بوی عطرها هم نخواهم نوشت. درباره‌ی عطرهایی که روی میزآرایشم هستند و از اینکه... این‌ها وجود پاره پاره منند که در شهر سرگردانند.

قفسه‌ی دوم

من در ردیف یک، قفسه‌ی دوم قرار گرفته‌ام، آقای عزیزی در طبقه‌ی مجاور. ما باید طوری بنشینیم که در قفسه جای بگیریم، طرز خاصی از نشستن که با تمرین زیاد آن را یاد گرفته‌ایم. پاها را تو شکم جمع می‌کنیم، بعد دو دست را حلقه می‌کنیم دور پاها. کسانی که قبل از ما قفسه‌بندی شده‌اند، حالا خاک گرفته‌اند. رییس انبار نایلون زردی رویشان کشیده است. کافی ست تلنگری بزنییم به‌شان، تا یک باره پودر شوند و بریزند روی زمین.

مدیر واحدها هر روز قدم‌زنان از ما بازدید می‌کند، گاهی هم ایراد می‌گیرد:

- آن خانم چرا کج شده است؟

یا این که: «موهای آن خانم!»

گاهی هم به رفتارمان ایراد می‌گیرند. مثلاً یک‌بار از من ایراد گرفتند که: «وقتی مدیرها رد می‌شوند، انگشت شصت پایت طور عجیبی تو ذوق می‌زند.»

گفتم: «انگشت پایم خودش دراز است و من دیگر بهتر از این نمی‌توانم جمع‌شان کنم.»

چند نفری انگشتم را از نزدیک دیدند و خوشبختانه پذیرفتند که قصد و مرضی ندارم. گاه به‌گاه خبرهایی از قفسه‌های مجاور می‌شنویم که مثلاً با بیست سال نشستن در قفسه، به سن بازنشستگی می‌رسیم، البته با بیست روز حقوق که این زیاد برای ما جالب نیست. این جمله بین بچه‌ها هر روز تکرار می‌شود.

- این قدر این‌جا می‌نشینیم، تا با سی روز حقوق بازنشسته شویم.

خبرهای مهم معمولاً ما را هیجان‌زده می‌کند، تکانی می‌خوریم، سعی می‌کنیم قلاب دستمان را چند لحظه باز کنیم و نفس عمیقی بکشیم. تازه‌گی شنیده‌ایم افراد قفسه‌بندی شده شامل قانون سختی کار می‌شوند. در صورتی که قانون سختی کار اجرا شود، ما احتمالاً از قفسه‌ها بیرون می‌آییم و شاید بتوانیم خودمان را بیرون بکشیم. هر چند نشستن در قفسه ما را سنگین و کرخت کرده است، پریروز زنی می‌خواست از قفسه پایین بیاید، به محض بلند شدن و راه افتادن، استخوان پایش شکست. هر قدمی که برمی‌داشت صدای استخوان‌ها بیشتر شنیده می‌شد. به در ورودی نرسیده بوده که صدای

آمبولانس بلند شد.

ما این جا تقریباً عشق را فراموش کرده‌ایم، فقط گاه‌به‌گاه مثلاً یادمان می‌افتد که قفسه بالای و یا پهلویی آقای عزیزی نشسته، بیشتر هم از بوی عرق تن هم می‌فهمیم. از بس یک جا نشسته‌ایم حس بویایی مان حساس شده و تقریباً هر بویی را زود متوجه می‌شویم.

اگر بتوانیم از بین قفسه‌ها انگشتی تکان بدهیم، احتمالاً اشاره‌ای به قفسه‌های مجاور هم می‌کنیم که مثلاً آقای عزیزی بداند من الان این جا نشسته‌ام و دارم به او فکر می‌کنم. این تنها دل خوشی ماست تا بتوانیم سقف کوتاه این جا را تحمل کنیم.

اما امروز با بقیه روزها فرق می‌کند. می‌خواهم خودم را از این وضع نجات دهم. یعنی پاهایم را از قفسه بیرون بگذارم. کمرم را اگر توانستم راست کنم و بعد... البته علتش هم این است که خواب دیده‌ام دو بال کوچک در آورده‌ام و از قفسه پروازکنان آمده‌ام بیرون، رفته‌ام بالای شیروانی، تو قفسه دو جداره انبار تخم گذاشته‌ام.

آن بالا دست کسی به‌ام نمی‌رسید و این از آرزوهایم بود... بعد خواب‌های دیگر هم بود که ناراحت می‌کرد، انگار سینه‌هایم آب شده بود و من داشتم یاد می‌گرفتم با هر آهنگی چه‌طور برقصم! می‌گفتم: «آقا جان! ما که رقص بلد نبودیم، این قدر برایمان آهنگ‌های جورواجور زدند که ما یاد گرفتیم به هر سازی برقصیم...»

الان ساعت دوازده ظهر است، ناهارم را خورده‌ام و حالا گمانم وقتش است، فقط تنها مشکلی که دارم، بعد از ناهار معمولاً چرت کوتاهی می‌زنم. چرت بعد از ناهاریکی از بهترین لحظه‌های زندگی من است. قرص‌های آرام‌بخش را هم خورده‌ام و این باعث می‌شود کمتر دچار کابوس شوم... خوابی نرم و کیفور چشم‌هایم را گرم می‌کند، هنوز فکرم به پرواز است. می‌خواهم استخاره کنم که می‌بینم خواب رفته‌ام و تو خواب دارم فال حافظ می‌گیرم تا ببینم پرواز کردن... کتاب را برعکس گرفته بودم. داشتم خودم را تو آینه نگاه می‌کردم. مردمک چشم‌هایم که زمانی سیاه‌ترین مردمک‌های دنیا بود، سفید سفید شده بود؛ بعد دیگر چیزی یادم نیست، انگار کسی بیدارم کرد، رییس انبارمان بود که با صدای بلند گفت: - خانم باید شیرینی بدهی، مشمول قانون سختی کار شده‌ای. حالا با بیست سال کار، می‌توانی سی روز

حقوق بگیری.

به دنبال آقای عزیزی می‌گشتم. آخرین روزهایی بود که می‌توانستم ببینیمش. سرم را به جلو خم کردم. انگار شست‌پایم را تکانی دادم. هیچ جوابی نیامد. صدای رییس انبار را شنیدم که گفت: خانم دنبالش نگرد! دیروز روش نایلون کشیده‌ایم. صدای قهقهه خنده‌اش را می‌شنیدم که به جایی در ته انبار اشاره می‌کرد. به انتهای انبار نگاه کردم. جایی که نایلون‌های زرد سرتاسر قفسه‌ها را پوشانده بودند.

روز مسابقه

هر دوازده نفرمان زن بودیم، قهرمان‌هایی ناشناخته، آماده می‌شدیم برای روز مسابقه. دور دایره‌ای حلزونی شکل می‌چرخیدیم. بوی عرق پا، با بوی عرقی که از سروصورت‌مان می‌ریخت، درهم می‌شد. وقتی دست و پاهایمان به هم گره می‌خورد، ناله‌ای خفیف همراه فحش نثارمان می‌شد. با اینکه شرایط همه‌ی ما یکسان بود کمابیش، فکر می‌کردیم خارج شدن هر کدام‌مان از حلقه باعث می‌شود راحت‌تر بدویم، همین بود که همدیگر را هول می‌دادیم، تا آن قدر که یکی‌مان کنار برود. کم شدن هر رقیبی برای ما حکم برنده شدن در مسابقه را داشت.

از فاصله‌ای دورتر، مردی لنگ در حال تماشای ما بود، کنارش زنی کوتاه قد ایستاده بود. انگشتی شکل مار توی دومین انگشت سمت چپش بود. تو موج راستش بیش از سی چهل تا النگوی ریز برق می‌زد. آن‌ها هر روز ما را ورنانداز می‌کردند و آخر وقت در دفتر ثبت مشخصات، وضعیت جسمی‌مان را می‌نوشتند. مقابل اسم من، نوشته شده بود: "کند"

چند نفری خارج از حلقه عکس می‌گرفتند از ما، حتا گاهی روی برد، نمودار سرعت بازیکنان به همراه دقتشان نصب می‌شد. شکل آدمک روی بُرد نشانمان می‌دادند، شماره‌مان هم روی آدمک نصب بود. من بیشتر اوقات شماره ۱۲ بودم، تمام تلاشم بر این بود که شماره‌ام را به شماره‌ی یازده برسانم و بعد شماره‌ی ده. به نظرم می‌توانستم مرحله به مرحله به شماره‌های ممتاز برسم.

از خودم تصویری در انیمیشن طراحی کرده بودم، تصویر با این جمله شروع به حرکت می‌کرد: - شنندگان عزیز... توجه بفرمایید... هم اکنون بازیکن شماره ۱۲ اگرچه بسیار کند حرکت می‌کند اما امید است بتواند به زودی به صحنه‌ی مسابقه نزدیک شود.

در مرکز تصویر، لاک پشتی که به سرعت در حال توقف بود راه می‌رفت، همین که می‌ایستاد، ضربه‌ای به کله‌اش می‌خورد، چند لحظه می‌رفت تو لاکش، بعد آرام آرام دوباره راه می‌افتاد، نور از جایی نامعلوم می‌تابید به صحنه، بخشی از صحنه را روشن می‌کرد و در انتها، لاک پشت در سایه روشن غروب، ریز و ریزتر می‌شد.

حلقه در چند سطح می‌چرخید، شکل ماری چمباتمه زده که دایره‌های تحتانی آن را متشکیل

می دادیم. شماره ۱، تا چند وقت پیش از افراد گود حلقه بود، اما حالا بالاترین امتیازها را نصیب خود کرده بود. زنان حلقه، راز بردن در مسابقه را، عشق می دانستند، گاهی هم صدا فریاد می زدیم: - عشق ره صدساله را یک شبه می پیماید.

گاهی زمزمه می کردیم: عشق.. عشق.. عشق...

تعداد زیادی از زنان تحت نظر پزشک قرار گرفته بودند تا مهارت بدنی شان را افزایش دهند.

همین بود که تعدادی از ما برای شماره یک نوشتیم:

- تعدادی از شماره ها، می خواهند شمارهات را تصاحب کنند.

او در جواب گفت: ما بررسی می کنیم.

در دفترچه ثبت مشخصات من نوشته شده بود غده تیروئیدی ام دو میلی متر نسبت به چهار ماه پیش

افزایش یافته است، گاهی فکر می کردم این وضعیت جسمی دقیق ام را شاهین در اختیارشان

می گذارد، شاهین نگران وضعیت جسمانی ام بود، حتی وقت هایی که داشتم با رویاهایم به خواب فرو

می رفتم، می آمد بالای سرم، نور چراغ قوه را می انداخت روی صورتم می گفت: حالت خوبه عزیزم؟

و من خواب آلود می گفتم: خوبم عزیزم.

ما اینگونه با کلمات زیبا از عشقمان مراقبت می کردیم و این مجموعه ورزشی کمک می کرد که ما مدام

در حال تست و آزمایش بدنی باشیم، تا غدد درون ریز بدنمان در حالت تعادل باشد.

یک بار شماره یک گفت: از مغزت عکس بگیر، خیلی کند حرکت می کنی.

به نظرم چون می دانست در هر حال قهرمان است و من برایش رقیب جدی به حساب نمی آیم، این

جمله را گفت.

دخترم ملیکا مخالف عکس گرفتن از مغزم بود، می گفت: ماما! خودت را گرفتار نکن! یک نقطه تو

کلهات پیدا می کنند، آنوقت جامعه پزشکان ولت نمی کنند، هر روز از این نقطه عکس می گیرند،

سونوگرافی می کنند ابعادش را... حجمش را... بعد تا داروهای مختلف را آزمایش کنند و این

بیمارستان آن بیمارستان...

شاهین می گفت: مگر چقدر بابت مسابقه پول می گیری که این همه خرج بکنی تا سرعتت بالا بره. کمی مین مین می کرد و می گفت: تازه آگه برنده بشی؟ هر روز، صبحانه نخورده، مثل لاک پشتی که آرام آرام دستش را صبح به سمت خورشید می گیرد راه می افتادم دور حلقه.

هر قدمی که برمی داشتیم، خیس عرق می شدم تا آرام آرام سرعت بگیرم و بروم تو حلقه. ملیکا می گفت: تو می تونی مامان! می تونی.

امروز آخرین چهارشنبه سال است. ما دعوت شده ایم به جشن تا نتایج مسابقه اعلام شود. زمزمه پیچیده است که برندگان مبلغ قابل توجهی دریافت خواهند کرد.

سراسیمه از حلقه دور می شویم به طرف سالن. به دویدن دور حلقه عادت کرده ایم، همین است مدام گیج می خوریم، بین راه پاهای همدیگر را لگد می کنیم و ناسزا می گوئیم به هم.

صندلی های سالن، همانند صندلی های "تاتر مرکزی شرق" در چند سطح، ماریچ می چرخد. وقتی وارد می شویم، سینی بزرگ بیسکویت روی میز است با لیوان های نوشابه. لیوان ها به ردیف روی میز چیده شده است. صدای موسیقی چند لحظه ی همه ی ما را هیجان زده می کند. مرد جوانی پیانو می زند، آهنگ شادی محوطه را پُر کرده است، طوری که احتمالاً هر کدام مان فکر می کنیم قهرمان هستیم، شور و هیجانی در ما ایجاد شده است که یقیناً با گرفتن جایزه چند برابر می شود. نگاهمان به سینی بزرگ بیسکویت می چرخد، با احتیاط دستمان را به طرف سینی دراز می کنیم. من دوتا بیسکویت برمی دارم. خوشحالم که یکی بیشتر از سهمم برداشته ام، حتی فکر می کنم در فرصتی مناسب دوتای دیگر برمی دارم... بالاخره تمام شماره ها، خودشان را روی صندلی جا می دهند. دست و پاهایم کُندتر از همیشه حرکت می کنند. ملیکا و شاهین را بین جمعیت تشویق کننده می بینم. چند لحظه سرم را می چرخانم به طرفشان. صدای ملیکا تو ذهنم می پیچد: تو می تونی مامان! تو می تونی...

از حرکت کُند پاهایم چند نفری به خنده می افتند، خودم را حرکت می دهم. بی توجه به پچیچه های جمعیت می روم جلو، بین صندلی ها و انبوه پاهای چاق و لاغر گیر کرده ام، مردی که چراغ قوه دستش

گرفته با صدای آرامی می گوید: برید عقب تر..

چهار چنگونی جایی را که گرفته ام، سفت می چسبم تا تکانم ندهند.

نور از بالا و پشت صحنه به سمت تماشاچیان می تابد.

مرد لنگ از کنار صحنه وارد می شود. جمعیت کف می زنند، هورا می کشند.

با لبخند جمعیت را نگاه می کند و می گوید: متشکرم... خواهش می کنم بفرمایید!

چشم هایش چند لحظه تو جمعیت می چرخد، تو بلند گو اعلام می کند: شماره ی یک!

موسیقی شادی تمام فضا را پر می کند.

وقتی شماره ی یک می ایستد روی سن، الگوهایش تو تاریکی سیاه می شوند، نوری دایره ای شکل او را

در برمی گیرد، ما این قدر سوت می کشیم که نفس مان بالا نمی آید. در همین وقت پشت می کند به ما و

تعظیم می کند رو به پرده های قرمز.

صدای کف زدنمان محوطه را می لرزاند. طولی نمی کشد صدای کف زدن فروکش می کند. چند

لحظه، سالن در سکوت فرو می رود. مرد لنگ از پشت بلند گو بقیه ی شماره ها را اعلام می کند که تمام

تلاششان را جهت شکوفایی حلقه کرده اند، هر کدام شان که می روند بالا، نور می تابد روی سن و

دقایقی بعد هر کدام شماره ها توی حلقه ی نور می درخشند، وقتی به شماره ی یازده می رسد، صدای

تپش قلبم را می شنوم، جمعیت کف می زنند، شماره ی یازده شماره ای بود که آرزو داشتم به آن برسم.

مرد لنگ با صدای بلند می گوید: شماره ی دوازده.

به نظرم شماره ام را بلندتر از بقیه شماره ها اعلام می کند، حالا همه منتظرند مرا ببینند که توانسته ام

یکی از افراد مسابقه ی زنان دونده باشم.

تصویر ثابت شده است روی صحنه، نوری دایره ای شکل...

و سکوت...

دایره خالی ست و من باید به زودی در دایره جای بگیرم، میان دست و پاها خودم را به جلو

می کشانم.. دهانم را باز می کنم که بگویم اینجا هستم الان می آیم سر صحنه... دهانم باز وبسته

می شود. دوباره حرکت می کنم، خش خشی سرد بدنم را به سمت جلو می برد. یک قدم خودم را به جلو می کشانم. شاهین و ملیکا دست تکان می دهند.

صدای غمگین موسیقی فضا را پر می کند. موسیقی ریتمی یک نواخت دارد، آن قدر حزن انگیز است که که فکر می کنم کاش رفته بودم از مغزم عکس گرفته بودم.

جمعیت کیپ هم ایستاده اند، کنارشان می زنم. پیرزنی اخم آلود فریاد می زند: چه خبره؟ به دایره ی خالی نگاه می کنم. یک قدم دیگر جلو می روم. نگاهم تو جمعیت به دست های ملیکا است که دیگر تشویقم نمی کند.

موسیقی حالا مثل ضربان قلب یک بیمار است. طولی نمی کشد چراغ های زرد رنگ، سالن تاترا را روشن می کند، نگاهم به جمعیت است که سالن را ترک می کنند.

سالن در تاریکی زرد رنگی فرو می رود.

ملیکا می گوید: اصلاً مهم نبود.

-اره.. اصلاً مهم نبود.

شاهین می گوید: مگه چقدر می دادند؟

لاک پشت توی انیمیشن را می بینم که چیزی به پس کله اش خورده است و حالا دوباره آرام آرام دارد حرکت می کند.

آچار

ایکی دیللی حیکایه لر توپلوسو فارسجا، ادربایجان تورکجه سی

یازار: میترا داور

تورکجه یه ترجمه: علیرضا ذیحق

ترجمه ائده نین حاقیندا

علیرضا ذیحق، ۱۳۳۸- نجی ایل خوی دا دوغولاراق عالی تحصیلینی تهران دا پداگوژی ساحه سنده کئچیریب دیر. او شاعیر، حکایه یازان، ژورنالیست و شفاهی ائل ادبیاتی حاقیندا تدقیق آپاران بیری دیر. او ایلک کیتابینی ۲۲ یاشیندا چاپ ائدیبدیر.

* فارس دیلینده چاپ اولان اثرلری:

۱- محبت و قهرمانلیق آذربایجان شفاهی ائل ادبیاتیندا

۲- شو شه یاراسی، حکایه لر توپلو سو

۳- ذیحق ین ناغیل لاری، حکایه لر توپلو سو

۴- نخجوان گلینی، رومان

۵- باکی دا عشق اعلانی، رومان

۶- آتش آدلی بئر قادین، قیسا رومان

۷- عطش، شعر توپلو سو

و.....

* مطبوعاتدا باش یازار لیقی:

۱- آیلیق درگی " دده قورقود " ون باش یازاری

۲- آیلیق درگی " اندیشه فرهنگی " نین باش یازار لیقی

۳- هفته لیک درگی " اورین خوی " ون باش یازار لیقی

۴- هفته لیک درگی " خوی " ون باش یازار لیقی

۵- آیلیق اینترنت درگی سی " مارال " ین باش یازار لیقی

* تور کجه اثر لر:

۲۰ کیتاب دان آرتیق چاپ اولموش اثر لر کی فولکلور، شعر و حکایه حاقیندا دیر.

يازيجى نين حاققیندا

میترا داور ۱۳۴۴- نجو ایل ده دی آیی نین اونوندا " فیروز کوه " دا آنادان اولوبدور. عالی تحصیلاتی

اقتصاد ساحه سینده اولوب کی تهران دا الزهرا یونیورسیتته سینده بیتیریپ دیر.

۱۳۷۴- نجی ایل دن یازماغا باشلایاراق چوخلی کیتابلار چاپ ائدیپ دیر. اونون بئر پارا کیتابلاری ادبی

یاریش لاردا بؤیوک عینوانلار قازانیپ اؤدول آپاریپ دیر.

* چاپ اولموش کیتابلاری:

۱- قارانلیق اوزه ری آهو دور (ارشاد وزارتی نین سئچیلیمیش ۱۲۰ کیتابی نین ایچینده)

۲- بالیشین اوره یی

۳- یاخشی اولدو دونیا یا گلدین

۴- میزین یانیندا کی صندل (یلدا کیتاب توره نی نین سئچیلیمیش اثری و " کؤپه بین باغیرساقی " ادلی

حکایه هوشنگ گلشیری آدینا قورولان حکایه یاریشین دا بیرجی اثر)

۵- ایکینجی قفسه

۶- جاده

۷- قطار حرکت حالیندا دیر (پروین اعتصامی و مهرگان ادلی کیتاب توره نی نین سئچیلیمیش اثری)

۸- آغاج

۹- دؤردونجو آکواریوم

۱۰- نوشا خالا

نوٹا خالا

حوض بوشالدان کی گلیردی، خالا دولانیردی حوضون باشینا. حوض بوشالدان اونون قیرمیزی دامنی نین شتہ لرینہ باخیب گولوردی.

آنام پئنجره نین دالیندان سسلہ نیردی: گنت بیلہ سینہ دئہ گلسین ایچری!

دئییردیم: خالا! مامان دئییر گلسین ایچری!

دئییردی: "اوینورام دا نئیلیره م کی!

مامان دئییردی: "اگر صباح بیرسی گون حوض بوشالدانین تایی بیلہ سینہ گلہ ائلچی داها هئچ تعجیبی یوخدی!

حوض سویو بوشالدان دا کی گئدیردی خالا گئدیب قاپی نین قاباغیندا دوروردی و جماعتین گنت گلینہ باخیردی. آنام چیخیردی ائیوانا. الینی بئلینہ قویوب دئییردی: "گل ایچری! او قیرمیزی دامن نن جماعت دالینجا مین جورہ سؤز بئزه ر لر!

او واخت کی مامانین باشین اوزاق گؤروردو دئییردی: گل سنین مامان اولوم!

آپاریردیم اوتاقا. آتلی دؤش لرینی قویوردی آغزیمما. بدنی نین تری حالیمی قاتیردی. گؤزلرینہ کی

باخیردیم، بیلہ می قورخو توتوردی. بئریول آغلادیم. خالا دئدی: حوض سویون بوشالدا نا دئیہ رم

گلیب آپارار بیلہ ن ها!

قیرمیزی و قیریش دامنی نن حیط ده فیرلانیردی و چیلتیک چالیردی. حوض بوشالدان ایکی میزی ده گؤروردی و گولوردی.

نئچه ایل بیزیم یانیمیزدا یدی تا کی قاییتدی " سرخه " یه. بؤیوک بابا اؤلوموشدی. اؤلویویان اوتاقرین

یانیندا آروادلار قرآن اوخوردولار و آغلیردیلار. اؤلولرین پیڑامہ سی اوست اوستہ دوشموشدو. پیڑامہ

لرین بیر کی یول یول ایدی بؤیوک بابانین کی ایدی.

نوٹا خالا او قدر کی آغلامیشدی، گؤزلری آچیلیردی. آغلاماقدان قش آئده رکن، گؤزونون آلتینان

جماعتہ باخیردی. سونرا بابا یا باخیردی و داها سونرا ماما یا. بیرنینی باشیندا کی لئچک ایله سیلیردی

و دئییردی: ایندی داها من نئینہ ییم؟

آرواد لار دئییردیلر: بایرام گلہ میس ائله نوشانین بختی ده آچیلار! بئش ایل گئچدی خالانین بختی آچیلما دی. داها بیله سینی گؤرمه دیم تاکی او ایل بایرامی آنام منی یوللادی اونون یانینا. یوخو گؤرموشدو کی خالام گلین اولوبدی. دئییردی توپوندا قیرمیزی شته لی بئر دامن گیرمیشدی.

بئش ایل سونرا کی یئنه اونون یانینا گلیمیشدیم، نظریمه " سرخه " هئچ دیشیلمه میس دی. همان قیرمیزی داغلار ایدی کی سرخه نین اطرافیندا وار ایدیلار و او آرامیش و سس سیزلیک کی یئنه آرتیق لیقی جا گؤزه چارپیردی. هردن بئر مغازا لارین سؤنوک ایشیقین دا، بئر ماشین یا اولاغ کی یوکو، اودون ایدی گلیب گئچیردیلر.

نئچه لحظه کیفیمی قویدوم یئرہ. باخدیم خیابانین دوزونہ کی چن و توزا بورونموشدو. سرخه نین داغلاری نین اوستونده بئر چیراغ ایشیلدیردی. اوندان کی اوشاق ایدیم ائله فیکر ائدیردیم کی حتمن نئچه نفر اودا اود یاندیریبیلار و اوتوروب لار دؤوره سینده. سونرا نظریمه گلیردی بئر آغ آتلی سرخه یه ساری گلیری و ائلین قیزلاری هامی منتظیر دیلر کی بو اولدوز کیمین دامی نین اوستونہ دوشه جک دیر!

یوخویا کی گئدیردیم، گئجه یاریسی پیشیک لرین سسی منی آیلدیردی. سرخه نین پیشیک لری ائله بیرتیجی ایدلار کی یئنی دوغولموش قیز اوشاقلارینی دیش لرینده توتوب اوشاقلاری یاری جان و چئینه ن میس بویونلاری نان چؤله آتیردیلار.

نئچه دقیقه خیابانین کناریندا دوردوم. حاجی نین قفه خاناسینین ایشیقی اؤنوندہ. بئر قوجا کیشی کی توخونما قیرمیزی بئر بؤرک باشیندا ایدی دیشاری چیخدی. دینمه دن گؤزونو منه تیکمیشدی. سرخه نین میدانیندان آشاغی خیابانین قیراغیندا، ساری بئر پیکان آیاغیمین قاباغیندا تورموز ائتدی. دئیدیم: قدیم خیابان!

ساخلادی. میندیم ماشینا. توز تورپاق اییی ماشینی بوروموشدو. آینا نین ایچینده اونون قهوه رنگلی گؤزلرینی گؤروردوم. ضبطی آچدی و نئی سسی او جالیدی. بئر آقاباغا کی گئتدی سوروشدی: غریبه سن؟

بئر جاواب وئرمه ڊيم. نئجه آن دان سونرا ضبطين سسين چو خالتدي. قاباغ آيناني آل لش ڊيردي. تورپاقلق خييا بانا دؤندو. توز تورپاق شوشه لرين كناريندان ايچري باسيردي. فرهنگيان شهر كيندن كي رد اولدوق سوروشدو: قديم خيابانين هاراسيندا دي؟
- كوچه نين آغزيندا بئر قصاب توكانى وار.
قصاب چو خودو.

- بئر آز قاباقدادى. سوپر جي جا. خفه يى ماوى رنگ ددى.
- شايد تزه دن رهلى ييب يا كي آديني عوض لى ييب.
هيزلا گئديردي. بوتون فيكريم جاده نين ساغ الينده ايدى كي سوپر جي جا تابلو سونو گؤردوم. همان رنگى نن.
- ائله بورادى.

كيراسيني وئرديم كي المادى. دئدى: بيزه قوناق اول!
نئجه قدم كي اوزاqlاشديم، دؤنوب گؤردوم ائله او جور دا يانيب دى.
هاوا قارانلىق لاشميشدى. سوواق دووار لارين كناريندان گئچديم و ياريمچيلق قايرلانميش ائو لردن كي كرپيچ لر اوست اوسته تؤكولموشدولر. آغاجلارين يانيندان رد اولدوم و بئر آرخ دان كي كوچه نين وسطين دن گئچيردى و ايچينده سو آخيردى. نه قدر گؤيلوم ايسيردى كي سرخه داغيني و بو سو آرخيني اپارارديم تهران دا كي ائويميزين يانينا.

سرخه نين داغ لارى دونيانين ان گؤزل داغلاريندان سايبليردى. داغين تورپاقي بوسبوتون قيرمىزى ايدى. كرپيچ رنگينده بئر قيرمىزى كي آغاجلارى وارايدى و سويوق بئر يئلى.
هر دن بئر، بئر اوشاقين سسى سس سيزلى يى سينديريردى. نوڻا خالانين ائوينه يئتيرديم. هميشه كي كيمي حيطين قايسى آچيق ايدى. يئل قاپى نين قاباغيندا كي پرده نى تيتره ڊيردى. پرده نى قيراغا وئرديم و سسلنديم: " هي خالا! هرداسان؟"

گيرديم حيطه. او جاغين كناريندا اوتوروب اؤز دوره سينه بئر شى لر پوفلوردى. گؤيرچين لر دؤوره

سينده قاناد چاليرديلار.

- هي نوڤشاخالا. قوناق ايسته ميرسن؟

دوردو آياغا. فنارى قوغزادى. نئچه لحظه گيژ كيمي منه باخدى. بو دورد بئش ايلده هئچ قوجالماميشدى. همان قارا گوزلر وقيزارميش اووت لارلا دئدى: جانيم باجى قيزيم! باغريما كى باسدېم گوزلرى ياشاردى و دئدى: تك قالماق دان جينى اولموشدوم! دئديم: بيزيم يانيميزا كى گل ميرسن.

دئدى: سيمنان لى لار كيمي تعارف ائديرسن، گل مى سن كى!

يئنى دن بيله مى قوجاقلادى. نئچه دؤور بيله مى فيرلاتدى. كىفى اليم دن آلدى. دئدى: گل ايچرى! گل ايچرى!

باشينى فيرلاتدى و يئنه اؤز دؤوره سينه پوفله دى.

دئديم: باشين گيجه لر خالا!

دئدى: اونداكى قوناغيم چوخ اولاً!

- منظورون كى من دئييلم، چون ايستيره م اون اون ايكى گون قلام.

الينى قويدو گوزلرى اوستونه و دئدى: " باشيم اوستونده يئرين وار!

من دن قاباق اوتا قاسارى گئتدى.

سوروشدو: جاده نه جور ايدى؟

- ياغيش ليق! سرخه يه ياخين، بئر پيشيك چيخدى جاده يه، بئر بئر بؤيوك لويونده. كىفيمى قويدو اوتا قين بو جاغينا.

آزېندان ايكى يوز اوچ يوز گؤيرچين سقف ده فيرلانيب و بقبق بقو ائديرديلر. يانيق آغاج و گؤيرچين

لرين زىلى نين قو خوسو هر يئرى توتموشدو. اوتا قين گوشه سينده كى صانديق اوزه رينده، بئر ميس

مئژمه يى ده تئلك لرى يولونموش بئر گؤيرچين جانسيز دوشموشدو. كؤهنه بئر كيليم اوتا قين

يوخارى باشينا سالينميشدى. اوتا قين قاپيسى يوخ ايدى. قاپى سيز بئر اوچ دووار. تووالثين ده قاپيس

يوخ ايدى. آغ بئراسكى چادير تووالتت قاپيسينا آسيلميشدى.

ايكى فنار اوتاق دا يانيردى. بيزيم و گوير چين لرين كۆلگه سى دووار لار اوستونده حرڪت ائديرديلر.
دئدى: غريبه لر كيمي باخيرسان!

دئديم: يوخ.

دئدى: اگر گلمه سه يدين ائله بيلر ديم كى اؤلموشم و اؤزوم دن خبريم يوخدور.

- دوزو هر دن ديليم دن چيخير و دئيره م كى رحمت ليك نوڤشا خالا.

- اى نا اينصاف! سوتومو حلال ائله مه يه جهيم.

هر ايكى ميز گولدوك. بو خچا و يورقانلارين اوستونده اوتوردم. او يئردن سرخه داغلاريندا يانان چيراغى

گۆرمك اولوردى، بئر چيراغ كى هم مه شه ايشلديردى. سونرا گۆزوم دوشدو تووالتتته كه يئل پرده

سينى قاغزاييب و ميس بئر آفتافا اونون كناريندا بللى ايدى.

دئديم: خالا بئر فيكير قيل، اقلن تووالتتته بئر قاپى قوى.

دئدى: باجى قيزى داها مندن گئچيب دى.

دئديم: عجب سؤز دئيرسن. دوخسان ياشين دا اولسا گرگ ائوين، اوتاقين و تووالتتتين قاپى سى اولاً.

دئدى: آدام كى عاشيق اولاً داها ائو قاپى پئنجره ايسته مزكى.

دئديم: طرف كيم دى كى بو قدر ايشى اوزاديرى.

دئدى: گله جك دى.

- شايد ده گليب بو قاپى پئنجره نى گؤروب قاچيبدى.

دئدى: باجى قيزى سن دلى اولوبسان. گئتدى حيطدن بئر نچه كۆتوك گتدى. قويدو اوجاغا.

گئتديم اوجاغين ياخين ليغينا. اودون شعله لرى آزاليب چوخاليرديلار و لذت وئريجى بئر ايستى آل

اوزومه دئيردى. نازيك ساقه لرين يانما سسينى ياخيندان ائشيديرديم. اؤنجه ييغيشيرديلار سونرا

چؤمبه لن آدام كيمي آلو چكيب كول اولوردولار.

يئنه گئتدى حيطين بو جايغينا. اؤنجه فيكر ائتيديم گئديب بئر شئى گتيره، سونرا گؤردوم اؤز اؤزونه

پیچیلدیری و باشینی توولاییر.

سسله دیم.

دووارین کناریندا گولوردی.

گئتدیم حیطه و دئدیم: نه قدرهاوا سویویوب دی.

دئدی: حتمن آج سان.

یاخینما گلدی و دئدی: گئت ایچری. ایندی گلیره م. یاخشی لیقی یوخدی کی سنی بوردا گوره لر!

گتتدیم ایچری. گویرچین لر بئر باشندان اوخووردولار. باشلارینی یوولاردان ائشی یه چیخاردیردیلا رو هردن او یوخاری دان زیل سالیردیلا. دالیمی چؤندر دیم گویرچین لره. باشلارینی کی قاباغا گتیریردیلا قورخوردوم.

اوجاقین کناریندا اؤزومو توپارلادیم. دئدی: یادیندا دی اوندای کی سیزده ایدیم، آخشام اوستو مدرسه دن گلنده منی قوجاقلارین؟

بئر نئچه آن ایکی می زده دینمه دیک. حیطین دووارینا بئر باخیش سالیب دئدی: بیله ن نمنه گتیریم. چای ایستیرسن یا شام یئیرسن؟
- شامانه واریندی خالا؟

توک لری یولونموش گویرچینی صاندیق اوستوندن گؤتوردو. شیشه چکدی و توستو، اود و یانیق آتین قوخوسو گلدی. کباب شیشی نی بالا - بالا فیرلادیردی. گؤزلری یاریمچیق آچیق ایدی و آلی نین تری اودون شعله سی نن برق چالیردی.

دئدیم: خالانییه اره گتیرسن؟ اگر ائو ائشیک اولوب اوشاق صاحبی اولسان...
- هم ائویم وار هم ائشی ییم.

شیشی اوجاقین قره داشینا دایادی. داغلارین اوستونو گؤرستدی.

- اوردان گله جک دیر. هر گئجه چاییمین اوستونده تئلک دوروری. هر گئجه یوخودا گؤرورم کی گلیب دی. بئر گئجه گله جک دیر.

اودون آلولاری آزالمیشدی. دوردو و قاپی نین آغزیندا دایاندی.

آی حیطین هر یئرین ایشیقلا ندیرمیشدی. دئدی: گئجه نین سونوندا نئچه یول گلیب دیر... هئچ

واخت اوزونو گؤرمه میسه م. یا دالیمدا دوروب دی یادا قاباغیمدا. بئر گئجه اوزونو منه گؤستره جک دیر.... بئر گئجه یوخودا اوزونو گؤردوم. دییی بئر گون گوره جهیم.

شیشی دولان دیرارکن، گویرچینین بئر قانادینی قوپارتدی. بئلینی دوزه لتدی و دئدی: دوزو تاخچادان وئر گینه.

گویرچینین بدنینه یئترینجه دوز سپدی. سونرا دوزو بارماغینان یایدی. کباب اییی هاوانی

دولدور موشدو. گویر چینین قانی دامجی اودون اوستونہ تۆ کولوب اود آلاولانیردی. شیشی داشا دایادی. دؤرد بوجاقلی پارچا بئر سوفرانی تاخچادان گوٹوروب آچدی. سوفرانان کیلیمین نقشه لری بئر بیرینه بنزیردی. ایکی فتیر چؤره ک کی دولویدی قره چونجودونن قویدو سوفرایا و کباب اولموش گویر چینی بئر مئژ مه یه قویدو کی دؤوره سی هیلال - هیلال ایدی. قان دامجی لاری بارماغیندان سوزدو و گنتدی قولونون آلتینا. گویرچی نین قانادینی الی نن قوپاردیردی. دئدی: نییه کباب یئمیرسن؟

ندنسه ائله اؤز اؤزومه قول ساعاتیما باخدیم. ساعاتین صفحه سی بؤیوموشدو. ساعات دوققوزو بئش دقیقه کئچیردی.

الیرینی بیله مه گوستریدی کی گویرچین قانی ایدی و دئدی: هئش زاد دان قورخما!
- مثلن ندن؟

- حوضون سویون بوشالدان نان.

نئچه دقیقه هر ایکی میز ساکیت ایدیق. کوچه قاپیسینا باخیردیم کی یئل اونو دووارا چیرپیردی. سوروشدو: نه جور اولدو کی منی یاد ائله دین؟

- اون اون بئش گون تعطیل ایدیم. دئدیم بئر باش ویریم. کؤینه یی نین قیراغینان الیرینی سیلیدی و دئدی: مامانین کی سنی یوللاماییب؟

- یوخ. گویلوم سنین اوچون داریخمیشدی.

دئدی: سن اصلن اونون اوشاکی دئییلسن. منه چکیب سن. اونون قلبی چیرکین ایدی. قیافه سینی هئش واخت یاددان چیخارتمامیشام. آغاجی نان بیله می ائشی یه اؤتوردی. دئییردی ایستیرسن

یاشامیمی کورلایاسان. گووروم خاراب اولسون بو یاشام... قیش لاریما آغاج ویردی.

ساعاتین پاندولی کیمی باشینی دبرتدی و دئدی: منیم ده اؤزومه گوره آلاهییم وار.

گویرچینین لاشه سی سوفرا دایدی. آغ بئر گویرچین سقف دن دیشاری چیخدی. بوینونون آلتیندا

قیرمیزی بئر طوق وارایدی. قاناد چالیب گلدی اوتدو خالانین یانیندا. اهمالجا اوخویوردی. اوخودوقجا

بدنی یومشاق لیق دان تیتیردی.

خالا گؤیر چینی توتوب دئدی: گل گؤروم.

گؤیرچی نین دیمدی یین قویدو آغزینا. گؤزلی یومولویدی و گؤیرچین یاواش - یاواش اونون آغزیندان سو ایچیردی. داها بیلہ سینہ باخمیردیم.

سوموک لری بیغدی بیغیشدیردی تؤکدو بئر کیچیک قابلامایا. دوردی آیاغا و گئتدی حیطہ. بالاجا بئلچہ نن حوضون کنارینی قازدی و سوموک لری قویلادی. سورا سو شیرینی آچیب اللری نی یودو. گئتدیم حیطہ و دئدیم: خالا قاپینی باغلامی سان؟

گفت: جانیم باجی قیزی بورا بیہ شہردی؟ سنده اونلار کیمی واسواسی اولوبسان؟
- نہ فرق ائلیر کی! قاپینی کیپلہ.

- ایلین اون ایکی آیی قاپی آچیق دی... فقط قونشولارین اوشاقلاری ہردن گلر لر. اگر ده پیشیک لردن قورخوسان، اونلار ائله دووار اوستوندن ده گلر لر.

نئچہ کؤتوک گؤتوردی و قویدو اوجاقین آلتینا. نئچہ دقیقه چکمه دی کی اود آلواندی.

چایدان تئز قاینادی. چایدانین لولو یوندن بوغ لار چیخماغا باشلادی. کؤینہ یی نین قیراغینان چایدانین قیلپیندان یاپیشدی. سونرا چاتینا بند ویریلیمیش بئر چینی چاینی یه سو تؤکدو. چاین اییی گلیردی. چاینی یی قویو اوجاقین کنارینا کی بالا - بالادم آلسین. اوتاقین دیبین ده اولان قہوہای دمیر صاندیق دان ایکی ایستیکان چیخاریب گلدی اوتدو منیم یانیمدا.

دئدی: یادان گلیر کی اوشاق اولاندا سنہ سوت وئرردیم؟

چاینی یین ماوی رنگ ده اولان گوللرینہ باخیب دئدیم: یادیمدادی ہن. اما ارہ گئتسه یدین ایندی اؤزون ده اوشاقین وار ایدی.

- اول کی بابام قویمادی. دئدی اگر ارہ گئتمہ سن باغی سن آدان ائله یه جہیم.

- بؤیوک بابادان سورا نہ دئییرسن؟

ایستیکانی دولدوردو. قالخدی و طاخچانین اوستوندن کیچیک بئر توربا کلوجہ گتدی. نئچہ سینی

قویدو بشقبا و دئدی: شام یئمہ دین کلوچہ یئہ.
 کلوچہ نی یئیہ رک داغ چایی خورتوم - خورتوم ایچیردیم. گؤیرچین لر باشیمیز اوستہ فیرلانیردیلا.
 قیرمیز طوق لی گؤیرچین اونلارین هامی سیندان گؤزل ایدی. خالانین اطرافیندان رد اولموردی.
 یورقان دؤشہ یہ دایاندیم. قیچ لاریمی دایینغدیم.
 - او ناغیل لار کی بیله ن دئیہ ردیم یادیندادیر؟
 - ہرہ سیندن بئر آز. او پیشیک کی آرواد بیله سی نن توی ائلہ دی. ہم مہ شہ اورہ ییم ایستیردی بیله م
 کی نندن او آرواد پیشیک اولدی؟
 - گئجہ لر اؤز جیلدیندن چیخیردی. حیوانلارین جیلدینہ گیرمیشدی. هامی سیندان باش ایدی.
 ایندی قرار دی بئر گئجہ چؤل دہ بیله سین گؤرہ م.
 - ہانسی گئجہ؟
 حیطین دووارینا باخیب دئدی: بیله مہ خبر گتیرمی شدی بایرام گئجہ سی کی گوللہ لری آتدیلا. بئر
 گئجہ چیخدیم ائشی یہ گوردوم بئر تئلہ ک آرخین ایچیندہ دوروب دی. تئلہ یی یاندیردیم. باشلادی
 کی ایکی گئجہ دی گلیرہ م اما قاپی باغلیدی.
 - سنین کی قاپین ہم مہ شہ آچقیدی. - شاید یو خود ایدیم و یئل قاپینی اؤرتموشدو. شاید گریب او
 گؤیرچینین جیلدینہ. باخ بئر!
 قیرمیزی طوق لی گؤیرچینہ ایشارہ ائدی. گؤیرچی نین نارین گؤزلری او یان بویانا باخیردی و بالاجا
 کلہ سی دال با دال ساغا سولا چؤنوردی.
 دئدی: دونن کی بابامین قبرینہ گتدیم، " شرف قبیستانلیق " دئییردی یئنی ایلین تحویل ایدی کی
 آغ اتلی بیری گلدی کی ہئچ کس نہ اونون گؤرموشدو نہ آدین ائشیتیمیشدی. او قدر بؤیوک ایدی کی
 گویہ چاتیردی. دئدی سرخہ چایی نین قوخوسون وئریردی. دئدیم حتمن اؤزویدی. دئدی جنازہ
 سی غسالخانا یا یئرلش میردی. دئدیم حتمن اؤزویدی.
 باشینی ساغ سولا چؤندر دی و ہر ایکی طرفینی پوفلہ دی و دئدی: آلاہ بیلرو بندہ لری، اؤزوم تا
 گؤرمہ ییم اینانمارام.

دوردو آیاغا. دؤوره سینہ فیرلاندی و دوعا او خودو.

باشیم گیجه لیردی. دئدیم: بسدی خالا!

چارخانه مرفه جه کی دایانمیشدیم آچدیم. بئر دست یورقان دؤشک سالدیم. دوشک اوزو سارالمیشدی و یورقانی قیرمیزی گوللری او قَدَر کاسالمیشدی کی بیله می ناراحت ائدیردی. سوروشدوم: سن یاتمیرسان؟ دئدی: منده یاتیرام. پالتووومی چیخاریب قویدو ساندیغین اوستونه. یورقان دؤشک نَموو اییی وئریردی. سقفین دیرک لرینه باخدیم. نئچه یول اول دن آخیرا جان سایدیم. سقفین اورتاسیندا یازیلیمیشدی:
- حاج بنانین یادیگاری، ۱۳۰۳.

اؤزومو یورقانی آلتیندا بیغیشدیردیم. گؤیرچین لره باخدیم کی اهماالجا او خویوردولار. اودون آلولاری اوزومو قیزیشدیریردی.

او کؤلگه کی خالا دئییردی و او قادین کی پیشیک لره عاشیق اولموشدو و شرف قبیستانلیق کی بئر روح کیمی قبرستانلیقی کسیردی. نظریمه گلدی او قوجا کیشی کی گؤرموشدوم ایندی تووالتین دیبینده گیزله نیب دی و یا او کیشی کی ولایت ده تک ایدی او جا بویو و میشی گؤزلری له بئر گوشه ده اوتوروب سیگار پوفله ییردی.

کولگه یه توخونان ایشیلتی دا، اود دان قاغزانان آلاوین سسی بالا بالا آزالیردی. گؤزلریم تزه یوخویا آلیشمیشدی کی قاپی نین آچیلیب اؤرتولمه سینی ائشیتدیم.

یئریم دن دوردوم. حَسَطین قاپیسی آچیق ایدی. یئل اونو دووارا چیرپیردی. دؤوره بریمه باخدیم. خالا یوخ ایدی. سسله دیم. بئر خبر یوخ ایدی. پالتووومو گئیدیم و چیخدیم ائشی یه.

قارانلیق دا فنارین ایشیلتی سی گلیردی. یئیین گئدیردی و او خشوردی. مرثیه سی نین سسی قارانلیقی بوروموشدو. سویوق بئر یئل سرخه نین کوچه لرینده آسیردی. قارانلیق دا آغاجلار قره ایدیلر. کوچه نین دیبینده بئر ماشینین سؤنوک چیراغی گؤزه دئییردی. همان ساری رنگلی ماشین ایدی. دیک بئر باش یوخارینی اوسته چیخدیم. بئر قوش هیزلا باشی میزین اوستوندن گئچدی.

خالا گئتدی بئر اوزون سؤ کوچه یه کی او طرفی قبرستانلیق ایدی. قبرستانین قریب قوخوسو و

اؤلولر کی سیرانان یاتمیشدیلا. سیمیت، مرمر و تورپاق قییرلر. ننه قره قالین قاشلاری لا و بؤیوک بابا یول - یول پیژامه سی نن حالیمی بئر بیرینه ویریردی. بالا خالام، بؤیوک عمیم کی سرطان توتمودو، هامیسی قبریستانلیق دا جمع ایدیلر و قورخموش گؤزلرله توز باسمیش کیپرک لری له بیزه باخیردیلا.

سسله ندیم: گنجہ نین یاریسی خالا هارا گلیب سن؟
- گلیب دالیمجاکی منی آپارا.

سن دئدین چؤل بایردا دالینجا گله جک.

قبریستانلیقی باش یوخاری چیخیردی. قبریستانلیقین اوستونده بئر ائو وار ایدی کی چیراغی ایشیلدیردی. " شرف قیستانلیق " پیرتلاشیق توک لرله یوخاری دا دورمودو. چیراغین اوستلوک توتدو و زیل سسی نن کی چالیشیردی اوجادان دانیشسین دئییردی: هی! هی!
فناری نان یاخین لاشیردی. ایندی یاخشی گؤروردوم. اوزو آریق ایدی. حنایی توک لرینی ایکی طرف دن هورمودو. فنارین ایشیقینی گؤروردوم. روح کیمی قبریستانلیق دا دولانیردیلا. اون مئتیر مندن ایره لی دورمودولار.

قری آرواد دئدی: ائله بورادی! خالانین نفس لری نین چیرپنتی سینی ائشیدیردیم. کی قیسا اینیلتی لری نن کسلیردی. قبرین اوستونه دوشدو و دئدی: نئچه ایل ایدی کی سنی ایتیرمیشدیم.
داها بیله سینی گؤرموردوم. فقط پیشیک لرین پارلاق گؤزلرینی گؤروردوم کی اوزاق دان گؤرونور دولر. نظریمه چیغیردیم: خالا بیه دلی اولوبسان؟

قیرین دؤوره سینہ دولانیردیلا. باشیم گیجه لیردی. یاواش یاواش دالی یا قایتدیم. اوزاقلاشدیقجا قاچیردیم.

باش آشاغی دا قیچلاریم زویوردولر. نارین داشلار، آیاغیمین آلتیندا آخیردیلا. کوچہ یه یئتیرمیشدیم. بالاجا و سوواق دام داش لار قارانلیق تاختا قاپی لاری نان، دینمز و ساکیت یان یانا دوزولمودولر. باتمیش گؤزلری نن منه باخیردیلا. حیطین قاپیسی آچیق ایدی. بئر کیشی نین سایه سی قاباقدان دولاشیردی. یئیین گئتدیم. سسینی ائشیتدیم کی دئییردی: سن کیمی اولورسان هن؟ گیردیم ایچری

و قاپینی باغلا دیم. اود هله یانیردی. یانمیش ات اییی اوتاقی بوروموشدو. یاخینا کی گئتدیم ایکی
قیرمیزی تله ک اوجاقین یانیندا یدی و یاری جان بئر گویرچین اودون اوستونده یانیردی. قیرمیزی
طوقی هله گورونوردی.

اوج بویوتلو گۆزلوک

"خوش گلیب سیز. اؤزه توکانیزدی. نه جور گۆزلوک ایستیردیز؟ طیبی، فتو کرامیک ده اولسون؟
مدلینی سئچین... یوخ... مطمئن اولون... بیزیم قیمت لریمیز تعاونی دی... خیالیز جم اولسون... بیز
بیلگی سایار سیستم لری له ایشلیریک... بیزیم بیلگی لریمیز گونون حسابی دی... هم مه شه شبکه یه
وصلیق... آنلاین... بلی... خواهیش ائلیره م... بو نظر دن خیالیز راحت اولسون."

بو جومله لر، او جومله لردی کی هر مشتری اوچون تیکرار ائدیره م. اما بو گونلر، بو قورخو کی بوتون
تجروبه لریم له یانلیش ائتمیش اولام بئر مور کیمی بئیمی یئیری.
بئر گنج آغا خانیم گلیب لر توکانیما. گئچن هفته خانیم نوسخه سینی گتیرمیشدی. ایندی اوتوروب اوز
به اوزوم ده، صندل اوستونده. اوزونون رنگی آی ایشیقینا چالیری و گۆزلری بال رنگینده دی. گۆزلویو
وئریم بیله سینه. گۆزلویو تاخیر گۆزونه. اینانین قاباغیندا دوروری. بئر نئچه آن گۆزلرینی یومورو
دئییری: باشیم گیجه لیر.

دئییره م: هامی گۆزلوک لرین نئچه گون اول ده بو سیخینتی لاری اولار.
- احمد! بیله مه یاراشیری؟

کیشی اوزون منه چئویریب دئییر: خانیم! سیزین نظریز ندی؟

- عالی دیر! چون خانیمین اوزو اوزونسوودی، بیضی حلقه لی گۆزلوک بیله سینه لاپ گلیری.

قادین دئییر: بئر یول دوکتور، گۆزومون نومره سینی چوخ یازمیشدی و بئیمی تیره دیردی. ائله
اولدی کی آخیردا تشنج توتدوم.

- سعادتیزدن تشنج داواسی دا وار. همین کناردا کی کلینیک ده مغزو اعصاب دوکتورو دا وار.

- بلی، ائله بو ایشی گۆردوک، بئر آیری مغازادا. باغیشلایین منظورو باشقا کلینیک ایدی کی...

- ایندی خانیمیم کنترل اولوبلار... تشنجی کنترل اولوب. اما ائشیتیمیشیک کی داوا لارین عواریضی وار.

- نیگران اولمایین. حتمن آیری حب لر وار کی عواریضی نی...

کیشی بئر زومورود شکلینه کی دووآرا آسمیشدیق ایشاره ائتدی. دئییر: باغیشلایین بو زومورودون

گۆزلوک ساتان ماغازانان نه علاقه سی؟

- بو شکیل دونیانین بیرینجی گۆزلوکو ایدی. نرون گلا دیاتور لارین جنگینه باخماق اوچون زوموروددان فایدالاناردی.

آن اسکی بئر لنزین شکلینی گۆستریرم کی نینوانین خارابالیق لاریندا تاپیلیپدی. گۆردوم سوزلریمیه علاقه گۆرسه دیر و او اوزدن ایستیره م ماکت سالونونا گله. بؤیوک بئر سالون کی دونیانین بوتون گۆزلوک لری نین ماکتی نی اورا ییغمیشام. بالاجا بئر سرگی کی مشتری لری جذب ائلیر. چوخلاری دا ائله بو سرگی اوچون، منیم مشتریم اولوبلار.

ایل لر بو سرگی اوچون وخت قویموشدوم. دئمک اولار اوزاماندان کی بؤیوک بابام بو ایشی سئچدی... کیمسه نی گۆرورم، اول گۆزلرینه و سونرا گۆزلویونه باخیرام، حتتا اگر گۆزلویو اولمایا ائده بیلیره م اونو، اوزونده تجسم ائده م.

کیشی اوج بویوتلو گۆزلویه کی آدام ائده بیلر اونان باشینین دالیندا گۆره بئله سینه باخیب توموشدی. بئر گۆزلوک لر گۆستریره م کی چین لی لر اونلاری نان شیطاننی گوج لری گۆرمک اوچون ایستیفاده ائدیردیله. کیشی ایستیر ماکت لردن و گۆزلوک لردن فتوراف گۆتوره کی مانع اولورام. احترام لا دؤوره سی آلتین رنگلی کارتیمی دا تقدیم ائدیره م. گۆزل انتخاب لاری اوچون تبریک دئییره م. تشککور ائیرلر و گندیرلر.

کوچه خیاباناندا توماراق گۆزلوک لره باخیرام. بعضی شوشه لر اینجه دیلر، بعضی گۆزلوک قابی لار قره دیلر دودی شوشه لرله. اونلارین هر بئری اؤز نوبه سینده یئنی بئر حیس منده یارادیرلار. گئجه لر یاتمامیشدان خاطره لر دفتریمده یازیرام. اوندا کی یازیرام اوتاق دولور گۆزونن. اول لر قورخوردوم. سونرا دوشوندوم کی قورخوسو یوخدور. همان گۆزلردیلر کی من اونلارا گۆزلوک وئیرم. همان گۆزلردیلر، تانیش گۆزلر. آما اوندا کی بو گۆزلر منیم یوخومدا دا اؤزلرینی گۆستریرلر، باش آغری توتورام.... قیرمیزی گۆزلر، عفونت لی بیک لر...

او گونون صباحی گنج کیشی قاییتدی. دئدی خانیمی تشنج ائدیب آی سی یو دا بستری دیر. گلمیشدی شیکایتیه. دئدی یا دوکتور گۆزونون نومره سیننی چوخ وئریب دی یا سیز گۆزلویون شوشه

سینی یانلیش وئریب سیز.

چکمه جه دن دوکتورون آل یازماسینی چیخارتدیم.

- بویورون آغا! دوکتور خانیمیزین ایکی گۆزونون نومره لرینی ده یازیب آلتی... سیز بو گۆزلویو کیمین یانینا آپارساز حقی منه وئره ر.

حتتا اؤز گۆزلریمین معاینه کاغذینی اونا گؤستردیم. هر ایکی گۆزومو دستگاه یازیب اوندان اون. اما دوکتور گۆزلویومون نومره سینی وئریب بئر. البته دوکتور کی نه عرض ائلی ییم. آن بئرینجی بئر گۆز کیلینکی کی تکجه دوکتورون مؤهروندن ایستیفاده ائدیرلر. خسته لر بئر طعمه ایدیلر اؤیره نجی لره کی متخصص دوکتورلارین ویزیتینی آلیردیلار. ائله او واخت دوکتورون مؤهرونه ایشاره ائده رک سوروشدوم متخصص دوکتوروز هاردادی؟ دئدیلر مؤهری کی وار. بونلاری شاید اؤزومو قانع ائتمک او چون او کیشی یه تعریف له دیم.

کیشی قیشقیردی کی: محترم خانیم! سیزین سیخینتی لاریزین منه ربطی یو خدی. لاپ ائله بو آن کلانتری یه زنگ آچا جاغام. ایشاره ائدی گۆزلوک سرگی سینه و دئدی: بو بساطی دای بیغیشدیر خانیم! سن بوردا آل وئر ائدیرسن. سن سیمیت ساتانسان نه گۆزلوک دوزه لدن...

کلانتری یه تئلفون آچدی. کلانتری مأمورلاری گلدیلر. تعجب ائتمه دیم. شاید دونن گئجه کی کابوسا خاطر، اوزون سؤو بیردالان گؤروردوم کی قورتولاجاقی یوخ ایدی. دالان ائنسیز ایدی. یو خودا آیاق یالین و قور خارق قاچیردیم. چیخیش قاپیسی آختاریردیم. گمان ائدیره م بو قور خودان قورخماغیم او چون ایدی کی باعیث اولدو جواب لارینی عصی له شه رک وئردیم. دئیم: "محترم آغا! سیز تهمت ویریرسیز! من حیثیتیم او چون داعوا آچا جایام.

زنگ ویردیم گۆز دوکتورونون مطینه. جریانی دوکتور ائدیم. دوکتور سسینی اوزاد اراق دئدی: عزیز خانیم. یانلیش ندیر؟ اونون ائله اول دن بئیین خسته لی یی وار.

کلانتری نین مأمورالارینا اوزومو چئویره رک دئدیم: بویورون! دوکتور تئلفون دادی... بو آغا تهمت ویریرلار.

آو قدر سرت دانیشدیم کی چیخیب گئتدیلر. البته بیلیردیم کی دوکتورون حریفی اولاً بیلمز لر. دوکتور

تهمت و افترا اوچون بئر مکتوب یازیب هم اوزون قورتاردی هم منی. یازدی خسته نین بئیین
 نوخوشلوقی واری ایدی. بوتون محله اهلی آلتین ایضالادیلار. من اوزوم ده ایضالادیم. او کی
 ایضالاری ییغیردی منیم ایضامی کی گوردو دندی بو ایضا دئییل بئر گولمه لی رسیم دیر. دندی
 آدیندا یاز، یازدیم. سونوندا خسته، یعنی خسته نین آری محکوم اولدی. چون خسته اولموشدی. همان
 گنجه یو خودا گوردوم کی بئر توتقون رنگ ده گۆزلوک ویریب، آغاج عصانان کور آداملارین مسیری نن
 گئدیره م. یو خودان آیلدیقدا اوز اوزومه فیکیرلش دیم کی شاید ده من یا دوکتور یانلیش بئر آیش
 گۆرموشوک.

خاطیره لر دفترچه م ده بو آر اوادین حاققیندا یازمیشام و او کی یو خودا اوز وئر ن ماجرالار، هامیسی
 اوز لرینی گۆستیرلر. سحر و اختیندا کی یو خولاردا، اذان و اختی هاوانین توتقون لوغوندا، اولولر باش
 قوغزاییرلار. او قادین، دفعه لرجه سحر چاغی یو خوما گلدی. دالینی منه چئوپره رک گئدیردی بئر پاس
 باسمیش بؤیوک قاپی یا ساری. قاپی باغلانیردی. من باش اوزاردیردیم کی بئر یول دا اولسا بیله سینی
 گۆره م. اما قادین گتتمیشدی.

بو گونلر وسوسه اولورام گۆزلوک لر حاققیندا نه ییغمیشام آرادان آپارام. او گنج قادین لاکیشی بیت
 کیمی بئنیمه دوشوب لر. سانکی بئر صندل قویوب اوتوروبلار منیم گۆزومون قاباغیندا و منتظیر دیلر
 کی گۆزلوک لرینی تحویل وئر م. او آروادین آری، بئر ایکی یول دا گلدی ماغازایا و باشینی قاباغا گتیره
 رک، گۆزون گۆزومه تکیب دندی: منیم خانیمی مین هئچ خسته لی یی یوخ ایدی. او دونیادا سنین
 اته بیندن یاپیشاجا یام!

صندل لرین اوستونده چوخلو مشتری لر منیم اوزبه اوزوم ده اوتوروبلار. نظریمه گلیر کی و اختی
 یئتیریب دیر چوخلی درگی لری و کتابلاری کی گۆزلوک دوزه لتمک حاققیندا دیر آرادان آپارام. لاپ
 یاخشی یولودا اودور کی تۆکم کوچه ده کی بؤیوک زبیل قابینا. زبیل قاپی لارین ایچی یئکه دی. چوخ
 یئکه. ائده بیل لم چئشیدلی گنجه لرده بو ایشی دوام ائده م. هر گنجه ایکی توربا قویارام سطیل لره و یا
 بئر گنجه، وانت کیرایه ائدیب هامی سینی بئر خارابالیقا بوشالدارام. یاخشی سی دا اودور کی بئر
 چرشنه سوری گنجه سی اونلاری یاندرام... اصلن اؤنمی یو خودور کی هانسی گنجه اولاً... تزلیک له

اونلاری آرادان آپاراجایام. نظریمه بو نئچه ایل لری اؤزومو مشغول ائتمی شم... بئرویتترین کیتاب و گۆزلوک. دوزدور کی بوتون کیتاب لاری و گۆزلوک لری ده یوخ ائله سم یئنه اؤلور منیم باشیمدان آل چکمه یه جک لر.. او اؤلور کی گۆزلوک لری نین کانونی نقطه لرین یانلیش حسابلمیشام و معالجه ائده ن دوکتورلارلا هئچ بئر علاقه سی یوخ دور.

سونامی

مینا دئدی: سونونوندا حیاتی می یازاجایام!

ساغ آینی یازماق شکلینده یوخاری توتدی و او جاسسی نن دئدی: بئر کامیل بیوگرافی!
پروانه کی یازیچی ایدی و بو گونلر مشهور اولموشدی دئدی: آخی سنین نه بین واریازاسان؟ سنین بئر
راحت یاشامین و ایدی. کامیونا مینیب سن؟ سوروجو بیله ن قاغزاییب؟ سن نه خلاف ائدیب سن که
خلق او چون ماراقلی اولاً؟

مینا دئدی: منیم حیاتی می دولو ایدی آلچاق او جالارینان.

نرگیز کی اوتاغی سوپوروردی سسلندی: مامان! پیریزیئرن دن چیخیب گئدیب دی پرسپکتیوه.
پروانه پیریزه باخدی کی او دئی ن کیمی یئریندن چیخمیشدی. دئدی: ای بابا! نییه بو قدر برک
چکیب سن؟

پروانه گتدی پیریزی یئرینه سالا کی نرگیز دئدی: بیله ن برق توتماسین!

پروانه پیریزی یئرینه سالدی و دئدی: نرگیز! بو قاریشقالاری دا سوپور... اوووف... نه برک جانلاری وار.
الکتریک سوپورگه بیرداها ایشله دی. نرگیز او جاسسی نن دئدی: هر یئری تئز توتورلار. تئزده
اؤلورلر... آ.

مینا دئدی: سوپورگه نی سسوندور... ونگ ونگ... منیم اعصابیم یوخدی. هر نه ده واریم ایدی گتدی.
اوندا پروانه دئییر سنین نه بین وار کی یازاسان.

نرگیز الکتریک سوپورگه نی گنچیرتدی و دئدی: خالا! او بوغو یوغون کیشی کیم ایدی کوروش عمی
نین مراسیمینده؟
- کیمی دئییر سن؟

- همان کی دئدی لاپ اون ایل بوندان قاباکی کیمی قالیب سان، هله بئر آزدا جوانلاشیب سان.
مینا بئر شئی ایتیره ن کیمی اولوب دؤره برینه باخدی و دئدی: اوووه.

پروانه دئدی: ایندی اونون حاققیندا یاز. سونرا قولاغینا دئدی: یازدیغین رومانین آدیندا قوی "اونون

بوغلاری "

نرگیز الکتريک سوپورگه نی یانديردی و او جاسسی نن دئدی: خالا گئديب سن پرسپکتیو لره!

مینا دئدی: نه دئیرسن؟ قولاغیم ائشید میر؟

نرگیز دئدی: هئش زاد... هئش زاد.

- نییه بئر سؤز دئدین.

- دئدیم پیریز گئچیب دی پرسپکتیوه.

- گئديب هارا؟

نرگیس قاه قاهینان گولدی و دئدی: پرسپکتیوه.

مینا دئدی: قانمیرام پیریز نه جور گئده بیلر پرسپکتیوه.

نرگیس هله گولوردی که پروانه ایشاره ائتدی مینا یا.

چوخ فیکیرلش مه. بو اتفاق لار دوشه ر. نه سایاق اولسادا بونلار صنعتکار دیلار. هونر عالمینده پیریزده

بعضی واخت لار گئده ر پرسپکتیوین ایچینه.

مینانین گؤزو ساتاشدی دووار دا کی تابلویا و دئدی: نرگیز! سن رسیم لرینده نه قدر آياق قایی

چکیرسن... آياق قایی لاران وورغونسان می؟

- بلی خالا! گؤروب سن آياق قایی لاردا بئر جوره آداملارین حیسی وار؟

مینا دئدی: خوش حالان کی دوینغولارینی رسمه چئویریر سن. سونرا پیچیلدا یاراق دئدی: منده بئر

عجیب حیس وار کی گرک یازام. او آغا کی نرگیز دئیر، من عاشیقی دئیيله م. اما احساس ائدیره م کی

اگر آدام عاشیق اولاً بیلمه سه، بو اؤزو ائله بئر پیس درد دی. بو لاپ پیس درد لردن بیری دی. ایستیره

م بونو یازام و چوخلی باشقا شی لری... مئلن.

پروانه دئدی: نظریمه گرک آدام هم مه شه واقعیتی یازمایا. گرک بئر جور یازاسان کی روسوا

اولمایاسان.

مینا آل آتدی آغیر سیرقالارینا و دئدی: من سئویره م کی اگر یازسام گرچه یی یازام. مثلن من بئر قادین

ایدیم ولی هئچ واخت... آدام چوخ شئی لری دئیہ بیلیمیر. ایستیره م گۆره م آدام او شئی لری کی ایستیر دئمه یه، یازا بیلر؟ قورخورام یازانمایام. بئر واخت کی دئییرسن، جوانلار بیلہ ن گولورلر. اگرده یازسان ملت بیلہ ن گولہ جک لر. بو آدامی اذیت ائدیر. من بیرمی ایل کوروشونان یاشامیشام آما او هئچ واخت منی... اینانا بیلیرسی نیز؟ او هئچ واخت...

الکتربیک سوپورگه ایشله میردی. نرگیز ایندی سوسموشدو. پروانه ده بئر سؤز دئمیردی.

مینا دئدی: منیم نظریمه، قادین لار چوخ راق ازیلیرلر. چون چوخ شئی لری دئمیرلر. هر واخت دوشونوره م کی بونلاری گرک یازام یوخودا گۆرورم کی قلمی مین جوهری قاتیشیب دی. بونلار منی اذیت ائدیر. شاید ده بیرگون هئچ زاد یازمادیم.

نرگیز دئدی: ائلی یه بیلر سن یازسان خالا. همین بونلاری کی دئییرسن، همن بونلاری. پروانه دئدی: قوی من بیلہ ن یازیم.

مینا دئدی: سن ائلی یه بیلمزسن. منیم درد لریم اؤزمه مخصوص دی. اؤنمی اولان منه بودور. نرگیز میزین توزون سلیردی و مینا دقت له تابلو لارا باخیردی کی بیردن بیره دوردی و دئدی: نرگیز! بو ماکت دی چکیب سن یا آدامدی؟

- سیزین فیکریزجه ندیر؟

- بیلیمیره م. گۆزلری نین اوستونده کی... آریب شکلینده کی کسمه... چوخ قشنگ اولوب. سانکی منیم دو یغومو چکیب سن.

آلین آتدی ساچلارینا و دئدی: من گرک بئر جور احساسیمی رسم ائده م و یا یازام و یا... بیلیمیره م. ایندی شاید چوخ بئواخت اولاً، بئواخت دا اولوبدور. بوتون حیاتیمی کوروشا صرف ائتدیم. پروانه دئدی: کوروش یاخشی کیشی ایدی. سنی هر یئرہ آپاردی. بو قدر سنه پول خش له دی. داهانه ایستیردین؟

مینا دئدی: منیم ایکنجی یاریم دئییلدی.

او بیرلشمه لحظه لری چوخ قیسا ایدی و گاهدان هئچ بئر واخت تاپانماسان. دونیانین قالانی بئر اویون

ایدی. منیم او لحظه م هئچ یوخ ایدی.

نرگیز توز آلان قوماشی سویون آلتینا توتدی. الینی یودی و دئدی: او مدینه فاضیله دیر خالا. اگر ایکنجی پارچان تاپسان دونیانین بئر دادی قالمار. وای... بئر واخت کی تاپانمیرسان اوزون اودا سویا ویریرسان و همن دونیانی ایره لی آپاریر. مینا دئدی: بعضی آنلار گرک آدام بو دویغویا دالا کی هرزادا چاتیب دیر. بیلیرسن نه دئییره م نه تکجه فیزیکی... آدام فیکرأئده...

ایندی مینا اوتورموشدو سندلین اوستونده. من بیلیره م ائلی یه بیلمه رم یازام. آما بو فیکیر بیله می اوزوری. بو فیکیر کی اینسان دردلری له گئدیر تورپاغین آلتینا منی اوزوری. پروانه گئتدی موتباغا. ایکی بارداق چای بوشالتدی و دئدی: دا بونلاری قورتار. بو آیش لر دونیادا اوز وئرہ ن آیش لرین قاباغیندا بئر شئی دئییل. ایندی عراق دا... بئر مقاله او خودوم، حامیله قادین لار سرطان توتوموش اوشاقلار دوغور لار عینن هیولا کیمی. کیم ایستیر جاواب وئرہ، اونداسن هله ایکنجی یاریمی نین دالیندا سان؟ اودا سن یاش دا بئر آدام... بئر یئرده دئمه گولر لر. مینا او جاسسی نن دئدی: بویور بی یوم!

پروانه دئدی: سن ائله دوشونورسن کی کامیل بئر قادین آیدین؟ من بئر یول کوروشونان دانیشدیم. سنین سماجت لرین اونون عصب لرینی پوزوردی. سن اونون دالیجا دیدین کی نه جور اولمالی دی اوز سؤزون یئریده سن. بیلیرسن او قدر سؤزون اوستونده دایانیردین کی آخیردا او قبول ائدیردی. داها سنه حؤوصله سی یوخ ایدی. حؤوصله سی یوخ ایدی سنله بحث ائده. هئش ایندی یه جان فیکیرله شیب سن کی نییه اوزوندن آل چکدی؟ اوبیلیردی قانی نین یاغی چوخ دور. قانی نین شکری ده... بئر تهر ساکیت اینتچار... اوزونو بورا خدی.

مینا گئتدی آدام بویوندا اولان اینانین قاباغینا. سیرقاسینی قولاغیندان چیخارتدی و دئدی: معلوم دی سنله چوخ راحت ایدی.

پروانه دئدی: احتیاجی یوخ ایدی او، او سؤزلری دئیہ، بیز گؤرور دوق.

- آما سن دئدین سنله دانیشیبدی

نرگیز دئدی: من کی سیزی هم مه شه شاد و شن گؤروردوم. سیز آداملار قوجالیدیقا فیکر آندیر سیز هر زادی اودوزوب سوز. حتتا خوش آنلاریزدا سس کوو سوزدور. خالا! آلبومونو من گؤردوم... چین اولکه سی... ونیز... ایتالیا... هم مه شه گولوش دوداقیندا دی. مگر اولارمی آدام هم مه شه ادا چیخارتمیش اولاً. اودا سیز؟

تر بولاغ کیمی مینانین اوز گؤزوندن یاغیردی. سیله جک له اوزونو قورولادی و دئدی: قادین لار چوخ تئزیالیز قالیرلار.

نرگیز دئدی: کیشی لرده چوخ تئز اولورلر. کوروش عمی نی من چوخ ایستردیم. بئینین ده بؤیوک دوشونجه لر وار ایدی. سئوه ردی کی داغا گئتسین. بئر دؤوره انقلابی ایدی. اما سیز هئش واخت اونونلا داغا گتتمز دیز.

مینا دئدی: هر زمان کی کیشی لرانقلابی اولماق دالیجا گنده رلر، یقین بیل کی ایستر لر بئر پارا سورون لاری بویون لاریندان آتسین لار. من دؤولت مأمورویدم، اودا قورخوردی ائوین و اوشاقلارین بئر پارا مسئولیت لرین بویونونلا... اوشاق، آرواد و کیشی نین دی. کیشی هامیسینی تاپشیریر آروادا. سورا گئدیر اؤز ایسته دیک لری نین دالیجا.. قادین لار قالیرلار و اوشاقلار. هی یو، هی پیشیر، هی نیگران قال... بئر عؤمور...

پروانه دئدی: من گؤروردوم کی کوروش، ائوین توزون آلیب یاردیم انده ردی.

مینا دئدی: یئته رداها... هر زادی ویریردی بئر بیرینه سورا توزون آلیردی. او قدر او کیشی ندیر، چه گور ادا ن آجیغیم گلیردی کی شکلین ده ویرمیشدی دووارا... بو کیشی نین منفی انرژى سی واردی... داها او دؤوره لر قورتولوب کی بیرى گئدیردی چه گورا اولوردی... قورتولوب دی. بئر سیرالار اوتوروب دونیانین سرنوشتینه طرح تۆکورلر. قالان آداملار دا قاریشقا کیمی دیلر. قاریشقالاری گؤروب سن ییغیشارلار قاب یویان سینکین دؤوره سینه و بئر دقیقه سو تۆکرکن گنده رلر قویویا... دنیا بوجور اولوب دی.

سورا اوزون توتوب پروانه یه دئدی: سن ده یاخشی دی هئش زاد یازمایاسان. سنین تای لاریندیلا کی الکی کاغاذ قره لی بیرلر. بو کاغاذ قره له مه بین بئر اوزو قره له مه بی ن هئش فرقی یوخ دی.

مینا مانتوسونا ساری گتدی. مانتوسونو گئییب الوداع دئمه میش یولا دوشدو.

نرگیز الکتريک سوپورگه نین سیمینی ییغیشدیر دی و دئدی: نه بئر پیس دوشونجه دی کی آدمی قاریشقایا اوخشاداسان کی قویویا گتدیر.

پروانه دئدی: هم مه شه توقوعو چوخ ایدی و حساس ایدی. بو سؤزلری بو گونه جان منه دئمه می شدی. اولارمی یعنی؟ اوتوز ایل بیری نن یاشایاسان... حتمن اوزو اونا اوز چئوپریب دی. اورتا او کول دا بیرینه بئر عاشیق اولموشدی. هله او ماجرانین دالیجا دیر. دالیندا توتدو اما تاپانمادی. قادین لار بو جور عشقه ایلی شیرلر. کیشی لری ایدان چیخاردار لار اما قادین لار ایلیشیدیلر آل چکمز لر. منیم باجیم او گیر وئره ن لردن ایدی. اصلن قویو، قاریشقا و بو جور شئی لره فیکیرلش مه. بو قدر آدم بئر بیرلری ایله یاشاییرلار. کوروش بیله سینه ن چوخ یولا گلیردی اما او چوخ ناز اندیردی... دئییر منله دوز دئییل دین، اول دئمه لی یم کی کوروش منه بئر سؤز دئمه می شدی سونرادا، بوتون آدمالارین بئر سیرلاری اولار. اصلن سیر سیز آدم... همن سیرلاردیلر کی آدمی عشق کیمی قورخویا و چابالاماغا سالیرلار. نرگیز دئدی: مامان! سیر، یالانلا فرق ائده ر.

پروانه الکتريک سوپورگه نی قویدو انبارا و دئدی: منجه چوخ فرق ائتمز.

نرگیز گتدی دوندورو جونون کنارینا. بؤیوک بئر آلما گؤتوردی. آلمانی دیشله یه رک دئدی: شاید ده سورون لاری چوخ جیدی ایدی. شاید ده خالا دوز دئییه، آدمالارین چوخ نقشی یوخدور. گاهدان قاریشقالار کیمی بؤیوک سونامی لره قوربان گتدیرلر. آلمانین چؤپونو آدی قاب یویان سینکه. گؤزو دوشدو نارین قاریشقالارا کی قاریز قابیغی نین دؤوره سینه ییغیشمیشدی لار. دقت له اونلارا باخدی. اونلاریندا گؤره سن می اینسانلار کیمی حیس لری واردی؟ شاید ده بو آن بیله لرینه اوزه ل بئر لحظه دی و بئر - بئر لری له دانیشیرلار، بحث اندیرلر و فیکر اندیلر کی بئر غنیمت صاحیبی اولوبلار و اوندا بیردن بیره او ائده بیلر بئر سونامی کیمی یا اتم بمی کیمی باشلارینا یاغا. شیرین سویون آچدی. و قاریشقالارین هامی سی تزلیک له یومورلانیب گتدیلر قویویا.

موبلون اوستونده اؤتوردو ونظرینه ائله گلدی کی برک بئر ایشیق اوز گؤزونه توخونور. هالین پرده سی نی کی ییغیشمیشدی، آچدی. سالون آز چواخ قارانلیق اولموشدی. دیل دوداغی نین آلتیندا دئدی:

سونامی

دوغرودان کی ژاپونون سونامی سی چوخ رحم سیزایدی!

من ینددی دنه گۆتورورم

آرواد دئدی: من ایکی دنه گۆتورورم.

سونرا سوروشدو: مونا سیتی ندر؟

کیشی دئدی: قارداشیمین جبهه ده شهید اولماسی نین ایل دؤنومو دور.

آرواد بئر نچه آن شوبه ن شیرنی نین جعبه سینه باخیب دئدی: بیر دنه گۆتورورم. فاته سین ده او خویورام.

کیشی ایصرار ائتدی: ایکی دنه گۆتورون.

تیخمیر بئر کیشی کی میزین دالیندا اوتورموشدو، ایکی آینی شیرنی جعبه سینه ساری آپاریب دئدی: "من ینددی دنه گۆتورورم.

کیشی دئدی: ائله گۆتور اؤزگه لره ده ینتیره.

تیخمیر کیشی دئدی: من صوبحانه ینمه میسه م.

اوجا سسی نین گولدی. ایکی الینه ن سگگیز دنه شیرنی گۆتوردو. کیشی گئتدی او بیرسی میزترین باشینا و اونلار کی سوروشوردولار نه یاخشی دئییردی: شهید قارداشیمین ایل دؤنومو دی. بیرمی یاشی وار ایدی.... جبهه ده.

بیری دئدی: قاباقلار خورما وئر ردیلر، ایندی داها شیرنی وئریرلر. بیری دئدی: منیم خورما دان پیس خاطره م وار. هله ده کی خورما گۆره رم، اوره بیم تیتیره ر.

کیشی شیرنی نی آپاردی او بیری میزه ساری.

بیری دئدی، نچه گون ایدی یوخ آیدین؟ سوقت دیر؟ کیشی دئدی: یوخ. گئتمیشدیم ویلايته. قارداشیمین ایل دؤنومویدی.

همان کیشی چایچی یا ایشاره ائدیب دئدی: هی مرادخان! بئر چای گۆتور گتیر!

شیرنی قورتولموشدو. کیشی بوش جعبه نی آپاردی اوتاقینا و قویدو میزین اوستونه. دیل دوداق آلتیندا بئر فاته او خودو. اوتوردو غویتردن اوشاقلاری گۆروردی کی هامی چایچی دان ایستیردیلر چای گتیره.

بئر سس قولاغینا دوشور:
- شیرنی چایی نان لاپ یاپیشیری!

ياراديجيلىق

شهر روز هونر اؤيره نجى سىدى. او ياراديجيلىقا مشهور دو. تويوغون بوينونون سومويو نن، اؤزونه بويون آسما دوزه لدير. اونلارى نارين پارچا لارى بؤلور. صيقل وئرير وسونرا اورتالاريندان بئر يوغون ايپ گئچيردير. او نئچه دنه توبوق بويونو دا آسيبىدى چانتاسى نين بندينه. او بئر سوره دير پيس پيسلى ييغىرى. ايسستير آداخلى سينا بويون باغى دوزه لده. اونونلا بئر كيلاس دا اولانلار فيكر ائديرلر كى او كيلاسن آن ياراديجى اؤيره نجى سى دير.

سن ائلی یہ بیلمزسن نہ جور ایستہ دین عکیز سالاسان

مانیتورون دالیندا اوتورموشدو. او جا و اعتراض لی سسی نن دئدی: مامان! سن عکیز لریمی ائله سالیب سان کی چیوزہ لریم بللی دی.

توخونما شالوارا کی توتقون بئر رنگی و ارایدی و اوتاقین کنارینا دوشموشدو ایشاره ائندی و دئدی: سوراسی دا سن آلاہ گؤروسن... گئدیب منہ قرہ شالوار آلیب اؤزونه ده نارینجی سینی و قیرمیزی فرش اؤرتویو.

قادین گلدی قیزین یانیندا دوردو و دئدی: ائلی یہ بیلرسن عکیز لرین سیلہ سن.

- هر نه عکیز کی سن مندن سالیسان یا قارانلیقدی یا... بو عکیزی گؤرورسن، دوواری بؤیوک سالیب سان، منیم باشیمی کیچیک. بیلرسن بو عکیزین معناسی ندیر؟

قادین بئر نئچه آن گؤزلرینی یومدو و حوصلہ سیزلیک له دئدی: بو نیشانه لراوندان اؤتوردو کی بئر سیرا آداملار ایستیرلر هونرله بئر شئی لره ایشاره ائده لر، من کی ایستہ مه میشم هونر خرجه وئرہ م و بئر شئی لری او واسیطه له گؤسته رم. بو عکیز تصادوف اوزره بئله دوشوب دی. منیم منظوروم یوخ ایدی. قادین راحت بئر صندلین اوستونده اوتوردو. سونرا دئدی: منیم منظوروم یوخ ایدی.

- مامان سن بو گونلر منی سری بیرسن!

- هئچ ده بو جور دئیل.

- بونا باخ! نییہ اوزومون یاریسینی سالماییب سان؟

قادین قیزین کناریندا دوردو. عکیز لرین بیرینی گؤرسه تدی و دئدی: بو بیر کی یاخشی دوشوب دی.

- اونو اؤزوم تنظیم ائله دیم.

قادین دئدی: من سندن بو قدر عکیز سالمیشام. بودی ها بو یاخشی دوشوب دی.

- امینم کی بودا ائله شانسا یاخشی دوشوب دی.

قیز کی بئله سینہ حیرص چکیددی دئدی: اصلن حقین یوخدی داها مندن عکیز سالاسان. اصلن

حقین یو خدو دوربونه آل ویراسان.

قادین حیرصلی لحن ایله دئدی: من هر جور اوره ییم ایسته سه عکیز سالاجام. دوربون ده اؤزومون دور. پولون اؤزوم وئرمیشه م

قیز مانیتورون دالیندان دورود. کامپیوتری سؤندوردو.

قادین اوجا سسی نن دئدی: نییه به گئچیرتدین؟

- اوره ییم ایستیر. قادین دئدی: اودوربون و مانیتور دا منیم اؤزومون دور. هر جور گؤیلوم ایسته سه عکیز سالاجایم. بوندان سونرا دا اؤزون، اؤزه ن شالوار آلاسان.

قیز دئدی: من دوربونون پولونو سنه قایتاریرام.

قادین دئدی: من ساتماق فیکرینده دئیله م.

قیز گئتدی چاتاسینا ساری و نئچه دنه اسکناس ایچینده ن چیخارتدی و دئدی: گل هله بونو ساخلا. قادین اسکناس لاری آتدی.

- دئدیم کی دوربونومو ساتمیرام.

او واخت کی کیشی اوتاقا گیردی هر ایکسی ده سوسدولار. قادین دوردو گئتدی آینانین قاباغینا.

گؤزونون آلتینا آل چکدی. دوداقلی آلتیندا دئدی: نه قدر گؤزومون آلتی...

کیشی دئدی: قارداشیم هم مه شه آتما دئییه ردی کی هر نه منیم تحصیلیم اوچون خش لی ییب سن سنه قایتاراجایم. هر واخت آتامان ساواشاردی بونو دئییه ردی.

قادین گئتدی موتباغا. یویولمامیش قاب لارا بئر نظر سالدی و دئدی: گرک هره میز، ایشین بئر گوشه سیندن یاپیشاق. بوتون آیش لر منیم بوینوما دیر.

قیز گئتدی راحتی قره شالوارینی چکمه جه دن چیخاریب آتاسینا گؤستردی و دئدی: با با! باخ! منه

گئدیب قره سین آلیب اؤزونه...

قادین دئدی: تصاوفن بو قره هم راحت دیر هم باها... ایسته رسن دییشه ک؟! کیشی اسکناس لاری

توپارلادی و اوزون قیزا چئویریب دئدی: گل! گل بونلاری قوی چانتان!

قیز جاواب وئرمه دی. اوتوردو صندل ده. عکاسی صنعتینه مربوط اولان کیتابی آچدی قاباغینا. نئچه دقیقه سورا دوردی...

آیاق قایی کمودونون قاباغیندا اوتورموشدو و آناسی نین آیاق قایی لارینی بوویوردی.

تیکانلی مفتیل لرین اوتاییندا

او جمعیت کی تیکانلی مفتیل لره هجوم گتیریب لر ایستیرلر گله لر بو تایا. بئر قادین کی ایکی آلی ایشاره ائده رک قاغزاق دی، بللی دئییل هارا یا ایشاره ائدیر. قیز اوشاقلاری تیکانلی مفتیل لر دن اوزاق دا دوروب لار. چوخ احتمال لا کامرا یا باخیرلار. جمعیتین چوخونون چینینده چانتا واردی. جمعیتین ازدحامی گوستریر کی تیکانلی مفتیل لرین بو طرفینده دوروم لاری یاخشی دیر... بیز تیکانلی مفتیل لرین بو طرفینده دوروموشوق. اوندایا کی جمعیتین هجومو چوخالیر، تانک لاری میزی گتیریب یاخیندا ساخلاییریق. خط نیشان چکیریک کی گلمه یه لر تیکانلی مفتیل لرین بو یانینا.

گوزوموز جمعیت ده دی کی چابالماقدادیلار. اوشاقلار آغیرلار، کیشی لر سانکی هله ده یاشاییشین سوروما بویونلاریندادیر، مرتب قدم وورورلار و سیگار چکیرلر. چوخ احتمال لا فیکیرله شیرلر کیشی لیک گوره و لری اوندادیر کی نه جور گنجسین لر

بو طرفه. گاهدان خلقین چیغیر باغیر و باسان باسان لحظه لرینده، بالا بئر آل انبورو جیب لریندن چیخاریب، تیکانلی مفتیل لری آل لش دیریرلر. او واخت کی تیکانلی مفتیل لر ازیلیرلر یا کسلیرلر، او جا سسله اعلام ائدیریک: مفتیل لرین او طرفینده کی آداملاردان تقاضا اولونور تیکانلی مفتیل لره یاخینلاشما یالار.

بئر نئجه آن سونرا لاپ او جا سس له اعلان ائدیریک: بو یئرلر گیزی کامرا لارلا کنترل اولور. بوندان بئله، هر گون گلیب یاپیشیرلر تیکانلی مفتیل لره. گاهدان چالیشیرلار صؤحبت آچالار او اوزدن ده تانک لری میزدان دیشاری چیخمیریق. اگر ده بئر سیرا سبب لره گوره محوطه یه گلیریک، گونش گوزلولویو ویریب قاش قاباغیمیزی ساللاییریق کی یاخینلاشما یالار. گاه گولومسویورلر و فیکر ائدیرلر تیکانلی مفتیل لرین آچاری بیزده دیر. بو واخت لاردا آددیم لاری میزی مؤحکم آتیریق و جمعیته گوز آغار دیریق.

تانک لاری میزا قایدیریق و خبر کانال لارینی چالیشدیریریق کی گوره ک اوتایدا نه خبر واردی. دونیانین هر یئرینده کی خبرلر سوریه نین جنگ ده دیدرگین دوشه ن آداملاریندان صؤحبت ائدیرلر. دونیا شاید نیگران دیر، اجتماعی کانال لارین چوخو فقط جنگ دن یازیرلار: اولدولر... اولدولر... حمله

ائتدیلر... هجوم گتیردیلر... احتمال لا بو نیشان وئریر کی هر یئرده جنگ دیر و بیز گرک چو خدا
 تیکانلی مفتیل لرین اوتای بوتایین دان نیگران قالمایق.
 بو گون بیرلشمیش دوولت لر سازمانی طرفیندن چادیر پایلیب لار. جمعیتین ایندی قوماش دان
 ائولری واردی. اللرینه بالاجا بشقاب گؤتوروب، یئمک آماق اوچون سیرایا گیریپ لر.
 خبری کانال لاردا یازیلیب کی بو گون هالیوود آرتیستی آنجلا جولی یاغیش آلتیندا، سوریه نین
 دیدرگین دوشن لری له گؤروش ائدیپ دیر... قارا پالتار و ساده ساچلاری لا کی تۆکوب دالینا. بو گؤزه
 ل لیک و ساده لیک احتمال لا بیزه بونو دئییر کی باتی دا کی اینسانلار یاخشی آداملار دیلار و محاریه ده
 آلری یوخدور. اؤزه ل لیک له کی گؤرورک آنجلا جولی لئچک اؤرته رک مانتو گئییب دی. دوزدور کی
 ایندی آواره لرین شهرتی بیزدن چوخ دور آما بیزیم سیغینا جاغیمیزین دورومو اونلاردان یاخشی دیر.
 بونو دا دئییم کی من هئچ واخت آنجلا جولی نی دیده رگین دوشن لرین آراسیندا گؤرمه میشه م. بو آن
 دا گؤرورم ایکی اوچ یاشیندا بئر اوشاق دادیر کی زورونان باشینی سوخور تیکانلی مفتیل لره. او شاق
 تیکانلی مفتیل لرین آراسیندا گیره دوشور و داد تپیر. بیز گؤره ویمیز اساسیندا هئچ بئر اینسانی یاردیم
 ائده نمیریق. جمعیت اینیلدیلر. تانک لاریمیزی ایره لی آپاریریق... بو اوشاق گونلر تیکانلی مفتیل لر
 آراسیندا دادد تپیر آغلایش سسی بیزی اینجیدیر و بیزیم اکیپ ناچارچی لیق اوزره منطقه نی بوراخیر
 گئدیر تا آیری قیسمتده مستقر اولسون. بوتون عکیزلر ایچره، بو اوشاقین عکیزینی گؤرورم.
 او واخت کی کانتینر ایچینده بیق، سایبری فزاسی نان شَهَر و دونیانان ایلگی ده بیق. بو کی سوریه لی
 پناهنده لر اؤز بدن لری نین اعضاسینی دنیا قیمت لری نین او چدن بیرینه ساتیرلار. بئر بؤیره بین
 قیمتی تورکیه ده اون مین دولارا یئتیریب. عراق دا قیمتی مین دولارا و لبنان لا سوریه ده اوچ مین
 دولارا و قرنیه نین قیمتی بعضی مورید لرده یئددی مین بئش یوز دولارا یئتیریب.
 بو گون هفته نین سونودی. بیز تئزلیک له تیکانلی مفتیل لری بوراخیب شهره قایتمالی اولاجاییق.
 طیاره نین پیلله لریندن کی ائتیریق، یوخو آرامیش له بیرگه منی چولقالیری. او آرامیش کی جنگ سیز
 بئر دونیادان سو ایچیر. او واخت کی بالاجا آپارتمانیمایا یئتیریره م، پرده لر چکیلیدی. هئچ بئر ایشیق
 ایچری ویرمیر و بو سببدن چوخ راضی یام. گونده لیک گزارش لری و نوت لاری میزیمین اوستونه

قویورام. موبلون اوستونده اوزانیرام.

بئر سس بئینیم ده دئییر کی آرام بئریاشایش جریان دا دیر و من گرک هئش زادین نیگرانی اولمایام. ائده بیل لم موبلون اوستونده اوزانام و او سس لری کی اطرافیمدان گلیری قولاق آسام. کولرین اِهمال سسی کی یای لاری بیله مه آرامیش وئریر. باشیمین اوستونده کی چیراغی سؤندورورم. ناهار میزی نین اوستونده کی چیراغ یانیری. معناسیز کؤلگه لر دووارین اوستونو اؤرتوپدی. نقاشی تابلوسو کی دوورا وورولوب دی دولودور رنگی نن. بئر شکیل لر بئینیمی مشغول ائدیرلر اما نَدیلر اؤزوم ده بیلیمیر. سانکی بالیق دیلار. چوخلو دقیقه لر تابلویا باخیرام. کولرین سسینه قولاق آساراق اؤ اؤزومه فیکیر له شیرم کی احتمال لا بو جنگین بیزله ایلگی سی یوخدور....

موبایلیمی باغلائییرام. گؤزومو یومورام. کؤلگه لر مفتیل لی تیکانلاردیلار و بئر قادین کی ایکی آلی ایشاره ائده رک قاغزاق دی، بئر یئرہ خطاب ائدیر!

کیچیک دسته گول

قادین لار بیله سینی دؤوره له میشدیلر. ناز گول اینجه بئل ایدی و هی گولوردی.
آنا جان دئدی: او اوغلان یاخشی دیر ناز گول، سن گرک اره گنده سن.
بی بی دئدی: ناز گوله خوش گنچیر، اودور کی قویروق تله یه وئرمیر.
آنا گوله رک دئدی: ناز گول اؤز باشینا دئییل کی.
ناز گول عوضین آچسین دئییه دئدی: مگر سیزین بوینوزا مینمیشه م؟
آنا جان دئدی: دا گرک گنده سن، ناز گول!
ناز گول دئدی: گنده رم، اما دوولت مأمورونا...
بی بی دئدی: اوووه، آی باشی بئر معاشین وار، یاخشی دی دا.
ناز گول گیلایه له دئدی: سؤز آلیق معاشیندا دئییل.
آنا دئدی: یاشین کی گتدی یوخاری، قاپی قونشوهره بئر سؤز دئییه جک. سندن سورا ایکی باجین دا
وار کی گرک گنده لر...
ناز گول دئدی: یاخشی، اونلار گتسین لر دا.
آنا میتدانا راق دئدی: سن گنت مه بینجه اولماز.
ناز گول دئدی: دؤولت مأموری منیم دردیمه دیمز. بیرری اولاً کی صوبح گنده آخشام گله. من گرک بئر
بوغو یوغون آدامین آروادی اولام کی آزاد شغلی واردی...
بی بی سوروشدو: پس ایستیرسن کی بوغو یوغون اولاً؟
ناز گول جاواب وئردی: یوخ! جری بحثیم بوغ دا دئییل.
آنا جان دوا دقنی نین آلتیندا دئدی: ناز گول!
ناز گول دئدی: اوره ییم گرک هم مه شه آسه کی، ایندی آچاری قاپی یا سالاجاق دی، یوخسا... هر آن
مومکون دی او بالاجا دسته گولو سویا وئره م..
بونو کی دئدی اؤزو گیزلین گولدی، سونرا دا اوجادان گولدی.

آنا ایتی بئر لحن ایله دئدی: چوخ اوزله نیب سن ناز گول.

آنا جان اوره یی یاناراق دئدی: منه چکیب دیر. منده ائله بوجور ای دیدیم. اؤز الیم ده دئییل دی.

ناز گول سئوینیردی کی بؤیوک آناسی بیله سینی باشا دوشوری. او اوچ یول رسمی اره گئتمیشدی.

شهرین تانینمیش سیمالیندن ایدی.

آنا جان دئدی: او اؤزونو کنترل ائدیر. منیم کی عقلیمه یئتیرمیردی.

سونرا ناز گوله افسوس لا باخیب دئدی: منیم ارلریمین هامیسی دوولت مأمورویدولار. تکجه او سوندا

کی...

بی بی دئدی: اولسون دا یاخشی، اختارریق ناز گوله بئر بوغو یوغون تاپاریق. آنا جان ناز گوله باخدی و او

نا بئر گؤز اتاراق قولاغینا دئدی: هله بئر نئچه ایل واختین واردی.

ناز گول ده بؤیوک آناسینا بئر گؤز آتیب دئدی: چوخ سئوینیرم کی آنا جان منی آنلاییری.

آنا درین دن بئر نفس چکیب و اوزگون حالدا دئدی: بودا بیزیم شانسی میزدان ایدی کی آنامیز هامینی

درک ائدیردی.

آنا جان گولومسه یه رک ناز گولون قولاق لارینا باخیب تومدو.

بللی دئییل دی نه یه فیکیرله شیردی.

دۇردونجو آكواريوم

ايكى تيمساح حووضون كناريندايدى. تيمساح لارين بيري نين آغزى ياريمچىلىق آچىق ايدى. نئچه نفر دئديلر: مجسمه دى. تورون دانيشماني دئدى: مجسمه دئيبيل. كيشى لارين بيري داش آتدى. تيمساح نئچه لحظه ترپندى آما آغزى هله آچىق ايدى. بئراورتا ياشلى كيشى دئدى: من كى فيكر ائله ميره م. بو آيش ده حوققا وار. تورون دانيشماني دئدى: هئچ بئر حوققا يوخدى. آغزى آچىق ياتيبدى. فلامينگو لار و طاووس لار هر يئر ده گؤرسه نيرديلر. قادين لاردان بيري دئدى: بو طاووس جمعيته دال چئويريب دى. ائله يه بيلميره م بيله سيندن فتوراف گؤتورم. كيشى لردن بيري دئدى: عجيبه بئر باغ وحش دى! حيوانلارى چوخ لجباز ديلار. بئر قيز اوشاقى آناسى نين مانتوسونو چكدى: مامان! بوردان خوشوم گلدير. قايداق ائوه. قادين دئدى: سن كى آكواريوم سئوه ردين. باليق لار لا دولو بئر آكواريوم. تابلو لار جمعيته يول گؤستير ديلر. گيرديلر بئر يئر ده كى نموو ايبي هر يئرى بوروموشدو. تورون دانيشماني قاباقجا گيردى نازيك بئر دالانا كى دؤوره سى آكواريوم ايدى. گور بئر ايشيق آكواريوم لاردان ديشارى ويريردى. نئچه نفر كى قاباقد ايديلار قور خارق قايتديلار. تورون دانيشماني دئدى: آغالار! خانيم لار! سيز ايسته مير سيز آكواريومو گؤره سيز؟ قادين لارين بيري كى بئر قيز جىغازين آليندن بئر ياپيشميشدى او جا سسله دئدى: من ايسته ميره م آكواريومو گؤره م. ايسته ميره م. پئشمان اولدم. ايشاره ائدى جمعيته و دئدى: گئتمه بين اورا. تورون دانيشماني دئدى: سيز بيليت پول لاريني وئريب سيز. بيز قاباقدان برنامه تؤكموشوق. قادين دئدى: سيز برنامه تؤكوب سوز كى... چيغيردى: من بيليط پولومو باغيشلاديم. قايتماق ايستيره م. تورون دانيشماني جمعيتين سس كووونه باخماي اراق، آكواريوما ايشاره ائده رك دئدى: او نيشانه لردن كى گؤستير اسكار لار يوموتدا ماغا حاضير ديلار بو دو كى درين بئر حفره يوموتالارينا

دوزە لدە رلر. ھەم ارکک و ھەم دىشى بالىق لار بو ايشى گۇرە رلر. اونلار ھەر ايكىسى ائودن صاحب اولماق دا اورتاق لىق لا چالیشارلار و اوشاقلاری بۇيودمک و اونلاردان حمايت ائتمک ھەر ايكىسى نین بوينا دى. اونلارین ھجوم ائتمک روحيە لری يومورتدماق زامانى و اوشاقلاری بۇيودە ن چاغ لار، چوخالار. اورتا ياشلى كىشى دئدى: بولاف لار نە دى خانيم؟ سيز مگر بالىق گۇرورسوز؟

گنج بئر اوغلان دئدى: اوتيمساحى گۇررکن گرک آنلايارديق.

اورتا ياشلى كىشى قاه قاه لا گولدى و دئدى: آداملاری گۇتوروب قويوب لار آكواريوما...

گولمک سسى داھا اوجالدى و دئدى: مزە سى اوردادى كى بيلە لرینە اكسيژن دە وصل ائلى ييب لر.

اوزون توتوب جمعيتە دئدى: بو جور دە اولاجاق ھا. بئر واخت گۇرورسن ھامى ميز گئتديک سويون

آلتينا، جاھاز لا بيزە يئمک وئرپرلر. شايد دە پيس اولمايا.

اوشاقلارين بيري دئدى: مامان! او آغا بالىق اولوب دور؟

سس کوو چوخالميشدى. بئر اوشاقين آغلاماق سسى نئچە آن قولغا گلدى. جماعتين چوخو

چيخيش قاپيسيني آختايرديلار. بئر تابلو اونلارا ايكينجى سالونو گۇستريردى.. كىشى لرین بيري

چيغيردى:

- آغا بو نە دوروم دى؟ من گنديرم شيكايتە.

نئچە نفر بيريرلری نین کناريندا دورموشدولار. بيري دئدى: من دولفين تورونون تئلفونو بيليره م.

ايندى زنگ ائلى يە رم. بئر كىشى كى قيرمیزی بولوز گئيميشدى، و چينينده بئر دوربون آسيلي ايدى،

حئيران لىق لا جماعتى ايزليردى.

تورون دانيشمانى دئدى: خانيم لار! آغالار! موبالى نيزى سۇندورون... دالغالار بونلاری اذيت ائده رلر.

كىشى لرین بيري كى باشيندا قارا پاپاق وارايدى دئدى: چوخ ماراقلی دير... تورون پروقيرام لاری گرک

ھيجانلى اولاً. سيز تگجە سئويرسيز كى ھەم مە شە گولە سيز، بودا تورون ايلنجە لى پيروقيرام لاريندان

بيري دير.

تورون دانيشمانى دئدى: نئجە كى آغا بويوردولار اوجوردى.. برنامە ميز بئر تھر دى كى گلن ايل يايذا

دا...

قادين لاردان بيري دئدى: خانيم دوز دئيبير لر... بيزده اول ده... يئنه ايلك يئر كي زنگ ائلى بيريك بو دولفين تورودى.

خلق ايندى دورموشدور آكواريومون اوز به اوزونده. بيرينجى آكواريوم دا بئر قادين قارا دالغيچ پالتارى نان و گورونمه ين بئر گولوش له اوتورموشدو جمعيتنه باخيردى. ايکينجى آكواريوم دا بئر كيشى يارى آغارميش توک لريله اوتورموشدو. بوتون آكواريوم دا بئر كيشى يا قادين دالغيچ پالتارىلا گوزون تيكميشدى خلقه.

دانيشمان قادين دئدى: بونلار او دالغيچ لارايدلار كي كي ايستيرديلر...

سونرا اوجا سسى نن دئدى: خانيم لار و آغالار! تلسمه بين. ايدين وئرين عكيز گوتوره ك. اونلار كي ايستيرلر عكيز گوتورسون لر.

خلق هله قورخونج حالدا اونا باخيرديلار..

او كيشى كي قيرمىزى بولوز گئيميشدى دوربونون تنظيم ائيدردى.

قادين دانيشمان دئدى: سيزلردن شكيل گوتورو روک، سورا اگر ايسته ديز عكيزلريزى بيزدن ايسته يه بيلر سيز.

قيرمىزى بولوزلى كيشى گنج بئر قيزا دئدى: پيليز.

قيز تبسسوم لا دوربونون قاباغيندا دوردو.

خلق اول كؤنول سوزلوک له سونرا رضایت له عكيز ساليرديلار.

قيرمىزى بولوزلو كيشى، اورتاياشلى بئر خانىما دئدى: مادام.

قادين بوى بوخونون صافاتدى و گولوش له دوردو دوربونون قاباغيندا.

قيرمىزى بولوزلو كيشى تلاش دايدى. چوخ چكمه دن شكيل لر حاضيرا ولدولار.

تورون دانيشمانى دئدى: كيمسه شكيل ايسترسه گرک تكليف ائده.

قيرمىزى بولوزلو كيشى شكيل لرى دسته نن گوروش ائده ن لره وئيردى.

قادين لاردان بيري سوروشدو: دنه سى نئچه؟
- آلتى مين تومن.

همان قادين دئدى: من هاچان دئديم كى بو قَدَر بيله مدَن عكيز گۆتورون؟
قادين لاردان بيري دئدى: سئچمه ييزه قاليب. هانسين سئويرسن اونو سئچ.
جمعيت او قَدَر عكيزله كى اللرينده ايدى گيجه لميشديلر. اوشاق لار ايصرار ائديرديلر كى عكيز لرین
هاميسيني گۆتوره لر.

كيشى لرین بيري داد تپدى: نه خبردى؟
قادين لارين بيري دئدى: اوتوز دنه عكيز گۆتوروب، آدامين اوزوندىن گلمير بئر ايكي دنه گۆتوره.
- نيه اوزوندىن گلمير؟

جمعيت سس كوو دن دوشموشدولر. دووار دا كى عكيزلره باخيب بئر بئر لرینه گۆستره رك
دانيشيرديلار.

قادين لاردان بيري دئدى: عكيز لرى ياخين دان ساليب. من كى او قَدَر كۆك دئييلم.
خلق بئر نئچه آن دؤنه رك او خانىما باخديلار. نئچه نفر چيپس و هله هوله يئيرديلر. نئچه نفر ده
تورون دانيشمانين دينله ييب نوت گۆتوروردولر.

نئچه نفر آكواريوم ياخين لاشديلار. قادين لارين بيري قاباغا گئچيب دئدى: سوروشاق گؤره ك بو
گولوش لرى نه اوچون دور.

او خانيم كى تورون دانيشمانى ايدى دئدى: آكواريوم لاردان بئر آز اوزاقلاشين. بونلار چوخ حساس
ديلار.

سونرا نئچه نفره كى عكيز ساليرديلار دئدى: دوربون لرین فيلاشيني سؤندورون. اشعه اونلارى رنجيده
ائده ر.

آكواريوم دا كى قادين لارين بيري، باشلادى آل آياق چالماغا. سانكى ايستيردى بئر سؤزلر انلادا. شايد
ده ايستيردى آكواريوم دان ديشارى چيخا.

تورون دانىشمانى اوجا سسى نى جمعيتە اوز چئويريب دئدى: لوظفن بيله سين دن اوزاقلاشين.
بىرى دئدى: سانكى بئر زاد ايسته بىر.

تورون دانىشمانى دئدى: قوى بيله سينه يئمك وئريم. آلينى چانتاسينا آپاريب بئر شئى گؤتوردى. آلينى
آپاردى آكواريومون قاينا. قادين آغزىنى قاباغا گتيريب يئمە يى اوددو.
تورون دانىشمانى دئدى: ايندى فيرلان! فيرلان!
قادين فيرلاندى.

تورون دانىشمانى يئنە آل اتدى چانتاسينا، پاكى دن بئر شئى چىخارتدى. قادين ين آغزينا سارى
آپاريب دئدى: ايندى ديش لر ين گؤستر.

جماعت دورموشدولار آكواريومون اوز به اوزونده. قادين يئنە دئدى: ايندى ديش لر ين گؤستر!
كىشى لر ين بىرى دئدى: ديش لر ينى گؤستردىك دن سونرا بيله سينه يئمك وئر.
جماعت گولدولر.

تورون دانىشمانى دئدى: گر ك بونلارى آلقيشلاياسيز. ايندى هامى اوجادان چيغىرسين!
ايلك اؤنجه اوشاقلار و سونرا قادين لار و كيشى لر قيشقىرتى سالديلار. آكواريومون داليندا اولان قادين
ديش لر ينى گؤستردى.

تورون دانىشمانى دئدى: ايندى داها اوجادان!
جيغىلتى و چيىك چالماق سسى اوجالدى.

باشقا قادين لار و كيشى لر كى آكواريوم دايديلار، ديش لر ينى گؤسترديلر.

تورون دانىشمانى بئر به بئر آكواريوم لارين كنارينا گئديب توربادان بئر شئى چىخارديب باسirdى
آغيزلارينا.

خلق كى آكواريوم لارين داليندا دورموشدولار داينامدان چيىس و هله هوله يئيردیلر.

اوشاقلارين بىرى دئدى: مامان! مامان! بو بيزيم كيمى گولور، ديشى ده واردى. او كيشى كى دۇردونجو
آكواريوم دايدى، دالين چؤنده ردى خلقه. قيزلارين بىرى دئدى: ايستيرديم بيله سين دن عكيز سالام

ھا. چوخ لجاز دى. تورون دانىشمانى نا دئدى: من موبايلىم لايىلە سىن دن فتوراف چكىردىم كى بىلمىرە م بىلە سىنى نملە ناراحات ائتدى.

قادىن دئدى: خانىم لارا! آغالار! يالوارىرام كى موبايلى لارىزى سۇندورون. دالغالار بونلارى ناراحات ائدير. آكواريوم دا كى كىشى باياقكى كىمى دالين خلقە چئوپرمىشىدى. جماعت دە دال بادال شوشە نى تىققىلدا دىردىلار.

قادىن دئدى: منجە اونون آلكىشا احتىاجى وار. تشويق ائدين! اۇنجه اوشاقلار سونرا قادىن لار و كىشى لر جيغىلتى يا باشلادىلار.

كىشى دۇندى. گۇزلىرى قىرمىزى ايدى. اوشاقلاردان بىرى دئدى: آغلايىب دى؟

تورون دانىشمانى دئدى: نئجه كى دئدىم بونلار حساس بئر جانلى لاردىلار. حتمن بىرى بىلە سىنى اذيت ائديب.

قادىن دئدى: دىشىنى گۇستر. گۇستر.

كىشى دالينى خلقە چئوپردى. بئر اوغلان اوشاقى چىغىردى. او قادىن كى كنارىندا دورموشدو دئدى: ندىن چىغىردىن؟

اوغلان اوشاقى آناسى نىن مانتوسوندىن ياپىشىب دئدى: مامان قايداق ائويمىزە.

- قورخما گولوم. ايندى گندىرىك.

تورون دانىشمانى دۇردونجو آكواريومون چىراغىنى گئچىدىب، جماعتى او بىرى آكواريوم لارا سارى چكىدى.

سالون بوروق بوروق ايدى. قاباغا كى گندىردىلر سو دامجى دامجى سقفا دن سوزوردى. دوورايىن اوستونده علامت لر وارايدى. آلتى... يئددى... بعضى قىسمت لرده دووارلار يىن اسكى بئر گۇروننتوسو وارايدى و قوروموش قوشلار جمعيتە باخىردىلار.

بئر اوشاغىن سسى ھاى كوى ايچىندن ائشىدىلدى: مامان! بو قوشون گۇزلىرى فىرلانير.

تورون دانىشمانى دئدى: عزيز جان! بونلار فلامينكو دولار. يوموتدماق او چون مهاجرت ائده رلر. بونلار

بئر فلامينكو دولار كى...

كىشى لرين بىرى سسىنى اوزادارق دئدى: نه فلامينكو سودو؟ بونلار كى فلامينكو دئيل لر.

قىز اوشاقى آناسين دان سوروشدو: مامان! فلامينكو لار نندن كۇچورلر؟

جمعيت بئر نئچه آن دؤنوب قىز اوشاغينا باخديلار.

قادين جاواب وئرمه دى.

سالونون آخيرينا يئتىرميشديلر. چىخيش قاپى سى نين آغزىندا سمبوسه كى خميردن پيشيرله نيب
ايچينه سبزه يا يئر آلما قويوموشدولار ساتيرديلار. خلق سىرايا دورموشدولار. قىز جىغاز هله ده آناسى نين
مانتوسونو چكىردى. قادين دئدى: ايندى گر ك تئزراق قايداق. سوس گونا.

قىز جىغازين كى رنگى آغارميشدى چىخيش قاپيسينا باخاركن دئدى: مامان ائله بيل قاپى باغلانيب
دى؟

- يوخ... يوخ... اتوبوس قاپى نين آغزىندا دوروبدى... تئز گل گينه!

محوطه دن گئچيرديلر و نئچه نفر دوروب تيمساح لارا داش اتيرديلار. تزه بئر اكيپ اتوبوس دان
ائيرديلر.

قادين دئدى: قاچ گولوم! قاچ!

هر ايكيسى تله سىك چىخيش قاپيسينا سارى گئتديلر.

آچار

ايره لی کی گنتدیم بئر بساط گۆردوم کی آچار و قیفیل لار دوزولموشدولر، آچار و قیفیل لار کی قارا و پاس کسمیش ایدیلر. پاس باس میش قیفیل لاردان بیرینی گۆتوردوم. ساتیجی قیفیلی آلیم دن آلدی. دئدیم: بوقیفیل هارا مالی دی؟
دئدی: نه ایشین وار؟

نئچه مئتیر او طرفده بئر بؤیوک آچار دوورادان آسیلی ایدی و اونون یانیندا بئر بؤیوک ویتیرین وار ایدی کی ایچی دولو ایدی قاپی یا تاخیلان گۆزلر و چئشیدلی آچارلارینان. بئر قیفیل قاپی یا، بئر قیفیل دا اطمینان اوچون اونون اوستوندن و قاپی گۆزو بئر زنجیری نن بیرلیک ده. زنجیرلرین چوخو ساری یا آغ ایدیلار و بیرمی اوتوز سانت ایدیلار. نئچه زنجیر ده قاپی نین آغزیندان آسیلمیشدی. یوغون و انلی زنجیرلر. اما منجه اونلارین هئچ بیر ائوین امنیتی اوچون کفایت دئییل دیلر.
بئر او جا بوی کیشی اوزبه ازومده دورموشدو کی دئدی: بویورون!
دئدیم: ایستیره م آپارتمانیمین قیفیلین دیشه م.

آریق بئر کیشی باتمیش اووت لاری لا آچارلارا تیراش وئیردی. قووارا سسی کی آچارا دستگاه دا قووارا ویریردی قولغا چاتیردی. آریق کیشی بلوچیان جنابلارینا چوخ او خشوردی. گنتدیم قاباغا و سلام وئردیم. ائله بیله مه باخدی کی یعنی سنی تانیمیرام. بلوچیان جنابلارینا چوخ بنزی بیردی. خصوصن اللری. دونن گئجه کی آچار قیفیل دا سیندی دئدیم گئدیره م قیفیل دوزه لدن گتیره م. دئدی یوخ خانیم نییه اؤزونوزو یوروسوز.

بئر توربا آچاری وار ایدی. آچار لاری بئر بئر توربادان چیخاردیب ایمتحان ائدیردی. سونوندا آچار لارین بیر قاپینی آچدی... شاید ده یانلیش ائدیره م...

دئدیم: باغیشلایین! سیز بیزیم قونشولارین بیرینه چوخ بنزیر سیز...

سسیم تیراش دستگاهی نین سس کویونده ایتمیشدی. او جا سسی نن باغیردیم: سیز بنزیر سیز...
او جا بوی کیشی آیا ق قابی مین قیراغینا ویردی: اؤزونوزو یورمایین خانیم! بو کیشی بیرزاد ائشیدمیر...
بویورون بورا! بیزیم قیفیل و آچار سرگی میزوار.

هر نه قَدَر قاباغا گئديرديم پاس كسميش دمير بوروشون قوخوسو چوخاليردى. گيريش قاپى سينا سارى قايتدويم. تكجه قارانلىق گؤروردوم. دئديم: چيخيش قاپيسى!

اوجا بوى كيشى دئدى: قورخمايىن خانيم! بورا معتبر بئر قيفيل ساز توكانى دى.

دئديم: آخيري هارادى؟

دئدى: بئر شئى قالمايب.

بئر يئر يئتيرديك كى دولويدى اچارلارنان. بعضى اچارلارين مين ايل ليك سايبقه لرى وار ايدى.

سويوق بئر يئل اچارلارى تيتره ديردى. اچارلارين بئر بيرينه توخونما سسى دالاندان ائشيديليردى.

دئديم: بو اچارلارين بيرى...

دئدى: هانسى؟

دئديم: بئر سوئيچى اچار... قيفيلى دا...

گؤزله بيردى كى بونلارين بيرينى من سئچه م. اليمى قاباغا آپايب اچارلارين بيرينى گؤسترديم.

دئدى: بيرين گؤتور، قبيستانلىق اچارى دئييل كى!

اليمى ايره لى آپارديم. سارى بئر اچار گؤتوردوم.

دئدى: چوخ ياخشى. بيرليكدە قايداق سيزين آپارتمانا. بئر قيفيل دا بيله ن حاضير لارام. آدرسین

هارادير؟

دئديم: زحمت چكمه بين!

دئدى: زحمت دئييل.

دئديم: اؤزوم دوزه لده رم.

دئدى: قيفيل ساز كى دئييل سن، شايد ده اولاسان! هن!

قاپنين آغزينا يئتيره رك، اوجا بوى كيشى اوزون قيفيل ساز كيشى يه توتدو و دئدى: او قَدَر

قورخموشدو كى سانكى ايستيرم قبيستانلىق قيفيلين اونا وئره م.

قيفيل ساز كيشى باشيني يوخارى توتدى.

دئدیم: بو آغا!

قیفیل ساز کیشی گۆز لریمه باخدی و گولدی.

- بویورون خانیم!

دئدیم: سیز زحمت چکمه یین!

دئدی: پس ندن بوردا ویرنی خیرسان؟ بئر دقیقه یه بیلن دوزه لده رم!

قیفیل لار، آچارلار و قاپی دالینا سالینان کلون لارین بساطیندان رد اولدوق. یئنه گۆزوم دوشدو پاس

باسمیش قیفیلا.

قیفیل ساز کیشی دئدی:

عتیقه ایشینده سن؟

دئدیم: یوخ. دئدی: گۆز لرین اسکی قیفیل لارین دالیجا دی..

نئچه لحظه بساطین یانیندا دوردوم.

دئدی: عتیقه متیقه نمنه واریندی؟

- هئش زادا!

توکاندان چیخدیم دیشاری. آیاقی نین سسینی ائشیدیردیم کی دالیمجا گلیردی. دئدی: ائوده نه یین

واردی کی ایستیرسن آپارتمانین قیفیلین دییشه سن.

دئدیم: آچاری سینمیشدی. دئدی: ائله یه بیلرسن آچارینی عوض له یه سن. دئمه دین نه یین واردی؟

- هئش زادا! دؤرد قلم لازیم اولان وساییل: ایکی قازانچا، بئر ایکی دست یورقان دؤشک، بئر فرش و

نئچه دنه کیتاب.

- ائله بو؟

- ائله بو.

- حتمن فرشین قییمتلی دی!

- یوخ. باهالی فرش دئییل. تکجه اؤزوم توخوموشام.

- کیتا بلار نئجه؟

- فرش لرین نقشه و طرح لری خصوصوندادی.

- اصلن نیگران اولما! بئر قیفیل بیله ن دوزه لده رم کی...

بلوچیان جنابلاری دا دوستلوق لا داورانیردی. البته هنج و اخت گورمه دیم وسایلیم دن بئر شئی آزالا. تکجه فرش اولان باخیشی فرق لی ایدی. شاید فرشین بئر ارزیشی یوخ ایدی. اگر سیمسار گلسه ایدی اون مین تومن دن یوخاری اونا پول وئرمه زدی. بئر یول کی گلمیشدی سینیق کمد و تختیمی گوتوره، سوروشدو بو فرش نئجه؟ بئله سینه دئدیم اون مین تومن... فیکرینده ائله یه بیلیمیردیم. فرش جانیم باغلی ایدی. هر دفعه کی حالیم پیس ایدی، فرشی یوخودا رنگسیر روفسوز گورردیم. هر دفعه ده حالیم خوش اولایدی فرشی رنگلی روفلو گورردیم. دؤشه ییمی سالاردیم فرشین اوستونه. تختیمی ده ساتدیم کی ائله بو فرشین اوستونده یاتام.

پیله لردن یوخاری چیخدیق و او و اخت کی قاپی یا یاخین لاشدی بیله مه دئدی: گئت قیراغا گوروم نیلیره م.

قیفیلین دؤرد طرفینی آچدی. یئنی قیفیلی وصل ائله دی. نئجه یول آچاری ایچینده دولاندیردی. قاپی آچیلدی. من ده ائله بئله سینه قاپی نین آغزیندا دورموشدوم.

دئدیم: چوخ منت دارام. قاپی نین قاباغیندا کی آینا دا اؤزونه باخیردی. سونرا گلدی ایچری. فرش باخدی و دئدی: بو فرش نیگران آیدین؟

دونن گئجه گوردویوم یوخونون یادینا دوشدوم: آپارتمانیمین قاپیسی آچیق ایدی. نظریمه بئر قوناق ایدی. بئر قوجا کیشی فرشی بیغیشدیریدی و من قاپینی برکدن قیفیل لیردیم کی فرشی آپارماسین. دئدی: نه دیر! قورخدون؟ عزرائیل کی گورمه ییب سن؟

دئدیم: نئجه اولدو؟

دئدی: ائله بئر قایبلی یوخدی.

دئدیم: مگر اولار بیه؟

ائله بئله سینه کی فرشین اوستونده آباق قاپی لاقدم ویریدی دئدی: البته نقشه سی چوخ گؤزل دی.

من ایندی یه جان هئچ فرشین اوستونده بئر قادین سیماسینی گؤرمه میشه م کی. قیفیل ساز کیشی کی صندلین اوستونده اوتوروموشدو سانکی ایل لر ایدی کی منی تانی ییری. نییه مندن بو قدر سورغو سوال ائیدردی و بوکی او ائده بیلردی منیم آچاریمدان بیرینده اؤزونه دوزلده. دئدیم: نئچه اولدو؟

- قاییلی یو خودو. فقط اگر بئر چای وئرسن.

سونرا قاه قاه گولدی. بنزیردی او کیشی یه کی کئچن هفته گیزلیجه بیزیم آپارتمانین پیله لریندن یوخاری چیخیردی. چرشنبه سوری گئجه سیدی. قونشو لار بئر اود یان دیرمیشدیلار گل گؤره سن. الکتريک لر ده کسیک ایدی. بیلردیم کی او غورلوقلارین چوخو ائله بو گئجه لر اولار. تکجه بئر لحظه ائشی یه چیخماغیم گؤره ردی. قارانلیق دا کیم کیمه ایدی... هر حالدا آشاغی گئتمه دیم. ایکی قاشیقی بئر بیرینه چالیب دئییردی: نه بین واردی تۆکه سن منیم تورباما؟ اونو ندا باخیشی ائله فرشه تیکلمیشدی.

دئدی: دوغرودان هئش فیکیرلش می سن کی بیری ایشین گوجون بوراحت لیق دانیه بوراخیر کی گله مثلن بیری نین ایشین...

دئدیم: ایشین بودوردا ائله، همده کی اؤزون ایصرار ائتدین.

- ایشیم آچار قیفیل ساتماق دی. بورا حاتلیق دا کی دوشمه رم کوچه باجایا.

- زحمت چکیب سن. نئچه اولدو.

- هله منی آنلاماییب سان. بیله مه یاخشی باخگینا. شاید یادان گله! البته سنده یانلیش بئر آیش گؤروب سن!. بیلیرسن آدام گرک قاپیسینی غریبه بئر کیشی نین اوزونه آچمایا. البته من غریبه دئییلیم ها! یاخشی کی باخسان منی خاطرلارسان.

اوزونه باخیب تومدوم.

دئدی: یادان گلمه دی؟

دئدیم: کیشی لر هامیسی بئر بیرینه اوخشورلار.

دئدی: دوغرودان؟

دئدیم: نئچه اولدی؟

- قاییلی یوخدی... دوغرودان! او پاس کسمیش قیفیلی نان آچاری نئیردین؟

- بئله سینہ ائله گؤزوم دوشدو.

- بئله سینہ ائله! بیلیرسن او آچار نئچه یہ دیر؟ او بیر خزینه نین آچاری دیر کی ایرانین بؤیوک فرش

لریندن بیری اوردادی... من بو فرشی آیرام.

- ساتمیرام.

- نئچه؟

- ساتمیرام.

- دئمه دین نه جور فرشین نقشه سینى چىخاردیب سان؟ دئمک کی بو ایپلیک دن چیخمیش فرشین

او قدر ده ارزیشی یوخدی کی اونان اؤتور قورخاسان، اما من آیرام.

- ساتان دئیلله م. نئچه اولدی؟

- منیم قوناغیم اول!

ایاق قاییمی قویدوم قاپی نین آراسینا کی قاپی کیپ لن مه یہ. سونرا گئتدیم یاتاق اوتاغینا. نئچه دنه

اسکناس کیفیم دن چیخاریب قویدوم میزین اوستونه. قاپی نین قاباغیندا دوروب دئدیم: هر نئچه ائله

رگؤتور.

اوائله بایاکی کیمی صندلین اوستونده اوتورموشدو. دئدی: دئمه دین فرشی نئچه یہ ساتیرسان؟

دئدیم: آغا منیم ایشیم وار. تشریف آپارین یوخسا...

- نئیله یہ بیلیرسن کی؟

بلوچیان جنابلارینین قاپی سینا زول سالدیم. شاید ایندی آپارتمانیندایدی و قاپی نین گؤزوندن منه

باخیردی. چیغیرسایدیم بس ایدی. چوخ واختلار دادتپمه میش ده یاردیمیما گلردی. دونن کی آچار

قیفیل دا سیندی، تئزراق چیخدی ائشی یہ و سینیق آچاری چیخارتدی و سونرا او توربانان دولو

آچارلاردان...

صندل دن دوردو آياغا. قاپی نین آغزیندا قارشى قارشى یا
دوروب دئدی: فیکیرلرین ائله گینه. سونرا لاریله ن باش ویررام.

دئدیم: یاخشی یوخولار گؤره سن!

دئدی: سونوندا بیرگون یولون قییساتانلیقا دوشه جک کی!

آیاقى نین سسینی ائشیدیردیم کی اوزاقلاشیردی. قیفیل ساز کیشی نین آیاق ایزی فرشین اوستونده
بللی ایدی. او ایپ لرین اوستونده کی، ایپلیک لری چیخمیشدی.

موزالان تکین بالیق لار

گمی ساحیلین کناریندا لنگر سالمیشدی. گنج لرایکی ایکی یاتکجه لیک ده، گمی نین عرشه سین دن دریا یا شیرجه ویریردیلار. قادین اوتورموشدو گمی نین پنجره سی نین اؤنونده. کیشی سوروشدو: نئجه سن؟

قادین گولومسه دی.

کیشی دئدی: بئر دوشون کی بیرمی اؤلکه مدیترانه دنیزی نین اطرافیندا دی. اوجا سس له دئدی: بئر دنیز کی اؤلکه لرین آراسیندا دی. دریا صاف و ماوی ایدی و گوئی، پارلیردی. اوزاق دان هلیکوپتر سسی گلیردی. قادین دئدی: بوسس...

کیشی دئدی: هئچ نه یه فیکیرلش مه!

اوشاقلار چؤرک خیردالارین تۆکوردولر دریا یا. قادینین گؤرزو دوشدو نارین قارا بالیق لارا کی چؤره ک لرین دؤوره سینه بیغیشمیشدیلار. چؤره ک قیرینتی لارینی قوپاردیردیلار و دریانین ماوی لی بینده ایتیردیلر.

قادین دئدی: لاپ میلچه یه اوخشاییرلار.

کیشی باشین اوزالتدی دنیزه ساری و گولدو.

دئدی: نه یئییرسن آلیم؟

قادین دئدی: هئچ نه. قورخورام اوره بیم بولانا.

کیشی کناریندا اوتورودی. ایشاره ائتدی باشی ساری قادین لارا و دئدی: صیفت لری و بدن لری لکه لی و آلا دی، اما سن هله اعلا سان!

قادین دئدی: اونلار شاد دیلار.

- سن ده توختایا جاقسان.

قادینین گؤزو بئر اوغلان قیزا آخدی کی آتیلدیلار سوپا. دالی اوسته سودا اوزاندیلار. بئر بئر لری نین

الینی توتدولار. نچہ دقیقه اہمال سویون اوزونده اوزاندیلار.
کیشی دئدی: گئده ک عرشہ نین اوستونہ.

عرشہ یہ ساری گتدیلمر. عرشہ نین اوزہ رینده، باخیشی اوخالقا ایدی کی بدن لرینی تاپشیرمیشدیلمر
گونشہ. ایکی باشقا گمی، گمی نین کناریندا لنگر سالمیشدیلمر. شادلیق و چیغیرتی سس لری
اوجالیدی. نچہ ساری تئلی کیش ایله قادین سئونجک دن چیغیردیلمر.
کیشی دئدی: فیکر ائدیلمر م بو گون جشن زاد اولاً.

هر ایکسی یئلین اسمہ سینہ ساری دوردولار. جماعتین شاد قیشقیرتی لارینا قولاق آسیردیلمر.
قادین دئدی: هله اوسس دوشوب بیئیمہ.

- من کی ائشیدمیرم، اونود گونا. سئونجک اولماقا دا تمرین ایستیر. گرک چالیشاق. یئنی دن باشلایاق.
روحیہ میز ضعیف اولوب. ایندی بیزده ائلی یه بیل لیک آتیلاق سوپا.
- بو ایشی گورمه.

- دوزدور، چوخداندی اوزمه میشه م. شاید قیچیمین بالیق آتی توتولا. اما ائده بیل لیک جماعتین
شادلیقی لا شاد اولاق.

قادین دئدی: من به یه نیرم کی اوزوم شاد اولام.

کیشی دئدی: یاشاییش بو قدر لر ده چتین دئیل. هم مه شه فیکر ائت بئر اویون اویونورسان، نه
چوخراق... یاشاییشین چوخو اویون دور.

قادین دئدی: دوغرودان دا بئله فیکرله شیرسن؟

کیشی عصیت له باشینی ترپه دیب دئدی: سونوندا گرک بئر تهر اوزوموزو راضی سالاق دا. مگر یوخ؟
اوجا سسله دئدی: من ایستیره م بئر جور او وضعیت دن اوزاقلاشا سان. باشا دوشورسن؟ بوتون
چابامی گؤستمک دهیم.

همان لحن ایله دئدی: خواهیش ائدیلمر م. بیز شاید تکجه ایکی هفته ائده بیله ک یاشام دان لذت
آپاراق... البته ایندی... من بیلیلمر م کی یاشاییش منله... اما سئویلمر م، بونون اؤنمی وار... یوخدی؟

قادینین بوتون حیس لری گولمک سس لرینده ایدی کی کیشی دئدی: شاید آشاغی یا گئتمه ییمیز مصلحت اولاً.

قادینین الیندن یاپیشدی و پیله لردن آشاغی ائدیله. کیشی ایکی دنه ایچمه لی آلدی. اوزبه اوز اوتوردولار. کیشی بئر خورتوم ایچمه لی دن ایچدی و دئدی: هاوا چوخ ایستی دی. سرین له ریک. قادین باشینی پنجره دن دیشاری چیخارتدی. اوشاقلار هله چوره ک تۆکوردولر و قارابالیق لار چوره بین دؤوره سینه ییغیشمیشدیله.

کیشی دئدی: ایستیرسن عکیز سالاسان؟

قادین جاواب وئرمه دی. ایچگی نیین لیوانی نی یاری یا جان ایچدی و حیران حیران دنیزه باخدی. کیشی دئدی: چوخ آز عکیز گؤتوروب سن. سفریمیز یاخشی دی ائله دئییل؟ - بلی. پیس دئییل دی. همین کی ایکی اوچ هفته... کیشی دئدی: نظریمه یاخشی لاشیب سان!

- بیز آزیونگول لش میشم. بوتون احساسیم او ایدی کی بئر شئی باشیما آغیرلیق ائدیر.

کیشی بئر سیقارت آلیشدیردی. بئر پک سیقارایا ویردی و دئدی: عینی بؤیوک آنالار کی باشلارینا قازان قویوب دولانديراردیلار.

و قاه قاه ایله گوله رک دئدی: من اول لرفیکر ائده ردیم کی اونلار مترسک دیلر... ایندی دوشونه رم کی نه سایاق ائده بیلیردیله تعادول لارین حیفظ ائله یه لر. اونلار چتین لیک له یاشاییردیله اما آرامیش لری وار ایدی.

- هاردان بیلیرسن؟ سو گتیرمک اوچون گرک بئر عالمه یول گئده ردیلر. یادیندا دئییل بؤیوک آنان؟ بئر قازانچا باشی اوستونده و ایکی دبه الینده. سن بونا دئییرسن آرامیش؟

قادین دئدی: من بو ایل لری اذیت اولدوم.

کیشی دئدی: من له حیات یولداسی اولاندان بری؟

قادین گولومسه دی.

کیشی دئدی: جاواب وئرمه دین؟

قادین دئدی: ائله یه بیلردین آرامیشیم اولماق او چون یاردیم ائده سن. آما سن هامیسی...

- یاشام بو دئمک دیر. گرک قبول ائده ک. او واخت کی شادلیق وار گرک ایکی اللی دوتاق. سونرا مومکون دوریننه...

- وای، او شرط لرله داها یوخ. من داها ائده بیلمه رم. گئجه لر بیله می قارا باسیر. دونن گئجه گؤردوم کی الیم بئر کؤپکین آغزیندا دی. الیمی قاپمادی، آما کوپه بین اوزو ایضطیراب لی ایدی. آغزی تیتیردی. اذیت اولورام.

کیشی دئدی: اولمایا دوشونورسن کی...

- یوخ، یوخ، آما سونوندا گرک بیتیره سن. من او شرط لرله سنله یاشاماق ایسته میره م.

نئچه دقیقه هر ایکیسی ساکیت اولدولار. کیشی دئدی: یاخشی اولدون؟

قادین جاواب وئرمه دی. بئر نئچه آن گؤزلرینی یومدو. جماعتین شادلیق و چیغیرتی سسینی داها آیدین ائشیدیردی. ساری ساچلار و ماوی گؤزلر. بو ایکی رنگ دن زهله م گئدیر.

چوخ آرام دئدی: بونلار، بونلار کی چوخ احتیرام لا مشغول دولار... بونلاردان نیفرتیم وار. بونلار هر نه بهاسینا اولورسا اولسون... بو جوشقو ایسه یئدیک لری شئی لرین اثرینده دی، همان قیزیل شومش لر...

- سایشاقلاما! بونلار لانه ایلگیسی؟

- ایستیره م تووالته گئده م.

کیشی دئدی: گرک ائنه سن آشاغی.

قادین پیله لردن ائندی. گیجه لمه سی وار ایدی. تووالت کیفیر ایدی. او کیشی کی قاپی نین آغزیندا اوتورموشدو تووالت او چون بئر دولار آلدی.

تووالت او قدر کثیف ایدی کی حتتا ائده بیلمه دی بئر لحظه اوردا دورسون. دولو ایدی کثافت

قوخوسولا. بئر نئچه آن گؤزلرینی یومدو. چیخدی دیشاری و او قوجا کیشی یه کی سندلین اوستونده

اوتورموشدو دئدی: it waz very dirty

سونرا دوداقی آلتیندا دئدی: کثافت.

اوندا کی قاییتدی، کیشی دئدی: ایستیره م دریا دا اوزه م.

قادین دئدی: ایندی یوخ! مومکون دی باشین گیجه له.

کیشی دئدی: چوخ قورخوب سان.

پالتارلارینی سویوندو و آتیلدی سویا. سویون ایچینده ن قادینا آل قوغزاییردی. قادین اؤز اؤزونه دئدی:

شاید هر زاد یاخشی اولاً.

گۆزلرینی یومدو. دنیزین دالغا سسی قولاغینا دوشموشدو. دریا قوشلاری قیشقیراراق قیشقیرتی لاری

فضا دا ایتیردی. گۆزلرین کی یومدو داها قارا بالیق لار موزالانا اوخشامیردیلار. اؤزونه دئدی نییه گرک

گۆزلرین رنگی بو قدر بئینه اثر قویاً؟ و سونرا دوشوندی کی دنیا داها سینیرسیز اولوبدی و ائله مک

اولار گۆزلرین رنگینه باخمادان بوتون آداملاری آدام سئوه... بئنی یابین آرام دنیزی تک، یوخویا

گنتمیشدی. او واخت کی گۆزلرین آچدی، یادیندا دئیل دی هاردایدی. باشی آغیردی و اوره یی

بولانیردی. یادیندایدی کی گمی ده ایدی و تووالتین پیله لریندن آشاغی یئتمیشدی. قارا بالیق لار

باشی نین دؤوره سینده فیرلانیردیلار.. ایندی تختین اوستونده یاتمیشدی. ائشیکدن اوخوماق و شن

لیک سسی گلیردی. تیراسا گنتدی. چیراغ لارین ایشیلتی سی آلتیندا، خالقی گؤروردو کی بیرلیکده

اوینوردولار. کئف داماغ دان قیشقیریر دیلار. قادین اوردا دایاندی و سس لره قولاق آسدی. آچار سسی

کی ائشیتدی دؤندو.

- یاخشی سان؟

- هن. یاخشی یام.

- چوخ اعلا! گل گنده ک آشاغی. ایکی فیرانسالی یولداش تاپمشام. ایستیرلر سنله تانیش اولالار.

دوردی آینانین قاباغیندا. ساچلاری قیسا ایدی. الینه ن مرتب ائله دی. پالتارلارین دیشدی. لی شالوار

گئیدی بئر سینه سی آچیق قارا بولوز لا کی گونشین یانیدردیقی دری سینی یاخشی راق گؤستریردی.

بو دو یغو دان کی بدنی نی گونش یانیدرمیشدی خوشو گلیردی.

بیرلیکده محوطه یه ساری گتدیله. شن لیک له ماهنی لار هاوادا دالغالانیردیله. گیرده بئر میزین
دؤوره سینده اوتورموشدولار. کیشی لر سیقارانی سیقارایلا یاندیریردیله. کیشی اونو تانیتدیردی.
femme -

فیرانسالی قادین باشینی تریه درکن گولومسه دی.
بئر نچه دقیقه فیرانسالی قادین یین یانیندا اگله شدی و سونرا دوردو گتدی بارا سینه ساری.
دکه دالیندا کی گنج کیشی، اونا تحسین له باخیب دئدی:

you have beautiful eyes -

ذوقا گلدی و بوی بوخونون صافالداراق ایسته دی کی اوجا بوی گؤرسه نه. تشککوراتدی. قاییتدی
میزین دالینا. چئشیدلی اولکه لرین آداملارینی گؤروردو کی هتل ده گنت گلده یدیلر. بئر هوللاندا
کیشی هتلین نوماییش صحنه سینده چؤهرایی پلنگین (Pink Panther) اداسینی گتیریدی. اوزون
قیشلاری وارایدی و عجیبه شکل ده چؤهرایی پلنگ کیمی یول گئدیدی. کیشی نین یول گتتمه سینه
باخاراق گولمک دن قیریلیدی.
- یاخشی لاشیب سان.

- هن، چوخ یاخشی یام! فیکرائدیره م گمی ده دریا منی ویرمیشدی.
فیرانسالی کیشی قیزیولدانی نان گلیمیشدی. قیز چوخ ساکیت ایدی. فقط گاهدان گولومسه بیردی.
قادین یئنه دوردی گتدی بارا ساری.

قاییدارکن کیشی تعججوب له لیوانین اوستونده کی چتیره باخیب دئدی: حالین لاپ دورولوب دی!
قادین دئدی: داها ایسته میره م اؤزگه لرین جوشقوسولا جوشقولانام. ایستیره م اؤزوم شاد اولام.
سونرا سؤزون دالیسینی گوله گوله توتدو و دئدی: سیز کیشی لر دونیانی کورلورسوز. ایشی نیز اولوب
بحث ائله مک... من سئویره م کی بو چؤهرایی پلنگی گؤره م... باخگینا...
قاه قاه ایله گولدی.

بئراکیپین سسینی کی سن اوستونده اوخویوردولارائشیدیدی. قارا، آغ، قادین، کیشی، قوجا و جوان.

اوزونو کیشی یه چئویریب دئدی: اولار کی بیتیره سن؟
کیشی دئدی: بحثیمیز تازا جلب ائدیجی اولوب دی.

قادین جمعیته ساری گئتدی کی یئرده گوئیده دورموردولار. یانیندا بئر گنج دایانمیشدی کی نظیرینی
اؤزونه چکمیشدی. ایلک گئجه، باشی نین دالیندایدی و باخیشی لا اونو تعقیب ائده رکن سیقارا
چکیردی.

او کیشی کی اکیپی دولاندریردی اوجا سسی نن دئدی:

- بئر آددیم ایره لی بئر آددیم دالی... ایندی ایکی آل لرده یوخاری...

یونگول لن می شدی. کیشی نی گؤروردی کی اوزاقدان اونلار باخیردی. فیرانسالی یولداشین

اونودموشدو. تله سیک ایره لی گلیب دئدی: ائله پیل احوالین خوش دئییل!

قیشقیرتی و سئوینج ایله چیغیردی: نییه، کنفیم لاپ دا یاخشی دیر. سن ائله او فیرانسالی نان خوش
اول.

کیشی بئر نئچه آن دیل دوداقین چئینه ییب دئدی: یاخشی سی اودور کی منی ده سیرایا یول وئره
سن!

قادین الینی کیشی یه ساری اوزالتدی. کیشی ایندی اونون یانیندایدی. اؤزلرینی بیلمیردیلر.

کیشی سئوینج ایله باغیردی: ویرچاتلا سین، ویرپاتلا سین!

قادین قاه قاه چکیب دئدی: مگر بوردا؟

کیشی دئدی: یاخشی کی دوشونورسن دونیا ائله چال چاغیر مئیدانی دی!

ویئنی دن باغیردی: ویرچاتلا سین، ویرپاتلا سین!

یام یاشیل و سوسموش آغاج لارین ایچینده، چیراغ لار ایشیلدیردیلار. خالقین چوخو محلی پالتارلاردا

هر یئرده گؤرونوردولر. بئر سیرادا ایلک اؤنجه ساغ آیاق لارینی آتیب سونرا سول آیاقلارینی و داها سونرا

الترینی گوئیده فیرلاندریردیلار. موزیکین سسی دالغانیردی. اونلار کی قیراغلاردا ایلش میشدیلر،

باغیرتی لا خالقی آلقیش لاییردیلار. کیشی نئچه لحظه دایاندی و قادینا بئر سؤز دئدی. هوروت

هوروت باخدیلار او کیشی یه کی اوزاقدان اونلارا باخیردی.

قادین دئدی: تانیر سان می؟

کیشی پیچیلدایارق دئدی: سفرین ایلک گونوندن...

هر ایکسی یاواشجا سیرادان چیخدیلار. گئتدیلر اونلارین یانینا کی قیراقلاردا اوتورموشدولار. قارا نلیق

بئر یئر سئچدیلر. اورانین نورو آلا قارا اوزلرینه دوشوردی. کیشی سیقاراسینی یاندیردی و دئدی: گل

قاییداق.

قادین دئدی: قاییداق هن... شاید ائله سئویجی میز بو ایکی هفته اولاً.

هر ایکسی قایتدیلار جمعیتین ایچینه... کیشی سیقارانین دومانینی موزیکین ریتیمی له حلقه حلقه

آغزیندان ائشی یه اؤتوره رکن قادین چال چاغیرا باشلایب قیشقیریردی.

منیم پارچالاریم

جیسمیم ہلہ یاتیب دی کی من یو خودان دورورام۔ ایکی اوچ ساعات آییلمادان اول، ہئی قول ساعاتی نین بالاجا چیراغینی یاندریر کی یوخویا قالمایا۔ آییلیر آما پتی دولانیب بوینونا۔ جیسمیم ہمیشہ کی کیمی ساعات بئشی اللی بئش دقیقه کئچہ ن، وانیو دا دیشی نی فیرچالیر۔ ائودن دیشاری چیخیر سام دا، ووجودومون چوخ پارچالاری قالیر اوردا۔ منیم عومده قیسمہ تیم ائوده دی۔ میطباغین ایستی ہاواسیندا کی پردہ دالیندان اورا گونش ویرینجا، او جاغین آلاوی داھا آرتیق بیلہ می خفہ لیر۔ چایدانین آلتی جیززا جیزیانیری۔ بالاجا بئر کیلیم دە یئردہ دی۔ اوردا اوتوروب گون دە نئچہ یول چای ایچہ رم۔ گاہدان دا آیاق اوستہ دوروب پئنجرہ یہ دایانار کن، باخارام قونشو حیہ طیندہ کی شام آغاج لارینا۔ "افشین" دە او جاغا یاخین بئر یئردہ دوروب منیم باخیشمین دوزونو ایزلہ رکن، گؤزونو تیکیر قونشو ائوینہ۔ منجہ اونون گؤزو آغاجلاردا دئییل۔ چونکی پالتار لاریما ایشارہ ائدہ رک آنلادیر کی بو دوروم لا پئنجرہ اؤنون دە دورماغیم ہئچ اویغون دئییل۔ گاہدان دا قونشو ائوینی اونودوب سیقارانین توستوسونو حلقہ حلقہ پوفلور اوزومہ۔ کیشی لیک دویغولاری دا تکجہ او لحظہ لردہ دی کی، بدنیمی تیخجالایب خمیر کیمی آزیری... آما ہر بئر دؤولت مأموری کیمی کی ہرزادا زامان آز گتیرہ ر، بیزدہ تئز اؤزوموزو پئنجرہ قاباغیندان و ائلہ لیک لہ حیاتیتمیزین بئر پارچاسیندان کنارا چکیب ایریلیریق۔ وارلیقیمین بئر تیکہ سی ایندی دیشینی فیرچالارکن، مانتوسونی گئییب باشماقینی آیاغینا چکیری و توتقون رنگ لی مقنہ سینی اؤرتوب ائشیگہ چیخیری۔ آیش یئریم یاخین دی۔ او قَدَر یاخین کی ائلہ یول گندہ رک اوتاقیمی گؤرورہ م۔ بوی آتان شمدانی گول لرینی و ہابئلہ آیری گول لری۔ چای گولی... حوسنی یوسیف گولی۔ اوز بہ اوز قونشونون آپارتومانی اؤنون دن کئچیرہ م۔ کئچن گئجہ اوردا قیامت ایدی۔ ووردوق لاری تور پردہ لرین آردیندان، ہرزاد گؤرونوردی۔ جوان قیزلار اینجہ اویناق حرکت لری لہ، چالیب چاغیرماق دا ایدیلار۔ اونلار رقصہ دالسالاردا مندہ بئر قورخو لو سوچ دویغوسو وارایدی۔ رقص کلمہ سینی بو گونلر ذہنیمہ سیغیشدیرانمیرام۔ بدنیمین بئر پارچاسی اونا شوبہہ لہ باخیری۔ ایل لردی کی بئر پارا کلمہ لہ احتیاط لایا ناشما لی ایدیق۔ گؤرہ سن بدنی و قول قیچی آہنگ ایلہ تربت مہ گہ رقص دن باشقا بئر کلمہ دە تاپماق اولار می؟

اداره ده میزیمین دالیندایام... قول ساعاتیم زنگ چالیر... پرده نی قیراغا وئیرره م. یاتاق اوتاغی میزین پنجره سینی گؤروره م و ائویمیزه گئده ن خییا بانی. ایندی گرک " بیتا " پیل له لردن آشاغی یئنه. اوتوز ثانیه چکمه دن مدرسه نین ماشینی یئتیره جک. ما شین اوردادی... سیقنال چالیر. پس هاردادی؟ قاپی آچیلیر. مَقنه سی و مانتوشلوار ی آی نینده دی. مینیر ماشینا. یاخشی دی. بوگون ده دئییه سن واختیندا اؤزونو یئتیردی. گؤره سن می قاپینی " نیما " نین اوزونه باغلا دی یا یوخ؟ قاپینی قیفیل لا مازسا نئیله مه لی یه م؟ اولما یا قاپینی یابانجی بیر ی نین اوزونه آچا؟ هله اونلار قالسین اویانا کاش کی قاز او جاغینا آل ویرما یا؟ کاش منی گؤرمک او چون پنجره یه چوخ یاخینلا شما یا؟... اولما یا میطبا خدا کی کاشی لرین اوستونده زویوب ییخیلا؟

شاید ده یاتیب دی. حتمَن ائله یو خودا دیر!

" بیتا " گیلین ماشینی ایندی- ایندی دی کی یئتیره... ایندی ائله دوز مدرسه نین یانیندا دیر. باشقا بئر پارچا مدا میطبا خدا وورنوخور. ایستی چای ایچیر و کیتاب اوخویور. پیشیردیگی یئمک ایله دانیشیر. کدو کی قیزاریر اؤزو دوشور چیزا ویززا. تویوخ قیزاراندا چیزاویزی آزالیر... بوتون پارچا لاریم چالیشیر لار کی منی نه جور اولور سادا بئر تهر آیق اوسته ساخلا یا لار. میزاوسته کی آینادا اؤزومه باخیرام... قییا فیه م یا شیمدان چوخ گؤستریر. نازیک قیریشلار آنیمی توتوب دی... گرک چوخ دیقت ائده م. بو گونلر عد د لری و رقم لری ده قاریش دیریب گاهدان کیریخیرام... آینا دا گؤرسه نن من، نئچه آی بوندان اوله گؤره دیشیلیبیدی. گاهدان گون دن گونه ده فرق ائدیری. بو گونلر هله دانیشاندا گؤزلرین ده قیسیری. شاید گونش دن قاماشیر شاید ده سس دن... شاید ده ایستیر بئله لیک له گؤزلرینی یوموب بئر نئچه آن هوشلا نا... مَقنه سینی اوتوردوغو یئرده قبا غا وئریب ساچلا رینی گیزله دیری... او چوخ واخت لار دا گونده لیک خرچینی دفترده یازیری. هر آیین آخیری پنج شنبه گونلری ده تقسیط دفترچه له رینی بئر یئره ییغیب آپاریر بانکا کی اؤده سین... دخلی نن خرج ده چوخ دان دی دوز دئمیر... گاهدان اونون بو آجی دورومو قاش قبا غیندان دا بللی اولور. بو قادین ین یاشامی سویون آخیشینا قاریشیب گئده ن کیمی، ایختیار سیز بئر حیات سورمک ده دیر.. تکجه آز بئر واخت لار، او دا عادت گونلری دیر کی ایستیر بوتون قانون لاردان قا چسین. مثلن سَحری حسابداری یا گئتمک

عوضی کی گرک ایشینین باشیندا اولاً باش آلیر گئدیر باشقا بئرئره. وانیو یا یا داکی هر هارا خلوت دی. تکجه بیلیر کی آیش اوتاغیندا او ایشی گؤره نمز. بیرده بیلیر کی رقم لرو عدد لرنه قَدَر بئر له ری نن اوخوسالاردا، هئچ بیری دوز دئییل. البته بو دیل دئییه ن قادینی چوخ واخت لار حیاتیم دان سیلیره م...

ووجودومون بئر قیسمت لریندن ده گرک دئییه م. ظنیمجه وارلیقیم دان ایکی پارچا، زامان دان و مکان دان هئچ آیری دئییل. بلکه لاپ فیزیک سل دیلرو هئی ائوده ائشیک ده باش قاغزاییر لار... بو ایکی قیسمت، استروژن و پروژسترون هورمون لاریندا تعادل ایجاد ائتمه گه چالیشیرلار. وارلیقی مین بو قیسمتی کی شاید چو خدا اؤنملی دیر، اینترنت ده آپاردیقی آراشدیرمالاردا آنلاییب کی کی بیزیم چالیشما لاریمیزین اساسی ائله بدنیمیزده استروژن و پروستروژن هورمون لاری نان سیخ باغلیلیقی وار.

میثال اوچون اوواخت کی دیشی سیچانین پروژسترونی آزالیر باشلا بیری اوزگون و حؤوصله سیز اولماقا و یادایلی له مک حیستی نی آل دن وئرمه گه. " افسین همیشه بو خصوصو صدا بیله می دانلاییری... آتا آنام وپاترونیم دا... بوقادین گاهدان او قَدَر من دن اوزاقلاشیر کی آینا دا اونا باخماغا ایسه حؤوصله م قالمیری... او بئر آنادی ویا حیات یولداشی ویا بئر دؤولت مأموری کی چیخیش گیریش ساعات لارینی بوسبوتون اؤیره نیب دی. بو قادین چوخ واخت لار آزالیر زامان لا و آله گتیرمه دیگی هر بئر زادی نان دا ساواشا... دونن گئجه غسال خانادا او آروادی یویا راق باشیندا کی چادیرانان دوروب باخیردی... بدنیم گؤرسه نیردی. ساچلاریم دان بئر هؤروک گلیب قیچی می توتمودو. غسال خانادا آنام حتمن بدنیمی گؤرمشده و بو دوشونجه منی اوزوردو. سونرا فیکریمه گلدی کی جنازه می تکجه آنام گؤرور سه چو خدا اؤنمی یوخ دی.

باشقالاری گؤرسه لرده شاید ایندی چوخدان دی اونودوب لار. نئجه کی من ده بو ایل لرده گؤردو گوم چوخ جنازه لری اونودوموشام... شاید ده ائله بو عیل له ته گؤره اولوم بارماقلاریم دا کؤک سالیب و قویماییر اوینایام... بوینوم آغری بیری. سانکی تیر چکیر. نیگه رانام و نیگه ران چی لیقیم بنزه بیر بیرشئییه کی هئچ بیلیمیره م ندی... شاید ده اولوم دیریم آراسیندا قالمیش بیری دیر... شاید ده اوخشا بئر زادا

کی چتین لیک له نفس چکیری و پیس قوخوسو وار... شاید ده بئر موزالان دی کی فقط ویزیلدیری... بو بدنین بئر قیسمه تی ده بیغیشیب اؤز دؤوره سینه. حلزون کیمی قاتلانیب دی قارنینا و گتندیکجه کیچیلیری... او ایچ دونیامین قاری سی دیر کی اوردا یاتیب دیر... تینجی خیب دیر و تری نین اییی آدمی بوغور... قولاقلاری یاخشی ائشیت میری. خلقین اوزونه باخدیقدا و اونلارین مسخره گولوش لرین دن آنلاییر کی یئنه سؤزونی قاتیب دیر. بو گونلر اؤزونوده چوخ بیلیمیری. نوه لری کی گولور لر آنلاییر بارا قویوب و یئنه یانیندان یئل چیخیب دیر... بو قادین دَبشمک دَن قورخوری. قورخور کی پوکالمیش سوموک لری سینا... نتیجه لری ده اونون آغارمیش توک لریندن و آتدا پیتدا قالان سینمیش دیش لریندن قورخورلار.

بونا گؤره ده هئی چیغیریر لار. ایدرارین دا ساخلایانمیری. ائشیدیر کی دئییر لر یئنه باشلادی لجه. نرس اونو دؤیوری: "گینه کی اؤزون باتیردین!" گولوری. فیکره گندیری. داها ائده بیله ر کی بو کثافت لری آلی نن قاریشدیریب اوزونه ده یاخا. چون نه ایی آنلاییر نه ده یئمک لردن بئر لذت. اوبیر پارچا ات دیر کی نرس اوووج - اوووج آغزینا حَب تۆ کوری... بو حیی یئیه ر سن کی تئز تئز یئرینه ایشه مه سن. بو حیی آتارسان کی قارنین تئز ایشله مه یه. دده می زده ائله بو جور ایدی کی آلرینی باغلادیق. بوش بوشونا هئی دیشاری چیخیب زیبیل یئییردی. ایندی اوتوروب دا دبه شمیر. آخی آلازیمر توتوب دی. ائشیکه چیخما غی بس دئییل آبیریمیزی دا گۆتورور. آغزینا گه لنی دئییر. بئر قادین دان دا سؤز آچیری کی اونو چیلغین جا سئویردی... آدامین کی دوخسان یاشی اولدی گرک قبول ائده کی... دا هئچ زاد. بیتیب توکه نیب دیر. تامام اولوب قورتولوب دور! بونلارین هامیسی من ده واردیلار و بیر پارا باشقا آروادلار کی اونلارین خاطیره سی من له یا شاییر لار... سئوینجه ک و شاد قادین لار دا بئر زمان لار وارایدی لار کی اونلاردان سؤز آچانمیرام. اؤزوم ده بیلیمیره م نییه... ظن آئدیره م عطیر لردن ده یازانمایا جا غام. او عطیر لردن کی بزه ک میزیمین اوستون ده دیلر و.. بونلار ووجودومون، شَهَرده دیدرگین گزن پارچالاریدیلار...

ایکینجی قفسہ

منیم یئریم بیرینجی ردیف ده اولاراق ایکینجی قفسہ ده دیر. "عزیزی" آدلی بئر کیشی ده قیراقدان کی قفسہ ده. بیزلر گرک بیرتہر اوتوراق کی قفسہ یه یئر له شه بیله ک. اؤزه ل بئر سایاق کی اونو اؤیره ن مه گه چوخلی واخت قویوب مشق ائتمی شیک. آیاق لاریمیزی قارنیمیزا بیغیب ایکی الیمیزی دیزلریمیزا وستہ حلقه له بیریک.

یزدن قاباق گلیب قفسہ یه دوزولن لری توزتورپاق باساراق، آنبارین رئیس ساری نایلون لامو شامبا لاییب دیر. سانکی هامیسی بئر چیلتیکیکن بندی دیلر کی توز کیمی یئرہ تؤ کو له لر. مودیر هر گون قدم وورا- وورا بیز لره باش چکه رک گاهدان دا ایراد توتوری:

- «نیبه به او خانیم آییلیب دیر؟»

یادا کی: «نیبه او خانیمین ساچلاری؟»

گاهدان داترپه نیش لریمیزه ایراد توتور لار. مئلن بئر یول منه ایشقال توتدولار کی: «نیبه مودیر لر گلیب کئچه رک، آیاقیندا کی باش بارماق او قدر گؤزه ووروری؟»
دئدیم: «ندنسه ائله بار ماقیم اؤزو اوزوندور و بوندان آرتیق بیغیما بیر.»

بئر نئچه نفر بیغیشیب بارما غیما با خاراق شوکر آلاها حاققی منه وئریب بیلدی لر کی هئچ بئر قصدیم و مره ضیم یوخ ایدی. هردن دهیان یؤوره ده کی قفسہ لردن قولاغیما بیرپارا خبر لرینتیریر کی مئلن بیرمی ایل بئر قفسہ ده اوتورماق لا، تقاعد یاشینا چاتماق اولار، البته اودا بیرمی گونون معاشینی آیلیق آماق لا کی او خبر ده هئچ بئر ماراقلی خبر دئییل. هامی نین آغزیندان یالینیز جا و دفعه لر له تکجه بوسؤز چیخیر: - «او قدر بوردا اوتوراجاییق کی آخیردا اوتوز گون معاش لامک لی اولاق.»
موهوم خبر لر معمولن بیزی هیجانا سالیری، ترپه شه رک چالیشیریق کی قیفیل لانمیش آل لریمیزی نئچه لحظه آچاراق درین دن.

نفس آلاق. یئنلی لیک ده ائشیت میشیک قفسہ ده اولان لار حاققیندا "آغیر آیش لر" چرچیوه سینده بئر قانون چیخیب دیر. اگر بو قانونا عمل اولور نورسا، شاید بیز لر قفسہ لردن چیخا جایق و شاید ده ائده بیله جه بیک کی اؤزو موزو دیشاری جکه ک. قفسہ لر ده اوتورماق بیزی آیاق دان سالارکن

کیریمیش بئر دوروم دا ییق. نئجه کی ده، ایسراغا گون بئر خانیم کی ایستیردی قفسه دن آشاغی یئنه دوروب یولا دوشه رک قیچی سیندی. هر آددیم آتدقدا سومو گونون سسی داها آرتیق ائشیدیلیردی. گیریش قاپی یا چاتمیشدی کی آمبولانسین سسی او جالدی.

بیز بوردا دئمک اولار عشقی ده اونوتموشوق، تکجه هر دن بئر یادیمیزا دوشور کی یوخاری ویا کنار دا کی قفسه ده عزیز ی آغا دا او توروب دی. بونو دا چوخ بدن له ریمیزین ترین دن آنلاییریق. او قدر بئر یئر ده قالمیشیق کی بورنو موز قوخولارا حساس اولوبدور و تزلک له هرایی و قوخونو گوئیده ووروروق. اگر ائله یه بیله ک قفسه لر آراسیندان بارماقی میزی تریه دک، مومکون دور کی یان یؤوره ده کی قفسه لره ده بئر ایشاره ائده ک کی مثلن عزیز ی جنابلاری بیله لر من ایندی بوردا اوتورار کن اونو دوشونوره م. بو تکجه دیلخوش لوغو موز دور کی ائله مک اولور بئر تهر، بورانین آلچاق سقینه دؤزه بیله ک. بوگون آما باشقا گونلری نن فرق ائدیر. اؤ زومو بو دوروم دان قورتارماق ایستیره م. یعنی ایستیره م قیچ لاریمی قفسه دن ائشیکه قویام. اگر بئلیمی دوز ساخلاییب و ائده بیله م کی سونرا... البته عیلتی ده بودور کی یوخودا گورمو شم کی یکی دانا بالاجا قاناد چیخار تمیشام و قفسه دن اوچا اوچا دیشاری چیخیب، گئتمی شهم زئش دامین لاپ باشینا و آنبارین یکی قات قفسه سینده یومورتدامیشام.

او یوخاری دا کیمسه نین آلی آداما چاتمیر و بودا منیم همیشه کی آرزو لاریم دان ایدی... گوردو گوم باشقا یوخولار دا وار ایدی کی منی اذیت ائدیر دیلر، دؤش لری مین آری ییب سویا گئتمه سی و ها بئله هر سازی نان نه جور اوینا ماقی اویره نمک کیمی بئر زاد لارا! دئیر دیم: «آغا جان! بیز اویناماق کی باشا مازدیق آما او قدر بیزه قات قاریشیق ها والار چالدیلار کی ایندی هر سازی نان اوینا ماقی اویره ن میشیک...

ایندی ساعات اون یکی دیر، نا هاریمی یئمی شم ونظریمه ایندی و اختی دیر، اما بیرجه چتین لیک وار او دا بو کی نا هاری یئیه ندن سونرا آزجا اولور سا دا مورگو وور مالی یام. نا هار دان سونرا مورگو له مک منیم حیاتیمن آن د ادلی آنلارین دان دیر. روحومو دینجه لدن حب لری آتمیشام و بو باعیث او لاجا ق آزارق کابوس گوره م... نشئه دولویومو شاق و کئف وئریجی بئر یوخو گوز لریمی قیز دیر سا داهله ده

فیکریم اوچماق دا دیر. ایستیرہ م ایستیخارہ ائدہ م کی گورورہ م یاتمی شام ویو خودا حافیظ فالی توتورام کی گورہ م اوچماق... کیتابی ترسه توتوموشدوم. دئمہ آین ادا او زومہ با خیر دیم. گوز لری مین بہہ گی کی بئر زمانلار دونیا نین آن قارا بیک لریندن ایدی، آغ آباغی اولموشدور. داہا بیرزاد یادیم گلمیر. سانکی بیری بیله می یو خودان آیدیر. انباریمیزین رئیس ایدی کی او جا سسلہ دئدی: - «خانیم گرک شیرنی وثرہ سن، آغیر آیش لر حاققیندا کنچیریلہ ن قانون سیزہ دہ شامیل او لوب دور. ایندی ائلہ یہ بیلر سیز بیرمی ایل سایقہ نن، اوتوز گونون معاشینی آلا سیز.» عزیز اغانی آختاریر دیم. سونونکو گونلر ایدی کی ائدہ بیلر دیم او نو بئر داہا گورہ بیله م.. باشیمی قابا غا ایہ رک آیاقیمین باش بارماقین ترپت دیم. ہئچ بئر جاواب آلنمادیم. انبار رئیسین سسین ائشیتدیم کی دئدی: «دالیجا گزمہ خانیم! دونن اوستونہ نایلون چکمی شیک.»

ياريش گونو

اون ايكي نفر يمیزده قادين ايديق. تانينماميش قهرمانلار كي حاضيرلاشيرديق ياريش گونونه. حلزون شكلينده اولان بئر دايره نين دؤوره سينه فيرلانيرديق. آياق تری نين قوخوسو، باش گؤزوموزدن سوزن تر قوخوسوايله قاريشيردي. او واخت كي آل آياقيميز بئر بيرينه دولاشيردي، ضعيف بئر اينيلتي بئر يامان لا برابر دينله نيليردي. شرط لر هامي ميزا برابر ايدى اما فيکير له شيرديق كي اگر حلقه دن چيخساق راحت قاچا بيل ليک. بو اوزدن ده بئر بيريميزي ايته ليرديک كي بلکه بيريميز کنارا چکيله ک. هر رقيب كي آزاليردي بيزيم اودماق شانسي ميزدا ياريش دا چوخاليردي.

اوزاق فاصيله دن، توپال بئر کيشي بيزي تاماشا ائديردي و يانيندا قيسا بويلو بئر قادين وار ايدى، بارماغين دا ايلان شكلينده بئر اوزوک. قولون دا اوتوز قيرخ دنه اينجه قولباغ پاريلديردي. اونلار هر گون بيزي سينيارکن واختين سونوندا دفترلرينده بيزيم جيسمي دوروموموزو يازير ديلار. منيم آديمين قاباغيندا يازيلميشدي: "اهمال"

نئچه نفر حلقه دن ائشيك ده بيزدن فتوراف چکيرديلر. حتتا گاهدان تخته اوستونده ياريشجي لارين دقت و سرعت جهتيندن آمارلاري نصب اولونوردى. هره ميزي بئر آدام شكلينده رسم ائيب نومره ميزي ده يانيندا يازير ديلار. من چوخ واختلار اون ايکينجي نومره ايديم. بوتون چابام او ايدى كي نومره مي اون بيره يتتيره م و سونرا دا اونا. نظريمه گليردي كي بالابلا ائده بيل لم اعلا بئر نومره يه چاتام. اؤزومدن بئر تصوى انيميشن ده چکميشديم كي رسيم بو جومله ايله حرکته باشليردي:

- عزيز دينله بيچي لر... دقت ائدين... ايندى اون ايکينجي ياريشماجي كي هامي دان ياواش و اهمال يئري بير اومودو وار كي تئزليک له ياريش صحنه سينه ياخين لاشا.

تصويرين مرکزينده، بئر توسباغا كي سرعت له داينماق ايدى يول گئديردي. دورماق همين بئر ضربه کله سينه دئيردي. نئچه لحظه اؤز لاکينا گيريب، سونرا ياواش ياواش يولا دوشوردى. ايشيق، بللى اولمايان بئر يئردن دوشوردى صحنه يه. صحنه نين بئر طرفين ايشيق لانديريردي و سونوندا، توسباغا گون باتانين قره لتي سينده، بالا و بالاچا اولو. ردى.

حلقه نئچه لايه ده فيرلانيردي. بئر باغداس قورموش ايلان شكلى كي اونون سون دايره لريني بيز

تشكيل وئريرديك. بيرينجي نومره، اۇنجه حلقه نين ديب لرينده يدي اما ايندى لاپ يوخارى امتيازى اله گتيرميشدى. حلقه نين قادين لارى، ياريش دا اودماغين سيررينى عشق بيليرديلر. گاهدان سس سسه وئيب باغيريديلار:

- عشق، يوز ايل ليق يولو بئر گنجه ده گنده ر.

گاهدان دا زمزمه ائديرېك: عشق... عشق... عشق..

قادين لارين چوخي دوكتورون نظرى آلتيندايديلار كى بدن لرى نين گوجونو چوخالتسين لار.

بونا خاطرده بيزلردن بئر نئچه سى بيرينجي نومره يه يازديق:

- نومره لردن بئر نئچه سى، ايستيرلر نومره نه صاحب چيخسين لار.

- او جاواب دا دئدى: بيز آراشديريريق.

منيم اؤزل ليك لريم يازيلان دفترده يازيلميشدى كى تيروئيد غده م دؤرد آي قاباغا گؤره ايكي مىلى

مترئكه ليب دى. هر دن فيكىرله شيرديم كى منيم جيسى دورومومون دقيق اؤزل ليك لريني

شاهين اونلارين اختيارين قويور. شاهين جيسى وضعيتى مين نيكرانى ايدى. حتتا اوندا كى رويالاريم

لايوخويا گئديرديم، گليردى باشيم اوسته. آل چيراغى نين ايشيقينى سالىردى گوزومه و دئيردى:

كئفين نئجه دى گؤزه ليم؟

ومن يوخولو حالدا دئيرديم. ياخشى يام عزيزيم.

بيز گؤزل كلمه لرله عشقى ميزه صاحب دوروردوق و بو ورزش مسئله سى يارديم ائديردى كى مرتب

بدنى ميزى تسته و يوخلاماغا وئره ك تا بدنيميزين ايچرى يه تؤكولن غده لرى تعادول حاليندا اولاً.

بئر يول بيرينجي نومره دئدى: بئين دن عكيز گؤتور، چوخ ياواش يئرى بير سن.

منجه چون بيليردى كى قهرمان دى و من بيله سينه جيدى رقيب حسابلانميرام اونا گؤره بو سؤزو

دئدى.

قيزيم مليكا بئينم دن عكيز گؤتورمه يه راضى دئيل دى. دئيردى: مامان. اؤزون گيريفتار ائله مه! بئر

نوقطه باشين دا تاپاجاق لارو دوكتور لار آل چكمه يه جك لر. هر گون او نوقطه دن عكيز و سونوگرافى

گؤتوروب، بؤيوك كيچيك لى ييني... دورومونو... سونرا تا چئشيدلى داوالارى اوستونده امتحان ائله مه

یہ لر و بو خستہ خانادان او خستہ خانایا....

شاهین دئدی: مگر بو یاریشما دان اؤتور نہ قدر پول آلاجاقسان کی بو قدر خَش له یه سن تا سورعتین گئده یوخاری.

سونرا پیچیلدا ییب دئدی: هله اگر اودا بیلسن؟

هرگون نَشدوولوق یئمہ میش، بئر توسباغا کیمی کی یاواش یاواش الینی توتار گونشه ساری، حلقه نین دؤوره سینده یولا دوشوردوم.

هر آددیم کی آتیردیم جوم جولاق تر اولوردوم تا اهمال اهمال سرعت له نم و گئده م حلقه نین ایچینه. ملیکا دئییردی: سن ائده بیلر سن مامان! ائده بیلر سن.

بو گون ایلین اخیر چرشنبه سی دی. بیز چاغیر یلمیشیق کی یاریشمانین نتیجه لرین اعلان ائده لر. دیل لرده دئییلیر کی اودان لار گؤزه گلیم بئر پول آلاجاق لار.

تله سیک حلقه دن اوزاقلاشیریق و سالونا طرف گئدیریک. حلقه دؤوره سینده قاچماغا عادت ائله میشیک. بونا خاطرده گیجه لیب بیر بیریمیزین آیاق لارینی تپیک له رک سؤیوش ده دئییریک.

سالونون صندل لری " دوغونون مرکزی تئاتری " کیمی نئچه ردیف ایلان کیمی بوروق دی. سالونا کی گیریریک، بئر بؤیوک بیسکوییت مژمه یی سی ایچه جک باردانقلارینان اوردادی. باردانقلار ترتیبی نن

میزین اوستونه دوزولوب لر. موسیقی سسی بئر نئچه آن بیزی هیجان لاندیربر. گنج بئر کیشی پیانو چالیر. شن بئر موسیقی هاواسی قولغا چاتیری. هامی میز ائله سانیریق کی قهرمان بیزیک. بیزده بئر

جوشغو اویانیب کی اگر اودا بیلسه ک بو جوشغو داها چوخالاجاق دی. باخیش لاریمیز بیسکوییت لی بؤیوک مژمه یی یه تیکیلیب الیمیزی اوزادیریق اونا ساری. سئوینیره م کی بیردنه پاییم دان چوخ

گؤتورموشم. حتتا دوشونورم کی اویغون بئر فرصت ده ایکی دنه ده گؤتورم... سونوندا بوتون نومره لر هره اؤزونو بئر صندل ده یئرلش دیربری.

آل آیاقیم هم مه شه دن یاواش حرکت ائدیرلر. ملیکا و شاهینی آلقیش لایان جمعیتین ایچینده

گؤرورم. نئچه لحظه باشیمی اونلارا ساری دؤنده ریرم. ملیکانین سسی قولاغیمدادی: سن باشارا

بیلر سن مامان! سن ائده بیلر سن...

آیاق لاریمین یاواش حرکتین گؤرچک نچہ نفر گولورلر. اؤزومو دبه دیرم. جماعتین پیچیلداماق لارینا باخمایارق ایره لی گئدیره م. صندل لرین و خالقین آریق یوغون قیچلاری آراسیندا تورا دوشموشم. بئر کیشی کی الینده آل چیراغی واردی اہمال سسی له دئییر: گئدین دالی یا...

جایناق لاریملا دا اولسا توتدوغوم یئری الدن وئرمیرم. برک یاپیشمیشام کی بیله می ایتہ له مه یه لر. ایشیق یوخاری دان و صحنہ نین آرخاسیندان تاماشاچی لارا ساری ساچیلیری.

توپال کیشی صحنہ نین کناریندان گیریر ایچری. جمعیت چپیک چالیب هورا تپیرلر.

گولومسه رکن جمعیتہ باخب دئییری: منت دارام... یالواریرام کی بویوراسی نیز!

گؤزلری نچہ لحظه جمعیتین ایچینده فیرلانیر و میکروفون لا اعلان ائدیر: بیرینجی نومره! شاد بئر موسیقی فضانی دولدورور.

اوندا کی بیرینجی نومره سن ده دورور، قولباق لاری قارانلیق دا قره لیرلر. دایره شکلینده بئر نور اونو گؤستیری. او قدر فیشقیراق چالیریق کی نفسیمیز چیخمیر. بو واختدا آرخاسینی چؤنده ریر بیزه و اوزون چئویریر قیرمیزی پرده لرہ.

چیبیی میزین سسی سنی تیتره دیر. چوخ چکمیر کی چپیک سسی آزالیر. نچہ لحظه، سالون سکوتا باتیر. توپال کیشی میکروفونون دالیندان باشقا نومره لری دی اعلان ائدیر کی بوتون چابالارینی گول آچماق اوچون حلقه ائدیب لر. هر هانسی کی گئدیر سن اوستونہ ایشیق ساچیلیر و بئر نچہ آن سونرا نورون حلقه سینده پاریلدیرلار. اوندا کی اون بیرینجی نومره یه یئتیریر، قلبیمین سسینی ائشیدیره م. جمعیت آل چالیرلار. اون بیرینجی نومره بئر نومره ایدی کی آرزوم وار ایدی اونا چاتا بیله م. توپال کیشی او جا سسی نن دئییر: نومره اون ایکی.

منجه نومره می او بیرری نومره لردن او جا سسله بیر. ایندی هامی گؤزلہ بیرلر کی منی گؤره لر کی ائده بیلمی شم قاچماق یاریشی نین قادین لاریندان بیرری اولام.

صحنہ اوستونده دایره شکلینده بئر یئر نورلا...

و سکوت...

دایره بوش دور و من گرک تزللیک له دایره ده یئر توتام. قیچ قوللارین آراسیندان کئچه رک ایره لی گئدیرم... آغزیمی آچیرام کی دئییه م بوردا یام، ایندی گلیرم صحنه یه... آغزیم آچیلیب یومولور. یئنه حرکت ائلی رم. بئر سویوق خیشیلتی بدنیمی ایره لی آپاریر. بئر آدیم اؤزومو یاخینا چکیره م. شاهین و ملیکا آل قوغزایرلار.

حوزون لو بئر موسیقی فضانی دولدورور. موسیقی نین ریتمی تکجه بئر تهر دی. او قدر حوزون لو دور کی دوشونورم کاش گئدی بئیم دن عکیز گؤتوره یدیم.

جمعیت کیپ کیپ دوروبدی و من اونلاری کنار ایته لیرم: بئر قوجا ارواد باغیریر: نه خبردی؟ بوش دایره یه باخیرام. باخیشیم خالقین ایچینده ملیکایا دیر کی داها بیله می آلقیش لامیر. موسیقی ایندی بئر خسته نین اوره ک دویونتولری کیمی دیر. چوخ چکمیر کی ساری چیراغ لارتئاتر سالونونو ایشیقلا ندیریرلار. باخیشیم جمعیته دیر کی سالوندان دیشاری چیخیرلار. سالن ساری رنگه چالان بئر قارانلیقا جوموری.

ملیکا دئییر: هئچ اؤنمی یوخ دور.

- بلی... اصلن اؤنمی یوخ دی.

شاهین دئییر: مگر نه قدر وئر جه ایدیلر؟

انیمیشن ده کی توسباغانی گؤرورم کی باشینین آرخاسینا بئر شئی دئییب یئنه یاواش یاواش یئری بیر.